

مجموعه سبزها جلد ۹۸

آثار حضرت اعلی

مقدمه فایل‌های ورد مجموعه سبزه‌ها

به نام یزدان مهربان

با درود فراوان،

بدین وسیله به اطلاع پژوهشگران و دست‌اندازان آثار بانی و بهائی می‌رساند:

طی مجموعه‌ای که اینک تقدیم می‌شود، فایل‌های ورد Word آثار مندرج در مجموعه «کتاب‌های جلدسبز» ارائه می‌گردد. کتاب‌های جلدسبز، کتاب‌هایی است که عمدتاً طی دهه‌ی پنجاه خورشیدی، توسط محفل ملی بهائیان ایران، عجالاً جهت حفظ، تکثیر شده است. فایل اسکن‌شده‌ی این کتاب‌ها، پیشتر در برخی از وبگاه‌های اینترنتی از جمله کتابخانه‌ی بهائی (<https://bahai-library.com>) و کتابخانه‌ی افنان (<https://afnanlibrary.org>) موجود بود. اما مجموعه‌ای که اینک تقدیم می‌شود، فایل ورد همان کتاب‌هاست که قاعدتاً از حیث جستجو و قابلیت کپی‌برداری از عبارات، کارایی بیشتری برای پژوهشگران عزیز دارد.

فایل ورد در دنیای امروزی همچون قلم و کاغذ الکترونیکی می‌ماند و حکم کاغذ و قلم و دوات محققین قدیمی را دارد که با آن می‌نوشته‌اند و تأملات خود را مکتوب می‌داشته‌اند. معاصرین ما از طلبه و دانشجو گرفته تا محقق و پژوهشگر و استاد، استفاده‌های زیاد و متنوعی از فایل‌های ورد می‌کنند و آنها را عصای دست خود می‌سازند. اما بر اهل فن پوشیده نیست که وثاقت و اعتبار محتویات فایل‌های ورد، به دلیل ماهیت خاصی که دارند، خصوصاً به‌خاطر امکان تغییر، دست‌خورده شدن تایپ متن و درهم ریختن حروف‌چینی واژه‌ها، از نوع خاصی است و در قیاس با متن اصلی و نسخه‌ی اسکن از متن اصلی در مقام برتر قرار ندارد. با این همه، امروزه طیف وسیعی از افراد متخصص و غیرمتخصص این ابزار الکترونیکی مفید را، با وجود چنین نقصی مورد استفاده قرار می‌دهند و از مزایای آن برخوردار می‌شوند. به تهیه‌ی فایل ورد از آثار بهایی نیز می‌توان از همین دریچه نگریست؛ ضمن آنکه بهترست که برای حفظ شأن و مقام والای نصوص مبارکه تلاش شود تا حتی المقدور فایل‌هایی از متون بانی و بهایی تهیه شود که اشتباه و اشکال کم و نادری داشته باشند. نظر به همین مطلب، بسیاری از فایل‌ها در مجموعه‌ی حاضر مقابله و تصحیح شده است. در تصحیح آثار مندرجه در مجموعه‌ی جلد سبزه‌ها به چند نکته توجه شده است:

۱- در مورد آثار حضرت باب و حضرت عبدالبهاء، نسخه‌های جلدسبز با سایر نسخه‌های چاپی یا خطی موجود مقابله و تصحیح شد. در خصوص آثار حضرت باب، با توجه به اینکه هریک از نسخ در دسترس ما دارای اشکالاتی بود و نمی‌توانستیم هیچ نسخه‌ای را بتمامه مبنا قرار دهیم، بر آن شدیم تا در مواردی که به نظرمان اشکال، اشتباه یا تردیدی وجود دارد، آن موارد را با ملاحظه‌ای کلی اصلاح و نسخه‌ی تاپی را بر همان مبنا تهیه کنیم. در این باب برای تصحیح متن یک اثر از آثار حضرت باب در جلدی از مجلدات سبزه‌ها، نه تنها آن را با متن همان اثر در دیگر مجلدات سبزه‌ها مقابله کرده‌ایم بلکه اگر نسخه‌ای از همان اثر در اثری خارج از این مجموعه بوده، از آن نیز استفاده کرده‌ایم. در نتیجه، نسخه‌ی پیش‌رو در برخی مواضع با مندرجات نسخه‌ی اصلی (جلدسبز) تفاوت‌هایی دارد؛ اما محض ارجاع‌دهی درست، شماره‌ی صفحات اصلی (شماره‌ی صفحات نسخه‌ی جلد سبز) در دل متن درج شده است.

۲- آثار حضرت بهاء‌الله مقابله نشده، اما در ضمن تایپ، تا حدی قابل قبول، تصحیح شده است.

۳- در مجموعه‌ی حاضر، برخی تواقیع حضرت باب که سابقا به‌طور ناقص نشر یافته (مثل کتاب صحیفه عدلیه، مندرج در جلد ۸۲ که فاقد باب پنجم است، و یا صحیفه بین‌الحرمین و صحیفه اعمال سنه که بیشتر مختصرا نشر یافته) با توجه به سایر منابع به‌طور کامل، و تصحیح‌شده، منتشر می‌شود.

۴- در مجموعه‌هایی که سابقا و از روی اضطرار منتشر شده بود نواقص عمده‌ای به چشم می‌خورد: از جمله، تفسیر «بسم‌الله» که در چندین مجموعه بدون مقدمه و خطبه نشر یافته بود، و یا تواقیع حروف مقطعات قرآن که نیمی از آن ناقص منتشر شده، و یا تفسیر (های هذا) در جلد ۶۰ که در داخل متن افتادگی‌هایی دیده می‌شد، و یا چند باب اول این اثر در مجموعه‌ی ۹۸ که به‌طور ناقصی منتشر شده بود. در مجموعه‌ی حاضر، همه‌ی این نواقص با توجه به مجموعه‌های دیگر برطرف شده است.

۵- در مواردی که نتوانستیم درج صحیح لغتی را تشخیص دهیم آن را نشانه‌گذاری (های لایت) کرده‌ایم و یا با چند علامت سؤال (۴) آن را مشخص کرده‌ایم.

۶- برای مقابله‌ی نسخ آثار حضرت باب از نسخ مختلفی بهره برده‌ایم. از جمله، از تمامی مجلدات جلدسبز استفاده کرده‌ایم. فی‌المثل در تصحیح جلد ۱۴ تفسیر «های هو» از مجموعه کتاب‌های جلدسبز تنها اکتفا به همین جلد نشده، بلکه از مجلدات دیگر مثل جلد ۵۳، ۶۷، ۸۶ و منابع دیگر نیز استفاده کرده‌ایم. افزون بر نسخه‌های جلدسبز، مجموعه‌ی پرینستون و کیمبریج و نشریات ازلیان و مجموعه شخصی خود را نیز مدنظر و پیش‌رو داشته‌ایم.

۷- در مواردی رسم الخط واژه‌ها به‌گونه‌ای انتخاب شده که برای جستجو مناسبتر باشد. مثلاً گاهی کاتب در نسخی اصل کلمه‌ی «جلالت» را به‌صورت «جلالة» نگاشته است و ما ترجیح داده‌ایم آن را «جلاله» تایپ کنیم و

در پایان یادآور می‌شود که از آغاز کار تایپ و تصحیح فایل‌های اسکن‌شده مایل بودیم که از همکاری فضلا و مطلعین جامعه در تصحیح نسخه‌های موجود، بیشتر بهره‌مند باشیم؛ اما این مهم، جز در مورد آثار حضرت باب و حضرت عبدالبهاء، محقق نگشت.

در همین‌جا به‌ویژه از جناب ولی‌اله کفاشی سپاسگزاریم. کار بازخوانی، مقابله و تصحیح فایل‌های تایپ‌شده‌ی آثار حضرت باب تماما توسط ایشان انجام و نهایی شد. در عین حال، امیدواریم که در ادامه‌ی راه از مساعدت و همراهی تعداد بیشتری از یاران فاضل و مطلع مستفید شویم. ضمن آنکه از همه‌ی خوانندگان این فایل‌ها درخواست می‌کنیم تا اگر در حین مطالعه به اغلاط تایپی برخوردند آن موارد را از طریق سایت به ما اطلاع دهند. امید و هدف دیگرمان اینست که در آینده، تمام فایل‌های این مجموعه، با مقابله‌ی علمی و اسلوبی دقیق‌تر - دست‌کم در حد آنچه که در مورد آثار حضرت باب و حضرت عبدالبهاء انجام شده - تقدیم دوستان و یاران علاقمند شود.

مجموعه سبزهها جلد ۹۸

صفحه	عنوان	رقم
۱	۱- دعاء بجهت هفت نفس (دعاء لسبعة اشخاص)	
۹	۲- سوال از أسماء الله	
۱۵	۳- سوال از استخاره به قرآن	
۱۷	۴- خطبه تفسیر سوره بقره	
۲۰	۵- توقیع الفین یا سیدان	
۲۴	۶- تفسیر حدیث ابی لبید مخزومی یا تفسیر حروف مقطعه قرآن	
۳۸	۷- صحیفه جعفریه یا شرح دعای ایام غیبت یا تفسیر های هذا	
۱۰۴	۸- رساله سلوک	
۱۱۶	۹- فی جواب احد من الصابرين	
۱۳۸	۱۰- شرح بیان سید کاظم رشتی سیأتی زمان	
۱۴۵	۱۱- تفسیر سوره قدر	
۱۵۰	۱۲- تفسیر سوره توحید	
۱۵۸	۱۳- توقیع فی يوم الجمعة على الجبل الشدید	
۱۶۱	۱۴- سر تسبیح فاطمه زهراء	

هذا دعاء المناجات السبعة لحضرت الأعلى

بسم الله الرحمن الرحيم

سبحان الذى يبدع ما فى السموات وما فى الارض بامرہ و هو العزيز الحكيم يا الهى انّ وجودك اعلى وجود لا يشابهه شىء و انّ وجودى ادنى وجود لا يساويه شىء فكيف اريد ان اذکرک و انک لم تزل كنت و اننى انا ما يزال ما كنت شيئاً ان اريد ان اذکرک يخوفنى حدّ ذاتى بانّ العدم كيف يذكر رب القدم و ان اصمت فى تلقاء طلعتک و لم اذکرک بشنايائى التى عرفتها بتعليمک يشوقنى معاملتك مع المسيئين و يشجعنى **سبيك** مع المؤمنين فلاجل ذلك يا الهى اذکرک بما انت تحبّ و اشکرک بما انت ترضى و اشهدک بانّ منتهى مبلغ ذکرى هو عجزى عن ذکرک و انّ غاية جهدى فى شکرک هو افتقارى الى شکرک ما اعلم دون ذلك لنفسى من سبيل و لا استطيع بان اذکر لذلك من دليل غير ان انظر اليک بعينک و اقول انت انت محبوبى و انت انت معبودى و انت انت مقصودى و انت انت سلطانى و انت انت مليكى و انت انت ملكى و انت انت منتهى آمالى لو اذکر بذكرى اياک و قولى انت انت بدوام ذلك فبعزتك و جلالتك لم تکره نفسى من ذکرک و لا تفنى حلاوة فؤادى من فضلک مع انى فى كلّ شأنى تنطق ذراتى بانک انت انت و لا تسکن فى اقل ما يحصى علمک و ان سكنت فسكونها

هو قولها انت انت لن تختار دون ذلك شيئاً و لا تستطيع لغير ذلك كانه هو هو انت انت و انت انت هو هو الا انک انت ربه و بارئه و انه هو عبدک و خلقک ليس کمثلک شىء فى العلوّ و ليس له مثل فى الدنوّ و انک انت المتعالى بالجلال و انه هو المتدلل بالأمال و انک انت المتکرم بالأفضال و انه هو المشفق فى السّؤال لم تزل انت انت و لا تزال انه هو هو لا يعلم كيف هو الا انت و لا يعلم كيف انت الا انت و لا تظهر كلمة انت الا بك و لا يتم كلمة الفعل الا به لم يزل هذا سبيک

للموحدين من اولى الأنظار و موهبتك للعارفين من اولى الأبصار كان في كل حين اشاهد شمس
 فضلك تطلع عن يميني بعدة ما لا يعلمها احد سواك بل ليس لها عدة في علمك و ارى بعيني كبر
 كل واحد منها اكبر عما في السموات و عما في الأرض و ما بينهما فاغفر اللهم لي و لاتنزل عليها
 كسوفاً بتغيري و اعف لي و لاتغيرها باعمالى و اجعل نورها لي نور طلعتك و ضيائها لي ضياء انوار و
 جهتك و بهاها لي بهاء جمال عزتك فسبحانك لك الحمد بما لا يحصى و منى العجب بما لا يقدر
 و منك الفضل بما انت تعطى لو تجعل كل ما في علمك لسانا في لسانى و تنطقه بكل لغه انت
 قادر عليها و ائنى انا اشكرك بكلها بدوام ذاتك سرمد الابد لم تعدل اداء حق شئى من آلائك
 فسبحانك من كان هذا مبلغه من العجز و مقامه من الفقر كيف يقدر بشكرك و هو شئى تحدث به و
 انك انت الأجل من ذكر

ص ٣

غيرك و شكر دونك فو عزتك لولا قرات آية من كتابك ما اجترحت بشكرك و لكن لما وعدت
 لشاكرك شكرك بذلك شجعتنى نفسى لأبيع متاعى العدم بشكرك يا قديم الأكرم فسبحانك
 سبحانك لم تعدل تجارتي تجارة احد ما في السموات و ما في الأرض و لم يك ذلك الا من
 فضلك و الا ما انا و مبلغى الذى هو فناء بحت و حد وجودى الذى هو عدم صرف و لكن لا عرفتنى
 بانك انت انت قد استدركت كل الخير بقولى انت انت و ما بقى لي شئى من خزائنك الا و قد
 جعلته في خزائنى بل ملكت كل ما ملكته نفسك بشكرك نفسى و بذكري اياك لأن من انت تشكره
 فكيف تمنعه من كل ما في خزائنك مع ان شكرك هو اعلى و ابهى من كل شئ و ثنائك اعظم و
 اقدم من كل شئى لا و عزتك ما منعت منى خيراً الا و قد اكرمتنى بذكرك اياى كل خير و ان ذلك
 امر لا عدل له و فضل لا شبيه له وجود لا مثل له و موهبته لا يساويها موهبة في علمك فلک الشكر
 بكلى و لم يك ذلك الا جزاء شكرك عبدك فلک الحمد بكلى و لم يك ذلك الا جزاء حمدك
 عبدك و لك الثناء بكلى و لم يك ذلك الا جزاء ثنائك عبدك و لك الذكر بكلى و لم يك

ذلك الآجزاء ذكرک ایای و لك المعرفه کلها و لم یک هذه الا معرفتک التي مننت بها علی و کلی لك المحبه و لم یک هذه الآحبک ایای و انا فی کل ما اکرمتنی ناطق بذلك فاشهدلی علی ذلك و اسمع لی ذلك و ارفع لی ذلك و اکتب لی ذلك و اخزن لی ذلك و استر عن عیون غیرک ذلك فاننی و عزتک ما احب ان یطلع احد بحبی ایاک و ما كان ذلك

ص ٤

من مبلغ بخلی عندک بل احبت ذلك و اجهد علی ذلك لئلا یعرف محبوی غیری و لا یتلذذ بذکر مقصودی دونی و لا یتروح بنظر طلعة ملیکی سواى و لا یتأنس بحضرة سلطانی الا نفسی وحده فسبحانک لو اقول لم یحبک احد مثلی فو عزتک قد صدقت و ان انت تقول لم یحبنی احد مثلك فاصدقک یا محبوب لأن حبک ایای هو حبی ایاک لأتئی ما کنت شیئاً یحبک کنت محباً و لولا خلقتنی لم یظهر حبک لأن لولم یک وجود الغیر کیف یظهر حبک بلی ان حبک فی نفسک هو نفسک لا یعلمه احد فی السموات و لا فی الأرض و لكن حبک الذی یمکن لغيرک و یمکن ان یتعلق الأبداع به هو حبی لك الذی هو بعینه حبک ایای فسبحانک ما احلی مثل تلك الکلمة و ما اسنی مثلها و ما ابهی مثلها و ما اعدل شبهها و ان نسبتها الیک هی من فضلک علیها کنسبته الکعبته الیک و الآسبحانک ان انسى حدّ کینونیتی او اغفل عن رتبة ذاتیتی لا و عزتک کینونیتک الکافورية الازلیة مقطعة الموجودات کلّها عن حبها بها و ان ذاتیتک السازجیة الأبدیة مفرقة الجوهریات من ذوات المجردات من الممكنات فسبحانک و تعالیت لم یزل هو ذکرک نفسک لم یتجاوز من ذاتک و حبک هو کینونیتک لم ینخرج من انیتک و ان ما یتذکر الذاکرون هو ذکر ابداعک و انّ ما یتعرّف العارفون هو حبّ اختراعک الذی انت ابتدعتهما لا من شیئ بانفسهما و انهما دالّان علی العجرالبحث البات و الفقرالصرف فی کینونيته الذات و الصفات

ص ٥

فسبحانك ما اعجب صنعك مرّة تمطر على فؤادى شمس الأفضال كأنها هي لا افول لها و مرّة
يقطع امعائى وتأخذنى بالسّطوات كأنّ شمس الأفضال لا تطلع علىّ فسبحانك لم اصرط قيم
فى صنعك ولا سبيلٌ واضح فى امرك من يلهم احدا بان يقول انت انت فكيف يعذبّه بان يقول
انا انا فسبحانك سبحانك لولا خوفى من افئدة البعيدة و نفوس الضعيفة لأضجنّ فى مقامى هذا
بين يديك بما فعلت بى و ليس ضجيجى من عمل الناس معى لأنّهم فو عزتك ليس لدى الآ
كشبح ظلّ فانى بل كلّ ضجيجى من فعلك لولم انت تقدر من يقدر ان يفعل و لولم انت تقصى
فمن يقدر ان يعمل لا و عزتك ليس ضجيجى من احوال الدّنيا و الآخرة بل انما ضجيجى هو من
اجل الذى كيف يمضى قضاء بان اقول انا انا بعد ما عرفتنى بانك انت انت و ان ذلك منتهى
عذابى يا محبوبى و الآمالى و احوال الدّنيا و الآخرة لم يخطر بقلبي أنّها موجودة او معدومة بل اراها
معدومة كقبل وجودها بعينك الّتى لا تنام و نسيتهما بسطانك الّذى لا يضمّ بل أنّ كلّ خوفى هو من
اجلّ الذى بعد ما عرفتنى نفسك بانك انت انت انا قلت انا انا و ائى لأعلم بانك لم تقل لى لم
قلت هذا و لاتحاسبنى لهذا ولكن انا فى حجل من عملى و معذب بنار قولى و كيف ما كنت معذباً
بذكرى نفسى و انت قد ذكرتها بذكرك نفسها و انت لم تزل كنت و هى لا يزال لم يك شيئاً
فسبحانك انت انت حتى ينقطع الرّوح منى و لا يرجع نفسى الى نفسى و لولا افترضت على اوامر

ص ٦

الدنيا ما اخترت عن قولى انت انت حتى يدركنى الموت و كنت نفيًا و لكن الان لا سبيل لى الآ
ان استغفرک و اتوب اليك حتى يدركتى الموت و كنت قائلاً ياليتنى كنت تراباً فسبحانك
سبحانك و ما فرضت على اوامر الدنيا الا لأجل بعدى عن قربك و الا ما انا و استغنائى بغيرك و
استلذاذى بدونك و استيناسى بسواك و استراحتى بغير ذاتك و حدك لا اله الا انت استغفرک من
كل ذلك و اتوب اليك ثمّ عليك توكلت و انيب و اشهدك بانى متى كنت واقفا ما اردت الآ
طلعتك و وجهتك و اعلم بانّ العبد متى كان فى مقام النّزول او الصعود او يدخل عليه شىء او يخرج

منه شئى لم يلق بان يكون لك وحدك لا اله الا انت لأنك صمد لا تحب لمن يحبك الا ان يكون آية نفسك و اشهدك بان كلما خرج من نفسى من ظهورات الملكيه و شئون العلية كلها مردودة لى بمثل نفسى و مقطوعة عن ساحة قربك ببعدى و دلالتها على غير نفسك و انك لتعلم بانى متى كنت فى مشعر الأقران و ملاحظة الأفتراق لم اك عبدا لك بل انا عبد لما كنت مقترنا به و احب من جعلته مفترقا به لأن من الذين كفروا يعبدون الشمس من دونه و انا جعلت شمسى ذكر الأقران و ان من الذين اشركوا يعبدون القمر من دونه و ان قد جعلت قمرى مقام الأفتراق فسبحانك سبحانك لم ارفقا بينى و بينهم عندك بل فوعزتک اشاهد شدة عذابى اكبر عنهم و اشد منهم لأن كلما لطف الأمر تلطف نار عدلك فآه فآه مما احتملت بين يديك فوعزتک انى متعرف بخطاياى العظمى و مقرب بقضايى الكبرى و عالم بان الطالب وصلك لو كان قصده وصل نفسه

ص ٧

ليحرق بنار وصلك اشد ممن هو يحرق بنار الحدود و الأجساد و ان الذى يوحدك لو اراد سكون ذاته بان لا يشرك كينونيته بك فهو كذلك بمثل الأول كان ناره اشد و عذابه اكبر بلى ان السبيل هو الذى عرفت الكل و ان الدليل هو الذى علمت الكل بانك انت انت لم يك دونك و ان اول ذكر غيرك هو اول عذاب الذآكر عندك و لا يشابهه نار فى علمك و لا عذاب فى قدرتك فسبحانك سبحانك فاكتب لى بمنك كما انت انت غير ذكر وجود الغير عندك و دون امكان ذكر المفتقر لى فانى لما ارجع الى مقام كافرية كينونيتى و رتبة ذاتية سازجيتى لم احب الا انت و لم اردت من الحب الا انت و ما اشاهد فى انت الا انت و ان احب الحب لوصلك فانا و عزتك من المشركين و ان اريد التوحيد لعرفانك فانى و عزتك من المبعدين لا احببت ذلك و لا احبه و ان اكتسبت يداى و احتملت نفسى مثل تلك الأعمال فوعزتک ما كان عمل ذاتى و لا احبه كينونيتى بل ذلك خطيئة صدرت منى و سولتني نفسى و انت مددت القضاء لجريان هذا الأضاء لتضاعف عذابى و تشدد نيرانى بل بذلك افرمنها و ارجع اليك و اهرب عنها و اصل لى فوعزتک و انت

شاهد عليّ و مطلع بي ما اردت من ذكر خطيتي الاّ قولی انت انت لان كما ذلك فصل خرج من
نفسی فكذلك ما ادخل عليّ بمثله كلّ ذلك مردود وكلّ ذلك محدود وانك انت اجل من كلّ
ذلك و اكبر من ان تذكر بذلك فكّل ذكری ايّاك كلّ عذابك

ص ٨

لی و كلّ ذكرک ايّای رضوانک فی نفسی فو عزتک اقطع عنّي ذکر غيرک بحيث لم يتوبی ذکر
نفسی و كنت كيوم الّذی لم اک شيئاً و تذکرني لما شئت و كيف شئت و انّي شئت و متی شئت و
حيث شئت بل استغفرک ممّا سئلتک لأن ذکر غيرک هو ابداع قد وجد لنفسه بنفسه و هو اعظم نار
فی علمک بل لا اعلم الاّ ذاتک و لا تمکن ذکرک غيرک لأنّ اذا وجد ذکر الغير وجد الاقتران و
انت متعال من ذلك لم تزل انت انت و لم یک عندک شيئ و لا يزال انک کائن و لم یک شيئی
ذلك اعلى رفرف القرب و منتهی مقام الأنس حيث لم یک ذکر للغير و لا وجود للعین حتى يلزم
الأقتران و تفتقر العبد الی البيان فسبحانک و تعاليت کليّ مثل هذا بل لا مثل له و لا هذا و انا قبل
وجودی منسىّ بحت و انت كما كنت حیّ صرف سبحانک و تعاليت اسئلك كما انت انت و
استشفع بک كما انت انت و اهرب اليک كما انت انت و افر اليک كما انت انت و اشفق منك
كما انت انت و الودّ بجنابک كما انت انت و استجير بدمتک كما انت انت فآه فآه ممّا طلبتک
فآه فآه ممّا سئلتک فآه فآه ممّا عرفتک فآه فآه ممّا وحدتک فآه فآه ممّا عبدتک فآه فآه ممّا احببتک
فآه فآه ممّا اشفقتک لما کان قد قام علی کليّ الف انيتی انا فی خجل منك و اشاهد كلّ عذاب ما
فی علمک فيه فوعزتک کانی اری فی قولی انت انت مثل الذی يتبدّل جسده فی النار بل و عزّتک
انّ ناری اعظم منه و عذابی اکبر عنه لأنّه هو يحرق جسده بنار حدوده و انا احرق فؤادی بنار
لانهايتک فسبحانک سبحانک كيف اقول انت انت و كيف اعتذر من قولی انت انت و انّي فی
کلّتا المقامين معذب بنارک و فی شديد بلاء بامضائك فآه فآه من یکون هو عدم بحت عندک و

ص ٩

يقول فى تلقاءك انا فوعزتتك يستحق بذلك العذاب ولو انك جعلتني حاكما من عندك على نفسى لأعذبها بكل ما انت تقدر لها جزاء ذكرها لما استكبر عن حدّها و عرفت عدم ذاتها فما للمعدوم الصّرف التوجه الى نفسك الحيّ البحت فوعزتتك لو كان لى روح شعور لأنفطرت قبل ذكرى اياك اقرب من ان تتفطر البيضة على الصّفا، و تتكسر الزجاجة بالحديد الاثقل فسبحانك سبحانك مثلى كمثل اهل النار لا فرق بينى و بينهم الا و انهم يعذبون بنار الحدود و يفرون من عذاب المحدود و اننى انا محترق فى عذاب لا بد له و لا ختم و فى نار لافناء لحرها و لا زوال لظيرها و لارماد لذاتها و لا اضمحلال لحرّها فاهّاه يا الهى الى من افرو الى انظر لولم تخلصنى فمن يقدر بخلاصى و لولم ترحمنى فمن يقدر ان يرحمنى فسبحانك و تعاليت لم اقدر كيف اقول و انّ بقولى تضاعف نارى و لم ادر كيف اصمت و انّ شدة العذاب قد انطقنى بان اجترح على مثلك سلطان جبّار السّموات و الأرض و مليك قهّار ملكوت الأمر و الخلق بذكرى اياك و ان اقول انت ربّ السّموات و الأرض فوعزتتك ما وجدت مثلى بلا حياء عندك و ما علمت مثلى ذا عصيان لديك لأن من هو يعرف بعدم نفسه ثم يرجع و يقول انت انت كانه هو مجنون صرف و مبهوت بحت بات لا يدرك ما يقول و لا يتأثر بما يفعل و اليه يول فسبحانك سبحانك انى معترف لما انت تحبّ و مقرّ بما انت ترضى و لا ملجأ لى دون ذلك و لا سبيل لى غير ذلك و لا مهرب لى دون ذلك و لا نجاة لى سوى ذلك فسبحانك يا محبوبى لم ادر انى عاقل

ص ١٠

و ما سوى مجنون بانى ارى بعضاً يغفلون ذكرك و يتلذذون بغيرك و يعمرّون الدّنيا بعد ما هم يعلمون أنّها تفنى و بعض يعبدونك لما تعطيههم و بعض يسئلونك لما يريدون من حوايجهم و بعض يترك الدّنيا و انقطعوا عن لذاتها و تركوا رضاءك فى الآخرة و بعض من خوفك يطيعونك و بعض لحبك يعبدونك و بعض لأن توحيدك اشرف من كل شى يوحدونك و بعض بان ذكرك احلى من كل ذكر يذكرونك و اتى لما ادق نظرى الى انفسهم و اكشف قناع اعمالهم ارثهم مشركين عندك و **مبعدين**

عن قريب لأن اعظمهم هو الذى يحبّ ذكرك لما هو احلى من كل شى ليملك نفسه ما ليس مثله شىء وانه فى الحقيقة ما اراد الا ان يعبد نفسه ويعطيه حظه و جعل ذكرك عرضا لحاجته و ذاتك محلّ سكون لحركته فسبحانك سبحانك ا من مثلك يطلب غيرك فسبحانك ما ابعد حدّ الناس يسئلون مثلك لاجل نفوسهم و ينسون عظمة نفسك و يسئلون منك حوائجهم بعد ما هم يعلمون بان كلّ ما دونك معدوم عندك و ان سؤال العبد منك هو لما كان ناظر اليك اعظم من نفسه و مسئلته ثم بعد ذلك ينسى عظم ذلك و يسئلك بما هو يفنى فى ايام معدودة أو يبقى فى عالم اللانهاية كليتهما عندك سواء و عدم فسبحانك سبحانك اتى فبعزتک حيارى فى امرک لم ادر باى سبيل اذکرک او باى دليل اصمت فى تلقاء طلعتک غير ان القى نفسى بين يديک و اقول بما علّمتنى فا فوض امرى الى الله انّ الله بصير بعباده اللهم و قد نزل على ذلك الجبل كتب من الذين انت اعلم بهم منى فهب لى اللهم

ص ١١

لكلّ واحد من هؤلاء السبعة ما هم يريدون فى سبيلک انک انت الجواد الوهاب سبحانک ربّک ربّ العزة عمّا يصفون و سلامٌ على المرسلين و الحمد لله ربّ العالمين.

سؤال از اسماء الله

بسم الله الرحمن الرحيم

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ طَرَازَ الْأَسْمَاءِ فِي مَبْدَأِ الْأَشْتِقَاقِ طَرَازَ الْأَلْفِ الْأَسْتَنْطَاقِ الَّذِي تَكْعَبُ بِالْحَرْفَيْنِ
وَأَسْتَقَامَ فِي طَرْفِي الْأَمْرَيْنِ الَّذِي لَاحَ عَنِ لَوْحِ الْإِبْدَاعِ وَطَلَعَ بِمَا طَلَعَ شَمْسُ الْإِخْتِرَاعِ الَّتِي عُيِّنَتْ
بَعْدَ مَا شِئَتْ وَقُدِّرَتْ وَقَضَتْ قَبْلَ مَا أُذِنَتْ وَأُجِلَّتْ وَفُصِّلَتْ فَيَلُوحُ عَلَى هَيْكَلِ الْكُلِّ آثَارُ تَجَلِّيِّهَا
مِنْ قَصَبَةِ أُولَى اللَّاهُوتِ وَالْوَرَقَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنْ شَجَرَةِ الْجَبْرُوتِ وَالْأَثْمَارِ اللَّطِيفَةِ مِنْ شَجَرَاتِ الْمَلِكِ
وَالْمَلَكُوتِ حَتَّى مَلَأَ بِنُورِهَا كُلُّ مَنْ وُجِدَ فِي حَقَائِقِ الْأَنْفُسِ ثُمَّ فِي غِيَاهِبِ الْآفَاقِ.

والحمد لله الذي استنطق ما استنطق والآح ما الآح واطلع ما اطلع سبحانه وتعالى تقدست ذاتيته
من ان يشير اليها أعلى شوامخ الجوهريات وتعال كينونيتها من ان يصعد اليها اعلى طير الافئدة من
غياهب الماهيات وإنه كما هو عليه في ازل الازال والعظمة العدل والجلال لن يعرفه سواه ولن
يوجدّه دونه اذ ماسواه منقطعة عن ابداعه بابداعه

ص ١٢

وممتنعة عن اختراعه باختراعه وانه كما هو عليه لن يقترن بذكر شى ولا اسم شى اذ الاسماء هندسة
لخلقه والصفات آيات لعباده فسبحانه لم يزل كان بلا وجود شى معه ولا وصف شى فى رتبته و
لا اسم شى فى تلقاء مدين عزته ولا يزال انه بمثل ما هو كان كائن فى ازل الازال من دون شان تغير
ولا انتقال فسبحانه من اراد ان يوصفه باسم فقد جعل الاسم دليلا لذاته وسبيلا لمعرفة فسبحانه و
تعالى تقدست نفسانيته من ان تعرف بسواه او ان يوصف بغيره اذ الدليل دليل لمن لا يدل بذاته لذاته
وان السبيل سبيل لمن كان له سبيل دون جلاله نفسه وتعالى انيته عن وصف الممكنات و نعت
الجوهريات و من اراد ان ينعت بوصف فقد جعل الوصف مرآة لجماله و وجوداً فى تلقاء وجوده
فسبحانه وتعالى تقدست كينونيته من ان ينعت احد غيره او ان يعرفه احد سواه اذ المعرفة فرع الافتران

والنعتُ فرعُ الافتراقِ وانه جلُّ شأنه لم يزل كان بلا ذكر معروفٍ من خلقه ولاحكم موصوفٍ من عباده وقد قُطعتِ الذاتياتِ عن معرفته بما كان ذاتيته مُقطّعة الكلّ عن البيان والدليل

ص ١٣

وقد مُنعتِ الجوهرياتِ عن نعته بما كان كينونيته ممتنعة الكلّ عن العرفان والسبيل فسبحانه وتعالى كلّ الاسماءِ سمه لمشيته وكلّ الصفاتِ صفة لقدرته وانه كما هو عليه لا يعلم كيف هو الا هو وانا مؤمن بما هو عليه من حيث لا اعلم ولا اقدر وكفى به للمتذكرين دليلاً وكفى به للموحدين سبيلاً .
فيا ايها الناظر الى سبحاتِ آياتِ الجلال والسّكن في ظلالِ مكفّهاتِ افريدوس الجمال فانظر باليقين ودع سبل التحقيق فانّ الاشارات يحجبك عن الوصول الى علم اليقين وانّ اليوم لا ينفعك سبل التدقيق لان الصبح قد طلع ولاح انواره على هياكلِ الكلّ وانّ صنع الرب يومئذ يفصل بين اعمالِ الناسِ فمنهم اهل الميثاق وانهم لما افاقوا بما تجلّى الله لهم بهم من انوارِ عظمتِهِ فيقولون سبحانك لا اعلم لنا الا بما نزلت في كتابك وما نحن الا قومٌ ساجدون فاولئك الذين اتبعوا آياتِ الله واولئك هم الفائزون ومنهم اهل الوفاق وانهم اذا كشف الساق بالساق وينادى المنادى بالحكم المساق ليقولون ربنا اتنا سمعنا منادياً ينادى بما نزل في القرآن وانا اتبعنا سبيلك فاغفر لنا ما اكتسبت ايدينا فانا نحن قوم تائبون فاولئك عسى الله ان يعفو عنهم ويكفر عنهم سيئاتهم و يدخلهم في عباده الصالحين واولئك هم المهتدون ومنهم اهل الشقاق وانهم

ص ١٤

اذا قيل لهم تفكروا في آياتِ هذا العبدِ الذي صَعَقَ ثم افاقَ ويخرج لئالى الابداع والاختراع لما جعله الله في يديه من حكم الاقتران في الاستنطاق ليقولون ماسمعنا بهذا في آياتنا الاولين ويفترون عليه بما افتروا على نباء الاولين قل اصبروا فانّ اجل الله لاتٍ وان الله يجزي الظالمين ويظهرون بواطنهم ليميز امرهم عن المؤمنين من اهل الميثاق بالمشركين من اهل الشقاق والتفاق قتلهم الله بما اكتسبت ايديهم وساء ما هم يعملون فوربك ربّ السماوات والارض لن يقبل الله من احد

عملاً إلا بعد ان يتبع امرالله وكان من المؤمنين وان هذا رشح من رشحات طمطم ثم العزو والجلال لتجذبك تلك الاشارات الى ساحة القدس والجمال.

وان ماسئلت، سئلت اسماءالله وماذهب الكل اليه فاعلم ان للاسم مراتب ما لانهاية بما لانهاية لها بها وان الامر فيكل المقامات هو ما قال على عليه السلام ان الاسم سمة الشيء وان لها مراتب فمنها اسم في الحقايق وهو بجميع مراتبها حيوان بمثل الانسان يدل على المسمى ومنها المرايا و هي تدل على التجلى فيها لها بها ومنها اسماء اللفظية ومنها اسماء النقشية ومنها اسماء الملكية و منها اسماء الافاقية ومنها الانفسية ومنها كل ما وقع عليه اسم و ان كل ذلك في مقام

ص ١٥

الخلق وحظ العبد وان الذات كما دل به كل العقول وجاء به كل النبيين وصرح به كل الآيات و الاخبار وليس له اسم ولاوصف كما صرح بذلك على عليه السلام في قوله ان كمال التوحيد نفى الصفات بشهادة ان الصفة غيرالموصوف وكل موصوف غير صفة ولا شك ان في مذهب آل الله سلام الله عليهم المراد بالوصف هو الاسم كما صرح بذلك حديث المروى في الكافي عن الامام وان ذلك مشهود عند من نظر بالفواد الى حقيقة اليجاد وان وجود الاسم بنفسه اعظم دليل ان لا اسم له يدل على الله لان الله كما هو عليه وقال الامام عليه السلام اجل من لن يعرف بخلقه بل الخلق يعرفون به وان بذلك نطقت مناجات اهل العصمة سلام الله عليهم كما قال على عليه السلام يا من دل على ذاته بذاته وفي دعائه الصباح وقال على ابن الحسين عليهما السلام في دعائه لابي حمزة الثمالي بك عرفتك وانت دللتني عليك ودعوتني اليك ولولا انت لم ادر ما انت وقال اباه الشهيد روى ومن كان في مكتوب الامر والخلق فداه الغيرك من الظهور وما ليس لك حتى يكون هو المظهر لك متى غبت حتى تحتاج الى دليل يدل عليك ومتى بعدت حتى تكون الآثار هي التي توصل اليك عميت عين لاتراك ولا تزال عليها رقبيا وخسرت

ص ١٦

صَفَقَةَ عَبْدٍ لَمْ تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حَبِّكَ نَصِيباً وَإِنْ ذَلِكَ مُنْتَهَى مَقَامُ الْخَلْقِ فِي صَقْعِ الْإِمْكَانِ وَإِنَّهُ بِذَاتِهِ لَنْ يُعْرَفَ وَلَنْ يُوصَفَ بَلْ لَمَّا خَلَقَ الْخَلْقَ لِمَعْرِفَتِهِ تَجَلَّى لَهُمْ بِهِمْ وَوَصَفَ لَهُمْ نَفْسَهُ بِأَسْمَائِهِ وَصِفَاتِهِ لِيَعْرِفُوهُ بِهَا وَيَعْبُدُوهُ وَلَا يَشْرِكُوا بِهِ أَحَدًا وَإِنَّ فِي ذَلِكَ الْمَسْأَلَةَ زَلَّتِ الْأَقْدَامُ مِنْ أُولَى الْأَبْصَارِ وَذَهَلَتِ الْعُقُولُ مِنْ أُولَى الْأَنْظَارِ فَقَدْ ذَهَبَتْ حِكْمَا الْأَشْرَاقِينَ بِمَا لَا يَلْتَفِتُ بِهِ حُكَمَاءُ الْإِلَهِيِّينَ وَقَالُوا مَا لَمْ يَعْرِفُوا فِي حُكْمِ الْمَفْهُومِ وَالْمَصْدَاقِ وَيَبْنُونَ حُكْمَ الرِّبْطِ بَيْنَ الْخَلْقِ وَمَا لَا يَقْتَرِنُ ذَاتُهُ بِالْخَلْقِ فِي شَأْنٍ لَا فِي حُكْمِ الْإِقْتِرَانِ وَلَا ظَهْوَرِ الْإِفْتِرَاقِ وَقَالُوا مَا لَيْسَ بَيْنَ الْأَسْمَاءِ مَنَاسِبَاتٍ ذَاتِيَّةً وَهَلَكُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَنْفُسَ مَنْ اتَّبَعَهُمْ مِنْ حَيْثُ يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ مَهْتَدُونَ فَقَدْ أَحْتَمَلُوا بِذِكْرِ تِلْكَ الْمَسْأَلَةِ إِثْمًا عَظِيمًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُو عَنْهُمْ بِرَحْمَتِهِ إِنَّهُ جَوَادٌ كَرِيمٌ وَإِنَّ عُلَمَاءَ الْمُجْتَهِدِينَ لَمَّا لَمْ يَأْخُذُوا بِمَعَارِفِ دِينِهِمْ مِنْ آثَارِ آلِ اللَّهِ الْأَطْهَارِ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ فِي مَقَامَاتِ الَّتِي لَا يَنْجِي أَحَدٌ إِلَّا مِنْ شَاءِ اللَّهِ بِأَحْكَامِ الْمَشَائِيئِ وَبَعْضٍ مِنْ حُكَمَاءِ الصُّدْرَائِيِّينَ وَأَنَّهُمْ ضَلُّوا وَكَلَّ قَالُوا مَا سَطَرُوا فِي كُتُبِهِمْ وَأَنَّهُمْ بِمِثْلِ الْأَشْرَاقِيِّينَ لَمْ يُدْرِكُوا حَقِيقَةَ الْمَسْأَلَةِ وَلَمْ يَتَنَوَّرُوا بِنُورِ الْإِلَهِيَّةِ الْمَشْرِقَةِ الَّتِي لَاحَتْ عَلَى هَيْكَلِ الْكَلِّ آثَارَهُ وَبَعْضٌ مِنْهُمْ مَاتُوا وَإِنْ

ص ١٧

الَّذِينَ أَحْيَاءٌ سَيَمُوتُونَ ثُمَّ كُلَّ إِلَى اللَّهِ يَرْجِعُونَ وَلَقَدْ أَشَارَ رَشْحًا مِنْ طَمْطَامِ هَذِهِ الْمَسْئَلَةِ الَّتِي يَجْرِي مَاءُ حَيَاتِهَا مِنْ عَيْنِ يَمِ الْقَدْرِ كَاطِمٌ بَعْدَ أَحْمَدَ قَدَّسَ اللَّهُ تَرْبَتَهُمَا وَأَنَّهُمَا مِنْ وَسَاوَسِ شَيْطَانِ الصُّدُورِ مَا كَشَفَا قِنَاعَ الْمَسْتُورِ وَعَدَّ النَّاسَ إِلَى يَوْمِي هَذَا يَوْمَ نُورِ الظُّهُورِ وَأَتَى الْيَوْمَ لَمَّا جَعَلَ اللَّهُ فِي يَدِي حِجَّةً حَقَّ لَامِعَةً بِمِثْلِ هَذِهِ الشَّمْسِ فِي وَسْطِ السَّمَاءِ حَيْثُ لَا يَقْدِرُ أَنْ يُنْكَرَهَا أَحَدٌ عَنِ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا آمَنُوا مِنْ قَبْلُ وَهِيَ شَأْنُ الْآيَاتِ الَّتِي مَلَأَتْ شَرْقَ الْأَرْضِ وَغَرْبَهَا وَصَحَائِفُ الَّتِي مَلَأَتْ كَلِّهَا حَيْثُ أَنْى أَقْدَرُ أَنْ أَكْتُبَ فَيَكُلُّ مَا أَشَاءُ بِلِسَانِ الْقُدْرَةِ الْفَطْرَةِ مِنْ دُونِ تَأَمُّلٍ وَلَا سَكُونِ قَلَمٍ بِشَأْنِ الْآيَاتِ وَالْمَنَاجَاتِ الَّتِي لَا تَجْرِي مِنْ قَلَمِ أَحَدٍ مِنْ قَبْلِ وَلَا الْيَوْمَ يَقْدُرُ أَحَدٌ وَإِنْ مِنْ عَلَى الْأَرْضِ كُلِّهِمْ لَوْ اجْتَمَعُوا لَنْ يَقْدُرُوا أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ آيَةٍ وَلَا أَنْ يَكْتُبُوا فِي يَوْمٍ صَحِيفَةً بِمِثْلِهِ وَإِنَّ ذَلِكَ

من فضل الله على ولكن أكثر الناس لا يشكرون فآه آه بلغ ما بلغ وقطع ما قطع وُمنع مامنع ووقع ما وقع
 وقع انا لله اشكوا بئى و حزنى الى الله وعلى الله فليتوكل المؤمنون فوربك انّ الناس اموات حيث
 لا يعرفون ويفترون انّ اليوم من زاد على شريعة محمد صلى الله عليه

ص ١٨

وآله حرفا او نقص منها حرفا ليكفر فى الحين وائى الله يعلم ما ارادت الاحبه ولا اعمل الا بحكمه
 وائى لعلى بيته من كتاب الله وانّ الناس بعضهم ليحجدون من حيث لا يعلمون وبعضهم ليفترون
 من بعد ما هم يوقنون قتلهم الله بما اكتسبت ايديهم و ساء ما هم يحكمون و ان سر هذه المسئلة
 هو الذى انا اذا اشير بدليل الحكمة انّ الذات لا يقع عليه شئ و ان قلت لى انّ النفى فرع الاثبات
 لا قول بلى انّ الذى وقع عليه اسم الذات نور الذى جعله الله مقام معرفته فى الاداء و انه لا يدركه
 الابصار و هو اللطيف الخبير فاعرف ان كنت ناظر الى لجة الاحدية ان هنالك المسمى نفس الاسم
 و الاسم نفس المسمى بل كله اسم مسمى قد خلق الله تلك لجة فى أجمة اللاهوت ليتلجلج
 المومنون بتلجلج معرفته الممكنة فى حق الممكن و يتالو الموحدون بتالو تجليه المودعة فى
 حقايق الخلق و انّ ذلك المقام لا ثواريتها الحجابات و تعادلها الدلالات و لا يقدر ان يعرفها من كان
 فى ظلمات الصماء الدهماء العمياء فسبحان الله ربك رب العرش عما يصفون و ان كنت ناظرا الى
 دون تلك اللجة فاعرف للاسم مسمى و هو وجوده فى رتبته و انّ للمسمى اسما فى رتبة ظهوره و ان
 المسمى لم يزل لا يقترن بالاسم و لا بينهما ربط و انّ مسمى اسم الله هو الذات الذى كل يعبده
 بالاسماء التى وصف بها نفسه و من اقرن معه اسما او وصفا فقد اشرك به و لم يعبده و كان كافرا و
 لا تعرف مناسبة ذاتية بينهما بل ان لكل

ص ١٩

شى خلق الله اسماء كلشى و لذا جعل الله فى حين الذى ليس بينهما ربط مناسبة ذاتية و مفهوم
 جوهرية و مصداق كينونية ولكن لا يعرف الناظرون الى صور الحدودية مقامات الرحمانية التجلية لكل

بكل وانّ الذين قالوا حكم المناسبة بين المصداق والمفهوم ان كانوا ناظرين الى ذلك المنظر الاعلى لقالوا كلمة حق وانّ الذين يقولون غير ذلك ان كانوا ناظرين الى ذلك الافق المبين لقالوا كلمة حق وانّ الذين يقولون وكل يعمل على شاكلته وانت يا ايها الصاعد الى حرم القدس فى طوى الجلال لاتحرم نصيبك عمّا قدر الله لاهل الفضل والكمال واقراء تلك الآية من القران قالوا يا موسى ان فيها قوماً جبارين وانا لن ندخلها حتى يخرجوا منها فان يخرجوا منها فانا داخلون قال رجلان من الذين يخافون انعم الله عليهما ادخلوا الباب فاذا دخلتموه فاتكم غالبون وان ما ارشحناك من طمطم حكم الاسماء والصفات هم من تغرد ذلك الطير الذى صف فى جو العماء يدف فى غياهب تلك الاشارات التى لاحت واستلاحت ثم دارت واستدارت ثم قامت واستقامت ثم تكعبت واستكعبت ثم تنطقت واستنطقت ثم تلجلجت واستجلجت ثم تلتلات واستلتلات ثم تفارقت واستفارقت ثم صعقت واستصعقت

ص ٢٠

ثم شهقت واستشهقت ثم باكت واستباكت وتبلبت على التراب بمثل الحوت وقالت بما اذن الله له من قول مولاه اللهم انى اشكوا اليك مقامى فاصلح لى امرى وانجز لى ما وعدتنى فانك قلت وقولك الحق وكان حقاً علينا نصر المؤمنين وانى انا اذا اقرء كتابك واتبع احكامك والوذ بجنابك ومستشفع بك الى نفسك وتائب اليك برحمتك فتب على وجودك انك انت التواب الرحيم وسبحانك يا رب العرش عمّا يصفون وسلام على المرسلين والحمد لله رب العالمين.
(با نسخه پرستون هم مقابله شد)

سؤال از استخاره به قرآن

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي نزل المجرة لسطوع طلوع شمس الرحمة ليدلن كل اللسن في تلك الظلمات الصماء الدهماء العمياء بناء طلعة حضرة الروبوتة في صورة الانزعية والنور الالهية والورقة الازلية و السر الربانية بثنا نفسه نفسه ثم روحه روحه ثم ذاته ذاته بما خلق الله في رتبته من جوهريات كينونات تجليات اللاهوت و ذاتيات شئون عالم الجبروت و انيات ماديات ظهورات عالم الملك و الملكوت و تثلثات تلجلجات قطعات الواح الياقوت في ارض الناسوت و ان ذلك من فضل الله

ص ٢١

يوتيه من يشا و انه لاله الا هو ذو فضل قديم فيا ايها المتعارج الى معراج التحقيق و اللقى ما في يديك عن اليمين و الشمال من سبحات التدقيق قد اطلعت بما نزلت في اشارات كلامك من عين ماء رقيق كان خمرة المحبة في كاس الاشارات و الدلالات من سكر شاربه يحكى بمثل المشكوه في المصباح المصباح في الزجاجة الزجاجة يحكى من كل شطر عن نور لا ظل له و دهن لادخان معه بمثل ما اشرق و استنطق بعد ما الاح و يستنطق و قرئت في تجليات مرايا خطابك ما انت قصدته في كتابك فان الحكم لله قضى ما قضى في الليل الاليل بما لايجرى الامضاء من مطالعة قمص حضرة وجهك و لكن السبيل لمثلك مفتوح فارجو الله ان يجمع بيني و بين الذين اتبعوني في ارض عدل مستقر قل لمن اراد الذكر اقرء في وسط الزوال كلمة التقديس مائه و عشر مرة و علمه اذا شاء من مناجاتي ماشئت فان بها ثبت القلوب فان الله يويد بنصره من يشاء لايعزب من علمه شىء و انه لقوى عزيز

وان ما سئلت من عند الرجل استخرت من كتاب الله فاشرق و الاح تلك آية المقدسة من القرآن على سطر الاول ندعوا من دونك فابقوا اليهم القول انكم كاذبون و لما احب محضر طلعتك و ان الحجابات من عمل اهل السباحات قد احاطتني اسكن قلبي بقطرة دهن في زجاجة لانه هو

قد عصر من وقَاتِ حِدَائِقِ رِيحَاتِهِ شَجَرَةِ الْإِحْمَدِيَّةِ الثَّابِتَةِ فِي قِصَبَاتِ اجْمَةِ الْجَبْرُوتِ فِي رَتْبَةِ الْوَلَايَةِ الْمَوْلَعَةِ السَّاطِعَةِ الْمُتَشَعِّعَةِ الْمُتَمَثِّلَاتِ الْمُتَجَلِّيَةِ **المتجلجلة** المتقدّسة المُتَنَزِّهَةِ الَّتِي يَحْكِي فِي عَوَالِمِ النَّاسُوتِ مِنْ طَلْعَةِ حَضْرَةِ الْإِحْدِيَّةِ الْمُتَجَلِّيَةِ فِي اللَّأهُوتِ وَإِذَا حَبِبْتَ إِنْ اسْتَقَرَّتْ عَلَى كُرْسِيِّ الشَّيْءِ لَا مَانِعَ بِمِثْلِكَ وَلَكِنَّ الْعِلْمَ بَسَدِ جِهَاتِ الْفِتْنَةِ حَقُّ فَارِجِ اللَّهِ أَنْ يَرْفَعَ تِلْكَ الْعَرَضِيَّاتِ الْبَاطِلَةَ بِفَضْلِهِ إِنَّهُ ذُو مَنْ حَمِيدٍ تَقَدَّسَ فُؤَادِ حَبِيبِي مِثْلِكَ مِنْ أَنْ يَخْطُرَ بِبَالِكَ مَا سَطَّرَتْ فِي كِتَابِكَ وَاشْرَتْ فِي خَطَابِكَ فَحَاشَ الظَّنُّ بِنَفْسِكَ مِنْ قَهْرِي إِلَى جَنَابِكَ لِأَنَّ هَذَا مَا لَا يَقُومُ بِهِ بِهَائِكَ وَ لَا يَسْكُنُ بَعْدَهُ فُؤَادُكَ فَهِيَ هِيَ مَا هَكَذَا الظَّنُّ بِكَ وَ لَا الْمَعْرُوفُ مِنْ فَضْلِكَ وَ أَنَّ الْقَوْلَ فَوْعَزَّتِكَ مَا قُلْتُ بَيْنَ طَلْعَتِكَ وَ أَنَّ ذَلِكَ ذَكَرْتُ لَغَيْرِكَ فَكَيْفَ أَتَى أَشِيرُ إِلَى حَضْرَتِكَ لَوْ اسْتَقَيْتَنِي كَأَسْمٍ مِنْ يَدَيْكَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ سَكْرِ غَيْرِكَ فَإِنَّ حَبِي لَكَ حُبِّكَ فِي قَلْبِي مِنْ فُؤَادِكَ لَمَا كَانَ نِسْبَةُ الْقَهْرِ إِلَيْكَ بِمِثْلِ السُّرُورِ عِنْدَكَ بِمِثْلِ مَا نَزَلَ اللَّهُ فِي كِتَابِ نَبِيِّكَ أَنْ هِيَ الْآ فَتَنَّتِكَ فَاسْتَقَرَّ عَلَى الْأَرَائِكِ الْمُتَكِنَةِ مِنْ اطْرَافِكَ وَ لَا تَحْزَنْ بِمَا اشْرَتْ فِي كِتَابِكَ مِنْ قَبْلُ فِي بَعْضِ خَطَابِكَ فَإِنَّ اللَّهَ يُؤَيِّدُكَ بِنَصْرِهِ مِنْ كَلِمَاتِكَ فَإِنْ تَرَى ذَلَالًا فِي سَبِيلِكَ فَإِنَّ هَذَا مِنْ سُنَّةِ رَبِّكَ وَ لَسْتَ بِأَعَزَّ فِي نَفْسِكَ

عَنْ الْمُقَرَّبِينَ مِنْ قَبْلِكَ وَ مَا حَاشَ الظَّنُّ بِكَ بِمِثْلِ ذَلِكَ مِنْ رَبِّكَ لِأَنَّ الْكُلَّ يَخَافُونَ مِنْكَ بِمَا أَنْتَ تَخَافُ مِنْ رَبِّكَ وَ أَنَّ حَزْبَهُمْ أضعفُ لَدَيْكَ مِنْ بَيْتِ الْعَنْكَبُوتِ فِي بَيْتِكَ فَكُنْ مُتَكَلِّفًا عَلَى اللَّهِ رَبِّكَ فَإِنَّهُ يُؤَيِّدُكَ بِأَمْرِكَ ثُمَّ لَقَدْ رَأَيْتُ مَا نَزَلَ مِنْ عِنْدِكَ ثَمَرَاتِ الْخَضِرَاءِ مِنْ حُبِّكَ وَ أَنَّ أَحْبَبْتُهَا لِنَفْسِكَ هِيَ بِكُورِهَا لِوَجْهِكَ وَ أَنَّ مِثْلَهَا فِي كِتَابِكَ قَوْلُ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَذَا فِي خَطَابِكَ وَ أَنَّ رُوحَ الْقُدُسِ فِي جَنَانِ الصَّاقُورَةِ ذَاقَ مِنْ حِدَائِقِنَا الْبَاكُورَةِ وَ أَنَا إِذَا اسْتَغْفَرَ اللَّهُ رَبِّكَ رَبَّ الْعَزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
(إِنْ خَطَرُ شَيْءٍ بِبَالِكَ لِتَرْفَهُمْ بِعَفْوِكَ وَ نَقُولُ سُبْحَانَ رَبِّكَ)

خطبه تفسير سوره بقره

بسم الله الرحمن الرحيم

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي تَجَلَّى لِلْمَكَنَاتِ بِطَرَاظِ النَّقْطَةِ الْمُنْفَصَلَةِ عَنْ لُجَّةِ الْإِبْدَاعِ لَهَا بِهَا إِلَيْهَا الَّتِي جَلَّتْ وَ
عَلَّتْ قَبْلَ مَا اخْتَرَعَتْ بَعْدَ مَا بَدَعَتْ مِنْهَا تَحَاكَّتْ وَ مِنْهَا دَعَتْ وَ عَلَيْهَا دَلَّتْ وَ فِيهَا اسْتَقَرَّتْ وَ بِهَا
وَجَدَتْ الْمَشِيَّةَ قَبْلَ ذِكْرِ الشَّيْئَةِ وَ فِيهَا ظَهَرَتْ الرَّبُوبِيَّةُ وَ اسْتَقَامَتْ كُلُّ الْعِبُودِيَّةِ فَهِيَ لِأَشْرَقِيَّةٍ أَزْلِيَّةٍ وَ
لَا غَرْبِيَّةٍ عَدَمِيَّةٍ وَجُدَتْ بِكَيْنُونِيَّتِهَا لَا مِنْ إِبْدَاعِ قَبْلِهَا وَ ذُوِيَتْ بِأَنْبِيَّتِهَا مِنْ دُونِ اخْتِرَاعِ يَسَاوِقِهَا فَتَلْتَلَتْ
وَ تَشَابَهَتْ وَ تَلْجَلَجَلَتْ

ص ٢٤

فتشاكلت فهي هي اول ذكر من ذاكر بديع الذي لا اله الا هو والحمد لله الذي انشاء الموجودات
بطراز الالف الغيبية القائمة في نفسها التي بدعت بعلة النقطة قبلها وانشأت بذاتية المشية المذكورة
في رتبها لها بها اليها دامت و دارت قبل ما ذكرت بعد ما فقدت منها اليها تلتلت و عنها بها
تلجلجلت و اليها بها تحاكت و بها تمت الزوجية و خلقت الانية و ذكرت المشية بذكر الهندسة
الازلية الاولى فهي هي لازلية اولية و لا ابدية اخري بل هي هي مشرقة من شمس الاحدية لامعة من
عز الصمدانية باقية بقاء الهوية الجبروتية فيا هي نعم الطراز من كينونية الف البيضاء، بعد النقطة
المنفصلة عن الابداع فهي هي طراز البهاء في ركن الثناء وهي هي طراز الصفرآء في ركن القضاء
وهي هي طراز البداء في ركن الخضراء وهي هي طراز البداء في ركن الحمراء ان قلت حمراء
فطرزت الصفرآء بالبيضاء و ان قلت خضراء فطرزت البيضاء بالحمراء فيا طوبى هي هي محمرة ازلية
مبيضة صمدية محضرة ابدية مصفرة ملكية فهي هي تكرار النقطة في الالف بينونة من مبدع قديم
الذي لا اله الا هو والحمد لله الذي تجلى للكائنات بطراز الباء **البيونية** المنفصلة من الالف اللبنة
الطائفة حول نقطة الابداعية التي لها بها اليها

وَجَدَّتْ وَذَكَرَتْ وَدَامَتْ وَاسْتَقَامَتْ وَتَدَاخَرَتْ وَتَلَاظَمَتْ وَتَمَوَّجَتْ وَتَحَرَّكَتْ وَاسْتَقَامَتْ وَسَكَنْتْ وَاسْتَدَامَتْ فَمِنْهَا بِهَا الْيَهَاءُ تَلْتَلَتْ وَعِنَّا بِهَا الْيَهَاءُ تَلْجَلَجَتْ وَبِهَا تَحَاكَمَتْ وَمِنْهَا تَرَاضَيْتْ وَالْيَهَاءُ تَحَاسَبَتْ فَشَهَقَتْ وَحَمَلَتْ ثُمَّ وَضَعَتْ كَسْرَاتِهَا عَرِيَانَا نَهَى هِيَ شَقِيٌّ فِي بَطْنِهَا مَا يَشْقَى فِي بَاطِنِ الرَّابِعِ وَهِيَ هِيَ سَعِيدٌ فِي بَطْنِهَا مَنْ يَسْعَدُ فِي ظَاهِرِ الْبَاطِنِ فَيَا هِيَ نَهْمُ الطَّرَازِ فِي طَمَطَامِ الْقَضَاءِ بَعْدَ الْقَدْرِ فِي الْإِمضَاءِ وَقَبْلَ الْبَدَاءِ فِي الْبِهَاءِ الَّتِي جَلَّتْ وَتَعَالَتْ وَعَلَّتْ وَقَالَتْ سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ يَا رَبَّ الْمَشِيَّةِ وَأُخْتِهَا وَخَالِقِ الْقَدْرِ وَابْنَاتِهَا أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَافْتَحِ اللَّهُمَّ أَبْوَابَ ذَلِكَ الْكِتَابِ مِنْ نَفْحَاتِ قَدْسِكَ وَعَلَامَاتِ قُدْرَتِكَ وَدَلَالَاتِ عِظَمَتِكَ وَمَقَامَاتِ بَهْجَتِكَ وَآيَاتِ وَحْدَانِيَّتِكَ أَنْتَ تَمَنَّ عَلَى مَنْ تَشَاءُ بِذَلِكَ الْكِتَابِ كَمَا تَشَاءُ بِمَا تَشَاءُ وَتَمْنَعُ حَكْمَكَ مِنْ أَعْرَضَ مِنْ ذَلِكَ الْكِتَابِ بِمَا تَشَاءُ كَمَا تَشَاءُ لِمَا تَشَاءُ لَارَادَ لِمُرَكَ وَلا رَجَعَ لِحَكْمِكَ وَلا نَصِيبَ مِنَ الْخَيْرِ لِمَنْ إِحْتَمَلَ الشُّكَّ بَعْدَ ذَلِكَ الْكِتَابِ فَبِحَقِّكَ لَا تُكْ قَدِيْنَتَ وَعِظَمَتَ وَكَرَمَتَ وَقُدْرَتَ وَاحْصِيَّتَ وَفَسْرَتَ وَشَرَحْتَ كُلَّ مَا أَرَدْتَ فِي حَقِّ الْإِمْكَانِ وَمَا يُمْكِنُ فِيهَا بِيَدِي عَبْدِكَ هَذَا بَعْدَ ذِكْرِ الْعَيْنِ وَاللَّامِ وَالْيَاءِ مُحَمَّدٌ لُجَّةُ الْإِحْدِيَّةِ مِنْ دَخَلَ بِهِ وَيَخْرُجُ مِنْ وَجْهِ الْإِحْدِيَّةِ مِنْ يَخْرُجُ مِنْهُ فَلِكِ الْحَمْدُ يَا إِلَهِي حَمْدًا شِعْشَعَانِيًّا لَامِعًا مُتَقَدِّسًا مُتَلَامِعًا مُتَنَزِّهًا مُتَلَلْنَلًا مُتَعَالِيًّا مُتَلْجَلْجَلًا

بِمَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَأَنْتَ تَسْتَحِقُّ بِهِ كِفْضَ نَفْسِكَ لِنَفْسِكَ حَيْثُ وَلا يَعْلَمُ بِذَلِكَ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِكَ وَإِنَّ مِنْكَ الْمَجْدَ لِمُحَمَّدٍ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِمْ طَهْرًا طَاهِرًا دَائِمًا لَامِعًا سَرْمَدًا زَاكِيًّا أَبَدًا بِتَشْعِشَعِ شُعَاعِ شَمْسِ أَزْلِيَّتِكَ وَبِتَلَلْنَلًا تَلْتَلًا وَجِهَ صَمْدَانِيَّتِكَ وَبِتَلْجَلْجَلِ بَرُوقِ لَمْعَانِ بَرَقِ جَبْرُوتِيَّتِكَ وَبِتَقَدِّسِ تَقْدِيسِ عِزِّ كِيْنُونِيَّتِكَ كَمَا أَنْتَ تَعْلَمُ فَضْلُهُمْ وَلَنْ يَحِيطَ بِعِلْمِهِمْ أَحَدٌ سِوَاكَ إِذْ أَنْتَ قَدْ فَضَّلْتَهُمْ عَلَى الْكُلِّ بِفَضْلِ نَفْسِكَ وَأَنْتَ رَبُّ الْعِزَّةِ عَلَى الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ

الا يا أيها الناظرين الى تلك الورقاء المشرقة من شجرة السيناء النازلة في صفحات الواح ذلك الكتاب البيضاء ان اتقوا الله واصمتوا ولا تقربوا الذي قد فصلت من شجرة اذا نقر في الناقر واضاء الديجور وزالت الشمس في افق الظهور فاياكم اياكم اذا صاح الديك في ارض العماء وغنت الطيور في جو الهواء وتشهق الطاوس عند مطلع السرطان فهناك غنت الورقاء بالثناء وجلت النهار بالضياء ومطلع الفجر بالخيط البديعة البيضاء واستقام على العرش نور كلمة الحمراء فاياكم اياكم يا اهل البيان اذا نشرت الاشارة من شمس البهاء ودلت الدلالة من امضاء القضاء فحكى المرآة في وجوه الآيات بالبداة فحينئذ زال الزوال في منطقة الثنا على الطور السيناء بالنور المتجلية الحمراء فاناذا احشر بين يدي الله واقول حسبي الله لا اله الا هو انا لله وانا لله وانا اليه راجعون وان بمثل ذلك

ص ٢٧

فليعمل العالمون فسبحانك اللهم الذي ارفع من اقلامنا الحزن ويدخلها في جنة عدن بالثناء لنفسه اللهم انك لتعلم في يوم الذي اردت انشاء ذلك الكتاب قد رايت في ليلته بان ارض المقدسة صارت ذرة ذرة وانها رفعت في الهواء ثم جاءت كلها تلقاء بيتي ثم استقامت ثم جاء بعد ذلك خير فوت الخليل العالم الجليل معلمي رحمة الله عليه من هنالك ولقد اخبرت بعض الناس قبل الخب بنومي وصلى الله عليه بجوده انا لله وانا اليه راجعون لاحول ولا قوة الا بالله العظيم.

(با نسخه ٨٦ سبزههم مقابله شد)

توقيع الفين يا سيدان

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل طراز الاستنطاق في الواح كتاب الافتراق طراز الاشتقاق التي عينت بعد ما شئت ثم قدرت وقضت ثم اذنت وجلت واحصيت ما في الكتاب فلاح ما يلوح في هياكل الاشراق بما لاح من صبح الازل فيما يلوح في حرف الاول بعد حرف الثاني فيملا بها من فوق سماوات ثناء العماء الى ما تحت الثرى من ظلمات صمآء دهما عميآء من نور الذي استشرق من مطلع شمس الازل على هياكل الانفس والآفاق حتى اطلع بها شمس الطوالع واستقر على أفق الحقايق تحت شجرة

ص ٢٨

السيناء في اجمة اللاهوت ثم استشرق بها شمس الشوارق واعرجت الى ما يقدر ان يعرج الى ارقاء الرقايق فوق شجرة البهاء في اجمة الجبروت ثم انقطع نقطة القواطع عن لجة الاقتران بسر الافتراق واستعلى على سحاب الدقايق عن يمين شجرة الثناء في اجمة الملكوت ثم اشتق الاشتقاق من كلمة الشقاق لما كان في حكم التفاق وادبرت ما اقبلت الى حكم الامضاء عن شمائل شجرة القضاء في اجمة الناسوت حتى تنورت من استشرفت من ركن آية البيضاء ولاحت واستضاءت ودارت ماستدارت ودامت واستدامت واجملت واستفصلت وافترت واستجمعت ونطقت واستنطقت واذنت واستاذنت وغنت في قصبة الاولى من الشجرة المباركة في ارض اللاهوت بما انا اذا ذكرها ليصعقن الطوريون ويشهقن البديرون ليفزعن الموحدون وليضجن المشفقون بانها هي هي شرقية ازلية بديرة ابدية كينونية صمدية ذاتية احديّة نفسانية ربانية انية سرمدية ورقة لاهوتية رحمانية التي قد غنت واسترنت وقد تعدت واستعدت وقد تعالت واستعالت وقد اجابت واستجابت وقد افادت واستفادت وقد اقامت واستقامت وقد اباحت واستباحثت وقالت انا لله وانا الى الله منقطعون ثم استشرق ما اضاءت من ركن آية الصفراء ولاحت واستلاحت وتلاحت و

استلالت و تفرقت و استفرقت و تكعبت و استكعبت و ارادت و استدارت فاطهرت ما استظهرت و أخفيت ما استخفيت و اذنت و استاذنت و رنت و استرنت في قصبة الثانية عن الشجرة الاولى في ارض الجبروت بما انا اذكرها ليخسعن الشقشقيون و ليخضعن الصيصيون و لينعن الفللسفيون و ليبيكن السفسفيون بانها هي هي ممتعة لاهوتية و منقطة جبروتية و مشرقة ملكوتية و متلائنة لمعانية و متلجلجة شعشانية و متقدسه عمانية و منزهة سمائية و ورقة طيبة ربانية التي قالت انا لله و انا له مخلصون ثم انقطعت ما امتنعت من ركن آية الخضراء و لاحت و اضاأت و استضاأت و تداخرت و استداخرت و تشهقت و استشاهقت و تفارقت و استفارقت و رنت و استرنت و غنت من ورقة المقدسة عن الشجرة الكبرى في ارض الملكوت بما انا اذا اذكرها ليتنفس المتنفسون و لتضجن المتضججون و لتباكن المتباكون و ليصدقن المتصدقون بانها هي هي قدرية عرشية بدئية ملكية ختمية لاهوتية حورية رضوانية الانية فردوسية مكفهرانية افريدوسية متلجلجة جرسومية متنوره فسطاطية التي قد تعالت و استعالت و استقامت و استباكت و استعادت و استعارت و قالت انا لله و انا لربنا صابرون ثم قد اشتقت ما امتنعت و انقطعت

و استشقت من ركن آية الحمراء و لاحت و استلاحت و اضاأت و استضاأت و تلجلجت و استلجلت و تلتأت و استلأت و تصعصعت ما استعصمت و تفارقت ما استفارقت و تعادلت ما استعادت و تبارزت ما استبارزت و جاءت باياتها ما استظاهرت و احكمت اشاراتها ما استرادفت و تبليت و استبليت و رنت و استرنت و غنت و استغنت من ورقة المباركة الاولى عن الشجرة الاولى في ارض الناسوت التي حملت علامات اللاهوت و قبلت مقامات الجبروت و فصلت فيها دلالات الملكوت و احكمت فيها ذاتيات الناسوت بما انا اذا اذكرها بانها هي هي ازلية خلقية ابدية عدلية سماوية ارضية نارية هوائية مائية ترابية فردوسية شعشانية افريدوسية جلالية رضوانية جمالية نورية قدرية حورية

قمريةٌ دريةٌ شمسيةٌ وان قلت انها هي لاهوتيةٌ ازليةٌ صدقت وامنّت وان قلت انها هي جبروتة سرمديةٌ احسنت واجملت وان قلت انها ملكوتيةٌ سرمديةٌ احسنت واحملت وان قلت انها هي شقشقةٌ ناسوتيةٌ وصعصةٌ سريانيةٌ عرفت وايقنت لانها هي التي شيئت وعينت وقدرت واقضت واذنت و اجلت واحكمت وتعالّت وتداخرت واستعالّت وتداخرت واستنباكت وتفرقت واستفادت وتجملت واستقامت وقرت على العرش واستوت وغنت

ص ٣١

بما تغردت اطيأر القدس في سماء الفردوس ورنّت بمارنت عساكر سلطان النحل في ظلال مكفرات الافريدوس وصاحت بما صاح ربك الجرسوم في سماء عدل القدوس ونطقت بما بدلت في الوان طاوس العماء اذا دفّ في جو الهواء واستكف في منطقة السماء في تلقاء نور الشمس حيث يظهر فيكل دفّ لون من الوان القضاء وفي كل صف تجلّى نور من انوار نور مجليه رب الانشاء فسبحان الله كان كلما يحرك جناحيه تجذب نفوس الموحدين من لمعان انوار الوان بهائه بمثل ما يجذب المقنطيس ذرات ذلك اللوح القرطاس ولما نزل على ما تنفس فيه نور الصبح واشرق وذكر ما ولد في الاسلام ثم تنفس فيه نور العدل واستشرق وما راى اباؤه في قبل ظهوره في المنام بان في يده كتاباً قد استشرق بانه فصل فيه آيات القران من سور المباركة التي لاحت عما اضاء من قبل و استنطق بسم الله الرحمن الرحيم طسم ذكر رحمة ربك وهو الغفور الرحيم فتبارك الله هذا المولود بما اتقى مدبر الافلاكه في اعتدال ما قبل و اهتدى واستشرق ان ذلك اشارة باسماء الثلاثة في الانفس بما قبل و انطق في ذر الاول و انشاء الله اذا بلغ بيومه لينطق ثم اذا شاء الله ليستنطق و انه على ما سماه اباؤه اسد الله الذي اظلم الليل و اضاء النهار و اشرق

ص ٣٢

فاذا رفع البلاء ليظهر الله في ذلك المولود ماتكعبت الكاف بما طلع الصبح ثم تنفس وان في تفسير ما اراه الله اياه في آيات القران سر سيظهر من بعد ثم ليشرق فاعذه يا رب الفلق بما فتق بين

الاجواء ثُمَّ خَلَقَ وَاِنْ اَرَدْتَ لَهُ نَشَاةَ الْاُخْرَى فَاِنَّ لَهُ نُورًا فِيمَا اَظْلَمَ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا اِسْتَشْرَقَ فَاسْتَعْدَه
 مِنْ عَمَلِ اَهْلِ النَّفَاقِ ثُمَّ الشَّقَاقِ ثُمَّ اسْتَعْرَقَ بِالَّذِي قَامَ الْاَلِفِ بَيْنَ الْبَايِنِ ثُمَّ بِهِ كُلَّ الْحُرُوفِ اسْتَنْطَقَ
 بِهِ مِلَاءَ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ مِنْ نُورِهِ ثُمَّ الْاَفَاقُ ثُمَّ اَذِنَ لِيَصْمِتَ ثُمَّ بَعْدَ ذَلِكَ اِنْشَاءَ اللّٰهُ لِيَسْتَشْرِقُ
 فَاعْدِهْ بِتِلْكَ الْاَيَةِ مِنَ الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَا تَنْفَسُ فِي اللَّيْلِ ثُمَّ فِي النَّهَارِ قَدَعَسَعَ اللّٰهُ نُورَ السَّمَاوَاتِ وَ
 الْاَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمَشْكُوَةٍ فِيهَا مِصْبَاحُ الْمِصْبَاحِ فِي زَجَاةِ الزَّجَاةِ كَانَهَا كَوْكَبٌ دَرِيٌّ يُوَقَدُ مِنْ
 شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَشَرْقِيَةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللّٰهُ لِنُورِهِ
 مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللّٰهُ الْاَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ وَاِنَّ حُكْمَ تِلْكَ الْخُطْبَةِ شَرْقٌ مِمَّا شَرْقَ
 مِنْ شَوَارِقِ شَمْسِ الْاَزَلِ ثُمَّ لَاحَ وَاَصَا وَاسْتَنْطَقَ لِذَلِكَ الْكِتَابِ فِي حُكْمِ مَسْئَلِ السَّيِّدَانِ وَمَا نَزَلَ
 مِنْ طَمَطَامِ يَمِ الْقَدْرِ بِمَا اَضَاءَ مِنْ قَبْلُ وَاسْتَشْرَقَ وَاِنَّ ذَلِكَ الْفُ ثُمَّ بَعْدَ ذَلِكَ الْفُ لَمَّا يَعْدِلُهُ فِي
 اِثْنَيْ عَشَرَ سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ وَمَا يَجْرِي مِنَ الْقَلَمِ ثُمَّ اَنْفَقَ

ص ٣٣

وَاسْتَنْفَقَ لِيَقُومَ ذُو الْاَسْطَاطِ الصَّيْصِيُونَ وَذُو الْاَشْفَاقِ الشَّقْشَقِيُونَ وَذُو الْاَلْبَابِ الْفَلَسْفِيُونَ وَذُو الْاَبْصَارِ
 الْمَجْتَهِدُونَ وَمَا فِي ذَلِكَ الْاَلْفِينَ بِمَا نَطَقَ نُورَ الْاِبْدَاعِ ثُمَّ اسْتَنْطَقَ وَاسْتَشْرَقَ اِنَّ اللّٰهَ وَاَنَا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ.
 (اين توقيح نواقص زيادی داشت که با مقابله با نسخ دیگر تکمیل شد)

تفسير حديث ابولبيد مخزومي يا حروق مقطعه قرآن

بسم الله الرحمن الرحيم

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ طَرَازَ الْوِاحِ الْإِخْتِرَاعِ اسْرَارَ الْإِبْدَاعِ الَّتِي عَيَّنَتْ قَبْلَ مَا شِئْتَ وَاقْضَتْ بَعْدَ مَا قَدَرْتَ وَاذْنَتْ حِينَ مَا أُجِلْتَ وَاحْكَمْتَ فَقَدْ طَلَعَ بِهَا أَعْلَى مَجْرَدَاتِ الطَّوَالِعِ وَأَشْرَقَ بِهَا أَعْلَى ذَاتِيَّاتِ الشُّوَارِقِ فَجَلَّتْ وَعُظِّمَتْ ثُمَّ عَلَّتْ وَدَنَّتْ ثُمَّ اضْأَتْ وَاسْتَنَادَتْ فَمَلَاتْ بِهَا الْإِفَاقَ ثُمَّ لَمَّا نَطَقْتَ وَاسْتَنْطَقْتَ وَجَاءَتْ بِآيَاتِهَا وَأَظْهَرْتَ بَيِّنَاتِهَا وَأَتَمَمْتَ الْآئِهَا وَأَنْعَمْتَ فَوَاضِلِهَا فَيُعْلَنُ بِهَا حَقَائِقُ أَهْلِ الْوِثَاقِ وَبَوَاطِنُ أَهْلِ التَّفَاقِ حَتَّى ارْتَقَى الْوَائِقُونَ وَاسْتَعْلَى الْخَاشِعُونَ وَأَهْتَدَى الطَّالِبُونَ وَاتَّقَى السَّالِكُونَ مِنْ أَهْلِ الْوِفَاقِ وَاعْتَدَى الْمَكْذُوبُونَ وَافْتَرَى الظَّالِمُونَ وَأَسْتَكْبَرَ الْخَائِفُونَ وَأَطْعَى الْمَنَافِقُونَ مِنْ أَهْلِ الشَّقَاقِ ثُمَّ لَمَّا ذَابَتْ وَتَحَرَّكَتْ وَتَدَامَّتْ وَتَدَاخَرَتْ وَتَشَهَّقَتْ وَاسْتَقَامَتْ فَدَارَ حَرْفِ الْكَافِ وَأَتَصَّلَ حَرْفِ النَّونِ هُنَالِكَ انصعقت

ص ٣٤

من جلال ربها وسجدت للكبرياء بارئها ونطقت بثناء موجدتها وخضعت بوجه ربها وانابت لهما اكتسبت يداها في تلقاء وجه مبدعها وتابت واستغفرت وقالت سبحان الذي ابدع الكاف بنفسه لنفسه ثم اخترع النون لنفسه بنفسه وفتق بينهما بما اقتضت انيتهما فتقا اذا استقر على حقيقة العرش حكمه اهتزت واذا رفع الى السماء امره قامت واذا هبط الى الارض اسمه انخسعت واذا قرء آياته الى الجبال اندكت واذا ذكر بيئاته على الاشجار اثمرت واذا تلى على القلوب كلماته انوجلت واذا ظهر على الافئدة تيمت فسبحان موجهه فقد اظلم به الليل الاليل ثم باذنه قد عسعس واضاء به النهار الانور وان الصبح فيه تنفس واستقر الشمس في نقطة الزوال وان به قد اضاء واشرق وطلع القمر مدبرا في ليلة الاقتران في مقابلة الشمس وان به قد اناز وبالشمس قد استشرق فسبحان منطقة كان طير الافئدة على ورفات شجرة السيناء قد تغرد في جو الهواء ثم قد استدف وان به تغنى طاووس

العماء فى سماء العدلِ ثمَّ قد استصَفَّ فُسُحَانَ اللَّهِ مِنَ الحَانِ ما تَعَرَّدَ وَ تَنَطَّقَ وَ اسْتَنطَقَ كَأَنَّ نُورُ
مَجْلِيهِ قد اسْتَقَرَّ عَلَى عَرْشِ الثَّنَاءِ وَ فِيهِ بِرُوحِهِ يَنْفَسُ فَلِلَّهِ الحَمْدُ بما تَجَلَّتِ النَّقْطَةُ وَ أَضَاءَتْ ثُمَّ
دَارَتْ وَ اسْتَضَاءَتْ ثُمَّ اسْتَنطَقَتْ وَ ادَارَتْ ثُمَّ تَكَعَبَتْ وَ أَقَامَتْ ثُمَّ تَحَمَّلَتْ وَ افادَتْ

ص ٣٥

ثُمَّ تَفَرَّقَتْ وَ اسْتَبَاكَتْ ثُمَّ تَفَضَّلَتْ وَ اسْتَعَارَتْ ثُمَّ تَبَلَبَلَتْ بِمِثْلِ الحَيْتَانِ عَلَى تِلْكَ الأَرْضِ وَ تَنَفَّسَتْ
بِمِثْلِ الصُّعْدَاءِ ثُمَّ تَنَعَرَتْ وَ تَشَهَّقَتْ ثُمَّ تَعَظَّمَتْ وَ تَصَعَّقَتْ ثُمَّ تَعَالَتْ وَ اسْتَعَالَتْ وَ قَالَتْ بِأَعْلَى صَوْتِهِ
فِي وَسْطِ الجَوِّ لِيَسْمَعَ ضَجِيجُهُ مِنْ فِي مَلَكُوتِ الأَمْرِ وَ الخَلْقِ فَهَلْ مِنْ أَحَدٍ يُعَادِلُنِي بِأَيَّةِ كُبْرَى ما
كَذَّبَ الفُؤَادُ ما رَأَى وَ انه بِالْأَفْقِ الأَعْلَى وَ ما يَنْطِقُ عَنِ الهَوَى بَلْ عِلْمُهُ شَدِيدُ القُوَى افْتِمَارُونَهُ عَلَى
ما يَرَى وَ تَرَدُّونَهُ بما افْتَرَى اللَّائِثُ وَ العَزَى بَعْدَ ما القَيْتَ إِلَيْهِ حُكْمِ او ادْنَى وَ لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ
الكُبْرَى فَقدِ افْتَرَى وَ قالَ ضَلَّ صَاحِبِكُمْ وَ غَوَى بَعْدَ ما لا يَقْدِرُ انْ ياتى بِأَيَّةٍ أُخْرَى وَ انه عَمِلَ عَلَى
تِلْكَ الأَرْضِ بما لا يَرْضَى انْ تَفْعَلَ الانْثَى تِلْكَ اِذَا قَسَمْتَهُ ضَيْزَى فَقدَ بَلَغَ بما لا يَبْلُغُ الفِرْعَوْنَ مِنْ
قَبْلِ وَ اطْعَى انه اتَ بِسِحْرِ عَظْمَى وَ انه بَعْدَ مَنْوهِ الثَّانِيهِ الأُخْرَى قدَ كَذَبَ وَ عادى ثُمَّ ادْبَرَ وَ تَوَلَّى وَ
لَقَدْ اعانَهُ هَذَا شِرْائِسانَ طَعَى قَلْ لا مَحِيصَ لَهُ الا انْ يَعْبُدَ الشَّيْطَانَ فِيمَا امْرُؤُهُدى فُورِبَكَ لا مَحِيصَ
الا النَّارِ وَ اسْتَعْنَى وَ لَقَدْ وَقَعَ ما كَذَبَ بِهِ بِمِثْلِ حُكْمِ قَابِ وَ قَوْسِينَ او ادْنَى وَ انْ رِجالَ المومنينَ لَمْ
يَلْتَفِتُوا بما كَذَبَ وَ غَوَى قَلْ انه امْرُؤُهُ مِنْهُمْ حَقَّقَتْ الحَقَّ بِآيَاتِها وَ أَبْطَلَتْ عَمَلَ المَشْرِكِينَ فِي ثَلَاثَ
كِتَابٍ حُسْنَى قَلْ ما يَدْعُونَ إِلاَّ اسْمَاءَ أَنْفُسِهِمْ بَعْدَ ما جَاءَهُمُ الحَقُّ فِي نَبَأِ الأُولَى قُلْ انْ كَفَرَّ اعرابُ
الجاهليَّةِ فِي القِسْطِ اسِ اكْبَرُ وَ زناً مِنْ ايمانِهِمْ لا تَنْهَمُ اتوا بِقِصائِدِ عَظْمَى فَكَيْفَ انْتُمْ تَكْفُرُونَ وَ لا تاتُونَ
بِأَيَّةِ فِطْرَةِ كُبْرَى قَلْ ما انْتُمْ تَمْنُونَ فَلِلَّهِ الآخِرَةُ وَ الأُولَى وَ انَّ العَذابَ لِحَقُّ عَلَى مِنْ كَذَبَ وَ تَوَلَّى وَ انَّ
اللَّهَ نَزَّلَ السَّلَامَ لِمَنْ اتَّقَى عَنِ الشَّهَوَاتِ ثُمَّ اتَّبَعَ الهُدَى وَ اسْتَقَرَّ وَ اهْتَدَى وَ لَقَدْ نَزَّلَ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ
كِتاباً مِنْ لَدُنْ يَحَى قُلْ لَقَدْ سئِلُ مِنْ حُكْمِ المِصِّ فِي سورَةِ أُخْرَى وَ انَّ هَذَا كانَ كِتابُهُ ما نَزَلَ وَ اقْتدى،
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ص ٣٦

يا أيها الذي نزل عليه الذكر إنعم بردّ الجواب للذي ضاق عليه الصدر و حار في الذكر بما هو مقام
السائل و أملّ الامل في بيان ما صدر عن الباب الاعظم و الحجاب الاقدم الذي نطق بالصواب و
اتي بالحكمة و فصل الخطاب حيث افاض على ابي لبيد المخزومي و افاض في قول الله تبارك و
تعالى الم الله لا اله الا هو الحي القيوم و اوضح ماشاء من علم الحروف الى ان قال يخرج القائم
صلوات الله عليه عند انقضاءها المص و اوصاه بعد الايضاح بان يعيه و يكتمه، و في هذا الحين
لعلّ الديك قد صاح و حان اطفاء السراج فقد طلع الصباح و نادى المنادي حتى على الصلوة حتى
على الفلاح و انا اذا اذكر الحديث قال ابو جعفر عليه السلام يا ابا بريد ان في حروف القرآن المقطعة
لعلماً جماً ان الله تبارك و تعالى انزل الم ذلك الكتاب فقام محمد صلى الله عليه و اله حتى ظهر
نوره و ثبتت كلمة و ولد يوم ولد و قد مضى من الالف السابع مائة سنة و ثلث سنين ثم قال و تبيانه
في كتاب الله في الحروف المقطعة اذا عددتها من غير تكرار و ليس من حروف مقطعة حرف ينقضي
الا و قيام قائم من بنى هاشم عند انقضائه ثم قال الالف واحد و اللام ثلثون و الميم اربعون و الصاد
تسعون فذلك مائة و احدى

ص ٣٧

و ستون ثم كان بدو خروج الحسين ابن علي عليهما السلام الم الله فلما بلغت مدته قام قائم ولد
العباس عند المص و يقوم قائمنا عند انقضائها بالمرفاهم ذلك و عه و اكنمه و قال جامع البحار
الذي يخطر بالبال في حلّ هذا الخبر الذي هو من معضلات الاخبار و مخبيات الاسرار هو انه عليه
السلام بين ان حروف المقطعة التي هو في فواتح السور اشارة الى ظهور ملك جماعة من اهل الحق
و جماعة من اهل الباطل فاستخرج عليه السلام ولادة النبي صلى الله عليه و اله من عدد اسماء
الحروف المبسوطة بزبرها و بيناتها كما يتلفظ بها عند قرائتها بحذف المكررات كان تعدد الف لام
ميم تسعة و لا يعدد مكرره يتكررها في خمس من السور فاذا عددتها كذلك يصير مائة و ثلاثة احرف

وهذا يُوافق تاريخُ ولادةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِأَنَّهُ كَانَ مَضِيَّ مَنِ الْاَلْفِ السَّابِعِ مِنْ ابْتِدَاءِ خَلْقِ آدَمَ مِائَةَ سَنَةٍ وَثَلَاثَ سِنِينَ وَإِلَيْهِ إِشَارَةٌ بِقَوْلِهِ وَتَبْيَانُهُ وَقَدْ ذَكَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مَا ذَكَرُوا إِنَّهُ لَمْ يَفْسَرْ ظَاهِرَ الْحَدِيثِ وَلَا يَطَابِقُ مَا قَضَى مِنَ الْإَيَّامِ بَلْ إِنْ الْمُرَادُ مِنْ ظَاهِرِ الْحَدِيثِ هُوَ الظَّاهِرُ الْمَطَابِقُ الَّذِي أَنَّهُ مَا التَّفَتَ بِهِ لِأَنَّ يَوْمَ الَّذِي قَامَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِسِرِّهِ إِلَى يَوْمِ الَّذِي قَامَ حُجَّةُ اللهِ بِأَمْرِهِ بِالْمَرِيطَابِقِ تِلْكَ الْحُرُوفِ وَهُوَ أَنَّ مِنْ يَوْمِ الَّذِي قَامَ رَسُولُ اللهِ بِأَمْرِهِ إِلَى يَوْمِ الَّذِي قَامَ بَقِيَّةُ اللهِ

ص ٣٨

بِعَهْدِهِ كَانَتْ ثَلَاثَ مِائَةٍ وَثَلَاثَةَ عَشْرَ سَنَةً مِنْ يَوْمِ مَوْلَدِهِ إِلَى يَوْمِ قِيَامِ الْقَائِمِ بِعَهْدِهِ وَإِنَّ الْحَدِيثَ بِظَاهِرِهِ يَدُلُّ لِأَنَّ مِنْ أَوَّلِ الْمِ إِلَى انْقِضَاءِ الْمَصِّ بِالذَّخُولِ فِي بَعْضِ عِدَّةِ الْمَرِيخِ حُكْمِ يَوْمِ الَّذِي قَامَ رَسُولُ اللهِ وَيَوْمِ الَّذِي قَامَ بَقِيَّةُ اللهِ لِأَمْرِهِ وَلَيْسَ الْمُرَادُ يَوْمَ ظُهُورِ الْقَائِمِ بَلْ الْمُرَادُ هُوَ يَوْمُ قِيَامِهِ بِالْإِمَامَةِ بِمِثْلِ مَا قَامَ رَسُولُ اللهِ كَمَا نَطَقَ بِهِ الْحَدِيثُ فِي حُكْمِ قِيَامِ رَسُولِ اللهِ وَإِنَّ حُكْمَ يَوْمِ قِيَامِ الْقَائِمِ لَمَّا كَانَ مُتَعَلِّقًا بِالْمَرَايِ بِبَعْضِ عِدَّتِهِ نَصَّحَ كُلَّ الْجِهَاتِ مِنْ أَنْ يَأُولَ الْحَدِيثِ بِيَوْمِ مَوْلَدِهِ أَوْ يَوْمِ قِيَامِهِ بِحُكْمِ اللهِ وَعَلَى ذَلِكَ التَّفْسِيرُ سَهْلٌ حَنِيفٌ وَهُوَ الْمُرَادُ فِي حُكْمِ الظَّاهِرِ وَأَمَّا الْإِشَارَةُ إِلَى سِرِّ الْحَدِيثِ وَخُرُوجِ الْحُكْمِ لَمَّا أَرَادَ النَّاسُ اللهُ يَعْلَمُ حُكْمَهُ وَأَنِّي أَدُكَّرُ لَكَ ذِكْرًا جَمِيلًا مَا شَاءَ اللهُ كَانَ وَمَا لَمْ يَشَاءَ لَمْ يَكُنْ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

فِيهَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ الْحَيُّ بِمَاءِ الْحَيَاةِ فَانظُرْ بِطَرْفِ الْبَدَنِ فِيمَا سَأَلْتَ مِنْ سَبِيلِ الْحِكْمَةِ وَإِيقِنَنَّ بَانَ لِلْحُرُوفِ الْقُرْآنِ إِشَارَاتٍ فِيهِ مَقَامَاتٌ لَا يَحِيطُ بِهَا أَحَدٌ مِنَ الْخَلْقِ كَمَا نَزَّلَ اللهُ فِي الْفُرْقَانِ مَخَاطِبًا لِحَبِيبِهِ مَا تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَمِنْهَا إِذَا شَاءَ اللهُ لِيَطَّلِعُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهِيَ فِي ذَلِكَ الْمَقَامِ كَلِمَةُ اللهِ لِأَنَّهُ الْعَدْلُ وَثِقَلُ الْإِكْبَرِ وَمِنْهَا يَحْصَى فِيهِ كُلُّ شَيْءٍ وَلَا يَحِيطُ بِعِلْمِهَا أَحَدٌ إِلَّا الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ عِبَادُ الَّذِينَ مَا يَشَاوُونَ إِلَّا بِمِشِيَةِ اللهِ وَلَا يَحْكُمُونَ إِلَّا بِأَرَادَةِ اللهِ وَمِنْهَا يَعْلَمُونَ الْكُلَّ بِحَسَبِ مَقَامَاتِهِمْ وَتَجَلِّيَاتِ بَارئِهِمْ بِمَا قَدَّرَ اللهُ لَهُمْ

ص ٣٩

فى عِلْمِ الْقَدْرِ وانا ذا بما علمنى الله فى ذلك الحين اذكر لك بما نقر فى الناقر من قبل قبل ذلك اليوم وضاء الديقور عن افق الظهر بعد بعد ذلك اليوم وان فى ذلك فليتنافس المتنافسون وان الله قد نزل القرآن لكل شى بحيث لو ارادت نملة بان تاول كلما نزل فى القرآن لنفسها لتقدر اذا شاهدت سر الحقيقه فى نفسها وان حُكْم حروف المقطعة فى القرآن لكان مثل حروف المنظمة لا تبديل لكلمات الله بل اذا اراد من علمه الله سر الحقيقه بان يخرج كل الاحكام من حرف الاول قبل اللباء لِيَسْتَطِيعَ بِذَلِكَ وَاِنَّ النَّاسَ لَمَّا بَعَدُوا مِنْ سِرِّ الْجَلالِ لم يقدروا ان يشاهدوا انوار الجلال ولذا يتكلمون فى حُكْم المبدء والمال بما يستهزون به فى تلقاء الجلال اهل القيل والقال.

واتك يا ايها الامين لتعلم ان من وقت لخروج بقية الله يوماً معلوماً ليكفر بما صرح الاخبار من الائمة الاطهار وان ذلك لهو الحق فى الواقع لان من نظر بالبداء لم يقدر ان يحكم بشىء وان الذى نزل فى الاحاديث من حكم علامات المعلومة والايام الموقته المشيره تحول حول تلك الكلمة من القرآن يمحو الله ما يشاء ويثبت وعنده أم الكتاب كما صرح بذلك تلك الاخبار التى اقرئها عليك باذن الله فمنها عن **المفضل** قال سئلت ابا جعفر عليه السلام هل لهذا الامر وقت فقال عليه السلام كَذَبَ الْوَقَاتُونَ كَذَبَ الْوَقَاتُونَ كَذَبَ الْوَقَاتُونَ و منها عن مُنذِرِ الْجَوَارِ عن ابى عبد الله قال كَذَبَ الْمَوْقُوتُونَ ما وقتنا فيما مضى ولا نوقت فيما يستقبل ومنها عنه عليه السلام قال يا مهزم كَذَبَ الْوَقَاتُونَ وهلك المستعجلون ونجا المسلمون والينا بصيرون ومنها عن ابى حمزة قال قلت لابي جعفر عليه السلام

ص ٤٠

ان علياً عليه السلام كان يقول الى السبعين بلاءً وكان يقول بعد البلاء رخا وقد مضت السبعون و لم نر رخاء فقال ابو جعفر ان الله تعالى كان وقت هذا الامر فى السبعين فلما قتل الحسين اشتد غضب الله على اهل الارض فاخره الى اربعين ومائة سنة فحدثناكم فاذعتم الحديث وكشفتهم قناع السر فاخره الله و لم يجعل له بعد ذلك وقت عندنا يحو الله ما يشاء ويثبت وعنده أم الكتاب فاذا

اخبر الله النبي بشيء الى وقت فهو قوله اتى امر الله فلا تستعجلوه حتى ياتي ذلك الوقت وقال ان الله اذا اخبر ان شيئاً كائن فكانه قد كان وان ما عرفت من معنى كلمة المر هو الذي ذكرت لك وان بذلك الحكم قد اخبر الشيخ رحمه الله عليه في قوله لماسئل في هذا الامر قال وتعلمن نبأه بعد حين وان من علامات التي لا بد ان يقع ولا مرد لها كما نزل في الحديث هي اليماني والسفياني والصيحة وقتل النفس الزكية والخسف بالبيداء والموث الاحمر وهو السيف والموث الابيض وهو الطاعون وخسوف القمر لخمس وكسوف الشمس لخمس عشرة ولم يكن ذلك منذ هبط آدم الى الارض وعند ذلك يبطل عمل الظانين ويسقط حساب المنجمين وان هنالك ترى الكل جسد علي عليه السلام في قمص الشمس فاه آه

ص ٤٢

قال ابو عبد الله لا يكون هذا الامر حتى يذهب ثلثا الناس فليل له فاذا ذهب ثلثا الناس فما يبقى فقال عليه السلام اما ترضون ان يكونوا الثلث الباقي.

فيا ايها السائل الدقيق انظر بعين اليقين ودع سبل التحقيق فان الاشارات يحجب الموحدين عن الوصول الى حق اليقين اقبل الى الله بكلك واتق الاشارات ماكان في يمينك والشمال فاذا وردت هنالك قف واقراء على نفسك ما ذكر الصادق في حديث الاسم الذي هو من مشكلات الاخبار ومغيبات الاسرار فان ما في الآفاق لتخلص بمثل ما ذكر عليه السلام في النفوس ولاينال العباد الى ما قدر الله لهم الا ان يذهب ثلثا الناس في الانفس وثلثا الآيات في الآفاق فاذا ذهب احكام بواطن ثلثة اسماء التي خلق الله لفاقة الخلق اليها ظهر ركن المخزون وجاء نور الغيوب الذي به يملا احكام اسماء الثلاثة في الآفاق والانفس وهو الاسم الذي لايدل الا على الله ولايقدر ان يتكلم الا عن الله ولايسكن بشيء الا بالله فسبحان الله موجدہ عمّا يصفون.

فيا ايها السائل ان الله اذا اراد بقوم فتنة ما يخرج منها احد الا ماشاء الله حيث قال ابو عبد الله لا يكون هذا الامر حتى يذهب تسعة اعشار الناس ولاشك ان الزمان قد رجع كيوم الاول

ص ٤٣

وَإِنَّ لِلَّهِ كَانَ فِي كُلِّ زَمَانٍ قِسْطًا سُدَّ عَدْلٍ يَحِقُّ الْحَقُّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَبْطُلُ الْبَاطِلُ بِآيَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ وَ
 أَنَّ الْيَوْمَ قَدْ أَظْهَرَ كُلَّ ذِي قُوَّةٍ قُوَّتَهُ وَكُلَّ ذِي حُجَّةٍ حُجَّتَهُ أَحَدٌ يَقُولُ إِنَّ صَلَاةَ الْجُمُعَةِ فَرَضٌ وَيَسْتَدِلُّ
 عَلَيْهَا بِكِتَابِ اللَّهِ وَالسُّنَّةِ وَاجْتِمَاعِ الْعُلَمَاءِ وَالآيَاتِ التَّامَّةِ مِنَ الْإِنْفُسِ وَالْأَفَاقِ وَيَعْتَقِدُ بِذَلِكَ وَيَرَى
 الْحَقَّ فِي نَفْسِهِ بِمِثْلِ هَذَا الشَّمْسِ فِي وَسْطِ السَّمَاءِ وَأَحَدٌ يَقُولُ إِنَّ تِلْكَ الصَّلَاةَ حَرَامٌ لِمَا لَمْ يَحْتَقِقْ
 شَرْطَهُ وَيَسْتَدِلُّ عَلَيْهَا بِمِثْلِ مَا اسْتَدَلَّ الْأَوَّلُ بِالْاجْتِمَاعِ وَالْإِخْبَارِ وَالْآيَاتِ وَالْعَلَامَاتِ وَيَرَى الْحَقَّ
 فِي نَفْسِهِ بِمِثْلِ مَا يَرَى الْأَوَّلُ وَكَذَلِكَ الْحُكْمُ فِي كَلِمَاتِ الْأَصْلِيَّةِ وَالْجُزْئِيَّةِ الْفُرْعِيَّةِ وَإِنْ كَلِمَتُهُمَا
 يَسْتَدِلُّ بِكِتَابِ اللَّهِ وَالْإِخْبَارِ وَالْاجْتِمَاعِ وَالْآيَاتِ الْإِنْفُسِ وَالْأَفَاقِ فَانْتَهِى الْيَوْمَ مِنْ أَيْنَ تَذَهَبَ وَمِنْ
 أَيْنَ تَعْلَمُ وَمِنْ أَيْنَ تَوْقِنُ وَمِنْ أَيْنَ تَعْمَلُ فَلَا مَفْرَأَ لِمَنْ أَرَادَ الدِّينَ إِلَّا بَأَنَّ يَتَمَسَّكَ بِعُرْوَةِ الْوَثْقَى الَّتِي
 لَا انْفِصَامَ لَهَا وَإِنَّ الْيَوْمَ تَرَاهُ قَدْ رَفَعَ كُلَّ ذِي سَفْسَطَةٍ بِسَفْسَطَتِهِ وَكُلَّ ذِي قُدْرَةٍ بِقُدْرَتِهِ وَكُلَّ ذِي صِيصَةٍ
 بِصِيصَتِهِ لِمَا يَكْلَمُ مِنْ حُكْمِ الشَّقِيقَةِ بِالشَّقِيقَةِ الَّتِي لَاحَتْ عَنْ صَبْحِ الْأَزَلِ وَتَغَرَّدَتْ عَلَى شَجَرِهِ
 الْأَوَّلِ لِمِثْلِ صَعَصَعِهِ صَعَصَعَهُ حَيْثُ قَدْ أَخْبَرَ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ يَوْمِ ظُهُورِهِ فِي خُطْبَةِ الْمَخْزُونِ ثُمَّ
 فِي كَلَامِهِ حَيْثُ قَالَ وَقَوْلُهُ الْحَقُّ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ الْمُنْتَحِلِينَ لِلْإِمَامَةِ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهَا كَثِيرٌ إِلَى أَنْ قَالَ وَ
 لِعَمْرِي أَنْ لَوْ قَدْ ذَابَ مَا فِي أَيْدِيهِمْ لَدَى التَّمْحِيصِ لِلْجُزْأِ وَقَرَّبَ الْوَعْدُ وَانْقَضَتِ الْمُدَّةُ وَبَدَأَ
 لَكُمْ النُّجْمُ ذُو الذَّنْبِ مِنْ قَبْلِ الْمَشْرِقِ وَلَا حَاجَ لَكُمْ الْقَمَرُ الْمُنِيرُ فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَارْجِعُوا التَّوْبَةَ وَاعْلَمُوا
 أَنْكُمْ اتَّبَعْتُمْ طَالِعَ الْمَشْرِقِ سَلَكَ بِكُمْ مِنْهَا جَ الرَّسُولِ

ص ٤٤

فَقَدْ أُوْتِمَ مِنَ الْعَمَى وَالصَّمِّ وَالْبُكْمِ فَكُفَيْتُمْ مَثْوَاهُ الطَّلَبِ وَالتَّعْسِيفِ وَنَبَذْتُمْ الثَّقَلَ الْفَادِحَ عَنِ
 الْأَعْنَاقِ وَلَا يَبْعِدُ اللَّهُ إِلَّا مَنْ أَبِي وَظَلَمَ وَاعْتَسَفَ وَآخَذَ مَا لَيْسَ لَهُ وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيُّ مُنْقَلَبٍ
 يَنْقَلِبُونَ وَلَا شَكَّ لِي أَنَّ الْيَوْمَ لَيْسَ لِبَقِيَّةِ اللَّهِ بَابٌ مَنْصُوصٌ كَمَا صَرَّحَ بِذَلِكَ التَّوْقِيعِ الْمُنِيعِ
 مِنْ ذَلِكَ الْقُدُّوسِ الشَّامِخِ الرَّفِيعِ إِلَى عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ السَّيْمَرِيِّ اسْمِعْ اعْظُمَ اللَّهُ أَجْرًا إِخْوَانِكَ فِيكَ

فانك ميئاً ما بينك وبين ستة ايام فاجمع امرك ولا توصل الى احدٍ يقوم مقامك بعد وفاتك فقد وقعت الغيبة التامة فلا ظهور الا بعد اذن الله تعالى ذكره وذلك بعد طول الامد وقسوة القلوب و امتلاء الارض جوراً وسياتى من شيعتى من يدعى المشاهدة قبل خروج السفينانى والصيحة فهو كذابٌ مفترٍ ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم وبذلك صرح على ابن محمد السميرى حيث قال وقوله الحق ان الله بالغ امره فانظر بعد كشف السبحات والاشارات والكلمات الى حكم الله فيما امر حجة الله فى حرف المستتر فى آخر كلامه وبما نطق حامل امره فى حرف الباطن باعلى حجج اللوامع والاشارات الطلائع حيث لا يخفى على ذوى الانقطاع واولى الامتناع من انوار هذه الشمس الطالع وانى لاعلم ان مثل من خرج من اهل بيت محمد قبل قيام القائم مثل فوخ طار من ص ٤٥

وكره قبل اين يستوى جناحاه فاخذه الصبيان فيلعبوا به ولا علم باليقين ان الاسلام بدء غريباً وسيعود غريباً كما بدء فطوبى للغرباء ولا علم ان اليوم يلعن بعض الناس بعضهم ويجحد بعض الناس بعضهم فنعم ما قيل

وكلٌ يدعى وصلاً بليلى
 و ليلي لا تقر لهم بذاكا
 اذ انجست دموع من حدود
 تبين من بكا ممن تباكى
 وان فى تلك الظلمات الدهماء الظلام والبئر المظلم الجهنام لكان امر الله اوسع عن ما بين السماء والارض وان آيات دين الله اليوم لا يخفى من احد لان الحجج لدينه من فضله لامعه والبراهين من عنده قاطعه والآيات فى كتابه محكمة فورب السماء والارض ان امره لا بين من هذه الشمس فى النقطة الزوال فى هذا الفسطاط لان حجه الله قد اختار لحفظ دينه و اسرار شريعته عبدا ما قرء عند احد ما اعطاه الله بفضله و اكرمه بما وعد فى القران للمتقين من عباده اتقوا الله يعلمكم الله ثم قوله جل شانہ اتقوا الله يجعل لكم فرقانا ويشرح صدره بما لا شرح صدر احد من شيعه على من قبله حيث قد ثبت بين يدى بعض الرجال ميزان البيان للانسان الذى اراد ان يوزن القسطاس بالقسطاس

ويعرف قدره انسان بما علمه الرحمن فى حكم البيان فى ستة ساعات عدل الف بيت من مناجات التى ضلت فيها افهام الموحدين من اولى الالباب و حارت فى دقايقها افكار البالغين من اولى الابصار وانكسرت ظهر المكملين من اولى الاقلام فإى حجه لكنت اكبر من هذه القدره و اى نغمه لكنت اكبر من هذه العطيه فمن جلاله بطونها لم يقدر احد ان يعرف بعض آياتها حيث قد نطق الصادق فى المصباح بان ليس للعبد مقاما اعظم من ان يصل بروح المناجات.

فاقسمك يا ايها الطالب عِزَّةَ الصفاتِ و نور الاسما و فهل سمعتَ من احدٍ من الاولين فى سلسلَةِ الرَّعِيَةِ صحيفَةً او دعَاءً او قُدْرَهُ ينشاء بالفطرة مثل تلك المناجاتِ او اَتَكَ اليَوْمِ بتلك الحجَّةِ وانت اَنْصَفُ باللهِ فأتى اراك من اولى العلمِ اذا لم يتَّبِعْ هواك و تتبع حكم ما قال الله تعالى فى حقه من قبل لولاك لما خلقت الافلاك ان العلماء لو ارادوا ان ينشئوا عبارة ليتفكروا ثم يتعطلوا ثم اذا كتبوا ليكون فى تلقاء تلك الكلماتِ بمثل قول صبي يقول بالفارسية به به و ان ذلك كان شأنهم فى اشاراتِ كلماتِ الخلق فكيف كان شأنهم فى مناجاتِ الربِّ فهيهات هيهات من ظنَّ الظَّانين باللهِ ظنَّ السَّوء بما لا يعلموا. و تكلموا بما لا يتفقهوا انصف بالله ان الحجره تنطق بذكر الله الاعظم او ان فتى عجميا يكتب فى ستة ساعات مثل تلك المناجات التى لا يعلم تفسيرها ولا تاويلها ولا ظاهرها ولا باطنها احد الا الله فسبحان الله كان الناس اموات او احياء لا يتذكرون ان المجلسى ره قد ذكر فى حق اليقين بان صحيفه السجادية تكفى للحجه عباد الذين لا يرون معجزه من آل الله سلام الله عليهم ويثبت بها جلالتهم حيث قد قال بعض العلماء انها مشابهه لصحف السماء و بعض قال انها زبور آل محمد و ان كل ذلك فى مقام الالفاظ من الفصاحه والانتقان والا من نظر بالواقع واستنار بانوار الحقايق ليرى العظمه فى ذكر مقاماتها لان الفاظ بالنسبه الى المعانى جسد بلا روح و ان الشرف فى تلك المناجات ما كانت من جهه الكلمات والاقترانات بل كان الفضل بما تلجج فيها سر الصمدانيه وتلاءء فى بواطنها تجلى آثار الربانيه التى هى اصل كل الخير.

وانك يا ايها الخليل فاشهد لى بذلك ولا تقنط فى نفسك شيئاً فانك ان استطعت ان تاتى بتلك الآيات فات وربك خلصنى وخلص الضعفاء كلهم وان لم تات ولن تات لكنت بصيرا على نفسك وانك ان تقل ربما يكون احد يستطع بذلك فجاهد فى دين الله وبلغنى علمه ولكن ما حاش الظن بربى لانه علم مقامى ويقدر على كلشى وان علم انى لم اك فى رضاه ليخلق بشرا ليبطل الحججه بحجته مثلها والا كلما يقول الناس فى تلك الكلمات لدى وعند اولى الالباب ليكون بمثل ما افترى الاولون فى الكتاب ان هذا الا اساطير الاولين وبعضهم قالوا لم يك ربطا بين الكلمات وجادلوا فى آيه سوره الرحمن هذه والسماء رفعها ووضع الميزان وبعض افتروا وقالوا بما افتروا ان فى الكتاب كلمه الاعجميين بمثل كلمه سجيل وكل كذبوا وماتوا وعذبوا بما افتروا وان كلما لقوتفننى بين الناس والكتاب ليبقى كذلك يبطل الله عمل الذين يكذبون ويحسبون انهم يحسنون صنعا فسبحان الله من علم العلما كانهم لا يدكرون سر البيان فقد قالوا وافتروا بان تلك الكلمات لم تك شيئاً حتى انا نحن نوتى بمثلها وان كتاب العلما لافصح عنها فاعوذ بالله من همزات الشيطان فانى اقول بزعمهم هذا لا شى بنفسه يكون شيئاً وان تعجب فتعجب من قولهم تكاد السموات ان يتفطرن وتنشق الارض وتخر الجبال ان هذه آيات اذا نزلت على الجبال اندكت وان قلوبهم لكان اشد قسوه من الحجاره حيث لا يتفقهون ولا يتذكرون ولا يهتدون الى سبيل فقد ادب الله عباده فى كتابه ثم اوليائه وانا اذا اذكر ذلك الحديث فى تفسير الم ليكون حجّة على المؤمنين وفى تفسير الامام عليه السلام ان معنى الم هذا الكتاب الذى انزلته والحروف المقطعة التى منها الف لام مم وهو بلغتكم وحروف هجائكم

ص ٤٦

فاتوا بمثله ان كنتم صادقين فيزعمون ان تلك الآيات كلمة سهل لا وربك اقرا عليهم وجعلنا بينك وبين الذين لا يؤمنون بالآخرة حجاباً مستوراً وإن كان عندى ما أنتم تستعجلون به فقد قضى الامر ولكن الله لا يهدى الظالمين فيا رب اشكوا اليك بشى وحرزى فلم ادر من اين يطلب الناس

مَنى حجةً إني ان نسختُ حُكماً من قبل او أمرتُ بحكمٍ ما لا نزل اللهُ من قبلُ فعَلَى فرضٍ ان اتهم بحجةٍ ولكنني لَكُنْتُ مصداقاً لما كانَ النَّاسُ مَعَهُ مِنَ الدِّينِ فَمَنْ زادَ حرفاً او نَقَصَ حرفاً فَقَدْ كَفَرَ في دينِ اللهِ وَإِنِّي أَنَا بَرِيٌّ مِنَ المُشْرِكِينَ اللَّهُمَّ إِنَّكَ لتَعَلَّمَ أَنَّكَ انتَ اكرمتني تلكَ النعمةِ وَأَنِّي حدثُ النَّاسَ بحكمِ كتابِكَ و اريدُ ان اثبتُ بتلكَ النعمةِ ذلكَ الدِّينَ القِيمَ لِلَّذِينَ يكفرونَ بِاسْمَاءِ حُجَجِكَ واولئائكَ وَأَنَّ ذلكَ امرٌ يفتي به كُلُّ النَّاسِ فلم ادر من ائى حكمٍ بعضُ المكذِبينَ ليفترونَ ويحسبونَ أَنَّهُم مُهْتَدُونَ اللَّهُمَّ انكَ لتَعَلَّمَ مَنِ ادعى حُكْمَ الولايةِ او اخيتها او حُكْمَ النِّيابةِ المنصوصةِ او حُكْمَ القُرآنِ بِمِثْلِ ما نزلتَ على مُحَمَّدٍ رَسولِكَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ او حُكْمِ الوحيِ بِمِثْلِهِ ليكفُرَ في الحينِ وما انا قُلْتُ ولا اقولُ إِلَّا أَنِّي عندهِ امنتُ باللهِ و آياتهِ وما انا مِنَ المُشْرِكِينَ واني لاعلم ان الذين يجادلون في اسمائكِ بغيرِ علمٍ فقد كفروا بحكمِ كتابِكَ لانكَ قلتَ و قولكَ الحقُّ لا يجادل في الآياتِ الا الذين كفروا فسبحانكَ عما يشركون.

فيا ايها الذي سئل بعضَ الكلماتِ انكَ بصير في امرِكَ و اتكل على اللهِ فاو لا اني اقسمك باللهِ ان تقدر ان تبطلَ حكمَ تلكَ النعمةِ بحجهِ عدلٍ يفرغُ بها فوادى من نفسِكَ او احدٍ فاعمل في دينِ اللهِ و لولا فاسكني ثم الناسِ واني لاعلم انكَ لن تقدر و لو اجتمعَ الكلُ بذلكِ الامرِ لن يقدرُوا و اني اقولُ حسبى اللهُ عليه توكلتُ و عليه فليتواكلِ المومنينِ و لا تزعم اني في شكٍ على امرِ اللهِ بل اجادل باذنِ اللهِ بمحارِبِ اهلِ اللسانِ و ان اليومَ لو توزنَ ايمانُ الكلِ بالقسطاسِ القِيمِ لو يعدلُ ايمانُ من احتمل اذى في جنبِ اللهِ و كان من الصابرينِ بايمانِ الكلِ لان اللهَ لو علم ان غيره لكان احسن حبا لدينه ليختاره لآلآئه ولكن اكثر الناسِ لا يشكرون اوصيك اولا لا تضر بشي فان لا عز عند الله الا في طاعته و لا ذل في الكتابِ اللهُ الا في عصيانه و اتبع اياك فانه اليومَ عضد للمومنين ولا شك لي بانه ان اطلع بحقيقة امرى ليحبني

وَيَرْحَمَنِي وَيُصَدِّقُنِي وَلَكِنِ اتَّقِ عَنِ اللَّهِ فَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتَعْرُضَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ فَلَا تُطِيعَهُ وَقُلْ لَهُ قَوْلًا كَرِيمًا
وَأَنَّ مَا وَقَعَ فِي سُرِّكَ فِي أَمْرِ الْوَلَايَةِ وَشُؤْنِ النَّبُوَّةِ لَيَسْخُجُ بِالْقِسْطِ رُبَّمَا أَرَادَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِ الْآنَ أَنْ لَمْ
يَكْ أَكْثَرَ النَّاسِ مِنَ الْمُعْرِضِينَ وَقُلْ أَنْ ذَوِيانِ فِتْنَةِ الشَّيْخِيَةِ الَّذِينَ لَمْ يُسَلِّمُوا أَمْرًا أَحَدٍ لِيُصَدِّقُوهُ وَيَتَّبِعُوهُ
وَأِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ وَإِنَّ مَا سَأَلْتَ فَكَيْفَ اجْتَرَحَ وَبِأَيِّ حُكْمٍ أَمْرًا وَعَلَى أَيِّ حُكْمٍ اتَّبَعَ فَرَنْ كُلِّ
مَا أَرَدْتَ بِقِسْطِ الْعَدْلِ وَاتَّبِعْ أَحْسَنَ الْقَوْلِ أَنْ كُنْتَ ذِي عِلْمٍ رَشِيدٍ وَلَكِنْ أَوْصِيكَ أَنْ لَا تَغْفَلَ
عَنِ النَّاسِ وَلَا تَجَادِلَ بِالَّذِينَ وَصَفَهُمُ اللَّهُ فِي أُمَّ الْكِتَابِ فَمِنْهُمْ مَنْ جَحَدَ وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا
وَمِنْهُمْ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَيَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ وَمِنْهُمْ نَزَلَ اللَّهُ فِي حُكْمِهِمْ وَإِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ
يَقُولُونَ أَشْهَدُ أَنَّكَ لِرَسُولِ اللَّهِ وَاللَّهُ يَشْهَدُ أَنَّكَ لِرَسُولِهِ وَاللَّهُ يَشْهَدُ أَنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ وَإِذَا جَاءَكَ
النَّاسُ بَانَ يُجَادِلُوا مَعَكَ فِي آيَاتِ اللَّهِ قُلْ فَاتُوا بِحُجَّةٍ عَدْلٍ فَانْكُمْ لَسْتُمْ مِنْ أَهْلِ تِلْكَ الْآيَةِ فَإِنْ
اتُوا بِحُجَّةٍ عَدْلٍ فَتَحْجِجْهُمْ وَالْأَفَاعِرُضُ عَنْهُمْ وَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا ثَقِيلًا وَإِنْ حَلَفَ أَحَدٌ أَنْ يَأْتِيَ أَرَدْتَ
دِينَ اللَّهِ قُلْ قَالُوا مِنْ قَبْلُ وَاللَّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَى وَنَزَلَ اللَّهُ فِي حُكْمِهِمْ إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ

فِيَا حَبِيبِي أَنْ ذَلِكَ السَّدُّ لِلْجَهَالِ الَّذِينَ يَرِيدُونَ الْقِيلَ وَالْقَالَ لِأَعْظَمِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَأَنَّ الْآيَاتِ الَّتِي
قَرَأْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلِ تَكُونِ عِدَّتِهَا عَدَهُ آيَةُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لِيَكُونَ سَدًّا لِأَبْوَابِ جَهَنَّمَ فَانظُرْ
فِي مَا أَتَيْتَكَ فَاعْفُ عَنِّي كُلِّ مَا أَحْتَمَلْتَ يَدَايَ فِي ذَاكَ الْحَيْنِ بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ فَإِنْ وَجَدْتِ ذَنْبَ فَكَيْفَ
أَنْ أَكْتَسَبَ الذَّنْبَ ذَنْبًا أُخْرَى فَاسْتَغْفِرْ لِي وَأَرِ عَ لِي اللَّهُ لَشَانِي وَلَا تَنْسَ شَيْئًا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاسْئَلْ
اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنِّي أَقُولُ اسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ وَسُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ ثُمَّ عَلَيْكَ سَلَامٌ اللَّهُ مَا لَأَحَ
كُوكَبٌ وَمَا تَغْرَدُ طَيْرُ الْعِمَاءِ وَمَا دَفٌّ وَمَا طَلَعَتْ شَمْسٌ وَمَا أُنَارَ قَمَرٌ وَمَا أَفَاقٌ مَقَامٌ وَمَا أَضَاءُ

ص

النَّهَارِ اللَّهُ يَعْلَمُ أَنِّي مَا أَظُنُّ بِكَ إِلَّا بِحَسَنِ الْمَقَامِ وَلَا أَخَافُ عَلَيْكَ إِذَا لَمْ تَرَ الْخَوْفَ مِنْ نَفْسِكَ
لَأَنَّ الْحُجْبَ لَا يَحْصِي وَالطَّلْعُ لَا يَخْفَى وَأَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَقْرَكَ وَيَقْدِرُ عَلَيَّ مَا يَشَاءُ فَاسْئَلِ اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ
وَلَا تَنْسَ حُكْمَ تِلْكَ الْإَيَّامِ فَإِنَّ الشَّمْسَ مَا طَلَعَتْ عَلَيْهَا بِمِثْلِهَا وَلَكِنْ لَا تَغْفَلَ بِمَا أَكْتَسَبْتَ أَيْدِي

الناس واصلح بالعدل ولا تحزن من واردات السرفانها تفنى اذا ارتفعت الشمس وقرت على نقطه الزوال وان حد الانسان فى كل شان لا يرى الخوف من نفسه ولا احد من الخلق بل من الله وحده الذى لا اله الا هو يفعل ما يشاء ويحكم ما يريد ولا مرد لامره سبحانه وتعالى عما يصفون والسلام عليك وعلى من اتبعك فى امر الله والحمد لله رب العالمين.

صحيفه جعفريه يا شرح دعای ايام غيبت يا تفسير های هذا

الباب الأول

فی خطبة الأنوار (چهار باب در این مجموعه کسری داشت که با توجه به نسخ دیگر کامل شد)

بسم الله الرحمن الرحيم

أحمد لله الذي شهد بذاته لذاته أن لا اله الا هو الذي قد علا بعلو نفسه على كل شيء واستتر عن علو ظهوره عن كل شيء الذي كان لم يزل كان بلا ذكر شيء و الآن بمثل ما كان لم يك معه ذكر شيء اله فرد قيوم الذي قد جعل العلم وصف عباده والقدرة شأن أوليائه وهو الأول بلا علم شيء و الآخر بلا ذكر شيء و الظاهر بلا خلق شيء و الباطن بلا حكم شيء إن قلت إنه هو هو تكذبنى الإبداع و أهلها بأنه لا يعرف بغيره و لا يوصف بخلقه و إن قلت أنت أنت تمجدنى الإختراع و ما يقابلها بأنه لا ينعت بالمعروفية و لا يشار إليه بالغيبوية فسبحانه تعالى قد دل دائميته بذاتيته و يثبت أزليته بإنيته و ستر عن نفسه لخلق نفسه و حجب بكيونيته لعباده من قال هو هو قد دل الهاء بالإنشاء و الواو بالإمضاء لها و هى مدلة بالقطع الكبرى و المنع العظمى و إن قال هو هو و لا أعلم شأنه قد أشرك بربه بعد العلم بانقطاعه عنه فأى شرك أعظم من كلمة هو و أى ذنب تعدل حكم الوجود بعد المفقود فسبحانه سبحانه ما أصفه و لا أشكره و ما أعرفه و أحمده و إن كان قولى بعد النفى يثبت شأن النعت ولكن لا و عزة من لا سبيل له بشيء ما قصدت فى النفى إلا النفى و لا فى الذكر إلا العجز فسبحانه سبحانه ما أعظم جرئتي فى تلقاء جماله و ما أعظم عصياني فى مقابلة جلاله فبزعمى بالقطع أقدسه عن وصف ما سواه و هذا وصف منى لجلاله و بعلمى بالمنع أنزهه عن نعت ما سواه و هذا نعت منى بجماله فسبحان الله من هذا السبيل إن قلت طوبى لى أشركت و إن قلت الويل لى أكفرت فلم أدر بأى ذكر أعترف بعجزى و بأى لسان أقر بذنبى فسبحان الله الأمر الأحد إن أغرق نفسى فى بحر الثناء و لو كان عنده شرك لأحب إلى فؤادى من أن أسكت و أغرق فى بحر البعد لا

وعزته وإن حرقت فؤادي من سطوة شركى لعزته ولكن آخذ حظى من ثناء كبريائه لكنت راضيا بحرقة فؤادي من جرئتي عليه لا وعظمته لاعلم لاسيبل لى إليه لا بالعجز ولا بالثناء ولا بالمنع ولا بالبهاء ولا بالقطع ولا بالسناء ولا بحرف الهاء لا بالفرار عن الواو فسبحانه سبحانه ما أبدعنى أعجوبة وما ألهمنى ممنوعة مرة يجذبني إلى أفق العماء مرة تهلكنى بنار الاعماء فلم أدر أى شىء طلبت منى ءأنت أراد دمي أم أنى أردتكم إن أقرب نفسى إليك فتبعدى وإن فررت من سطوتك فتزجرنى فلم أدر بأى صراط أنت تقيم فادعوك ولم أدر بأى لسان أجتري عليك وأشكو إليك لا وعزتك لا أفر من قربك وإن أنت تبعدى لا وحضرتك لا أخاف من قهرك وإن أنت تحرقنى لا وقدرتك لا رجاء لى إلى غيرك وإن تجعلنى محتاجا إليه فسبحان الله من أمره فما رأيت أصبر منه فى نفسى ولا أعلى منه سلطان فى فؤادى فإن أفر بمثل حالة الصبيان يجعل سكرًا فى فمى ثم يسكننى من بكائى ثم يجعل عقد سرى رحمته فى فمى ليرقدنى لا وعزتك ما أنا محجوب من فعلك ولا أشغل بتلك الشئون من نفسك فلم أدر أى شىء أردت منى فهل تريد أن تقبض روحى أو أن تستر سرى فأنا كنت فى بيتى وحدة ولم يطلع أحد بشأنى أنت قد أخرجت بعض العباد من مساكنهم وأنت قد أنزلتهم على وألهمتنى بعد ذلك حكم دعوتك وأكرمتنى بجبك فلما بلغت علمك أخذت من قلوب المطلعين بأمرك عهدك وتسليمك بحيث لا ينكرنى من هذه الجماعة النازلة بى أحد ثم أرفعتهم إلى مساكنهم وما عاملت بى بعد ذلك قد شرفتنى بالخروج إلى بيتك الحرام وبلغت حكم بأيدى ملائكتك فى الأرض كلّ شطر حتى قد بلغ أمرى إلى المشرق والمغرب وما بينهما فلمّا نضجت طينة العباد وعلمت كل نفس حكم الفؤاد أرجعتنى من بيتك الحرام وفى مقارنة ذلك الحال قد أردت الفتنة للبلاد ومن عليها حتى قد نزل بى وبالمصطفين ادبار المعرضين و أوردتنى على منتهى الذل بمحضر الظالمين وألهمنى كلمة النفى بعد الاثبات ليامن نفسى من موارد الهلكات أليس كل ذلك من فعلك يا ذا الجلال والإكرام وإنك يا الهى أرفعتنى فى بدء الأمر و بأى شىء وضعتنى ثم بعد ذلك قد نزلت كلمة الإنكار فى قلوب الشياطين حتى أخذوا ما كتبوا و

إنى ما قصدت فيما كتبت الا باية المنصوص وإنها كلمة مطلقة تقيد بالخصوص فبعزتک ما مکروا فى حکمى بل كنت أسرع مکرا فى حقهم وإن تشبهم بمثل الأولين مما عادونى (عارونى) ولكن كل ما نزل بى من المصايب لم أر الا من عندک لأنک تقدر على تبديلها و تصريفها على أحسن ما يكون فى الامضاء ولو أنى صبرت بالذل لكنت أصبر منى بعد العلم والقدرة ولكن أنت تعلم يا الهى بآنى ما أحب مواقع الخلاف وإنى لأعلم صبرک فى حق المقربين ولكنى لا أقدر بستک فى حقهم وإنى لا أستحى منک أن تقدر بالإظهار من دون الخلاف فابدء بها وإلا فاختم ولو أن كلامى يشبه آيات المجترحين ولكنک تعلم سرى بأن من سکر عطاياک و خمر امتنانک أناجیک بتلك الدلالات وهى إن لم تعدل الثناء ولكن لم تخرج من حکم البداء فسبحانک أحمدک بالبأساء والضراء حمدا شعشعانيا متلامعا متقدسا بتقدیس أزلیتک و وحدانيتک وأستعين بک فيما أردت فى ذلك الكتاب بحولک وقوتک إنک المنان الحميد .

و أشهدک قبل إظهار ما فى الكيان بما تحب و ترضى إنک خير شهيد و كفى بک على شهيدا أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له و أن محمدا عبدک المنفرد عن الشبه ورسولک المتعالى عن المثل قد بلغ ما تجليت له من معرفتک و نصح فى أمته ما ألهمت له فى سبيل محبتک فاجزه اللهم من عندک كما هو أهله و أشهد لأوصياء محمد حبيبک ما أردت فى حقهم و مددت عليهم بفضل نفسک فى كلّ شأن و عددت عليهم حروف توحيدک إنک أنت العزيز الحكيم و أشهد لشيعتهم ما قد أحاط علمک فى الإبداع و سرک فى الإختراع و لكل حق بالصواب و لكل باطل بالإنکار و كفى بک شاهدا و خبيرا

فيا أيها الناظر إلى ذلك الكتاب فإياک اياک إذا نادى الطيور بالألحان و النفوس بالأعيان و العقول بالأكوان و الأفئدة بالتبيان أن تنظر إلى ماهيتک و عليك عليك أن تنظر إلى الفؤاد و حکمه فإننا لله و إنا إلى ربه لمنقلبون و لمثل ذلك فليعمل العاملون .

الباب الثاني

في وصية الالهية

فيا أيها الشاهد إلى تلك الورقاء اقبل وصيتي ثم امش على الصراط ولا تخف فإن الله يحرسك من الشك والوسوسة التي هي رمى الشيطان واتكل على الله وقل حسبى الله ولا حول ولا قوة إلا بالله و عليه فليتوكل المؤمنون.

فيا أيها الانسان إذا ورد عليك أمر فى الدين دق بصرك و صف نظرك أن لا تلبس الباطل عليك بالحق فإن الأمر أمران حق و باطل فإن اتبعت الحق فإنك عبدت الله و إن اتبعت الباطل فإنك عبدت الشيطان و إن الحق لو خلص و انكشف لم يرده أحد و إن الباطل لو خلص و لم يمزجه حق لن يتبع احد و إن الله هو الحق و الذين يدعون من دونه أوليائهم الطاغوت و إن آثار الحق بمثل وجود الله ظاهر و لا شك فيه و لو لم يكن أمر من الله لم يك ظاهرا بمثل نور الله الذى أضاء كل شىء اتق الله أن لا تتبع هواك فإن أمر الله لا خفاء له و دين الله لا ستر عليه و إن كلمة الحق أظهر من الشمس فى وسط الزوال أنظر الى الذى يدعوك إلى الله إن كان فى يديه حجة من مولاه بحيث لا يقدر أن يأتى بمثله أحد فذلك حق لا شك فيه اتبعه و لا تقل لم و بم فإنك تقبل أن تقر له حجة لو تسمع كلمة الحق تكذبه بوهم الشيطان هذا ربما أن تكون من علوم السجين لأنك لم ترى الواقع لتسمع كلمات الحق بمثل الباطل و قبل أن تسكن فؤادك بحججه حجتته لا مفر لك إلا بأن تكذبه بأن ما أجابك من صور السجين و إن تقر بحجته لا مفر لك إلا أن تتبعه و لو كان يقول بالليل نهار و بالسم سكر و بالكذب صدق و بالعلم جهل و من هذا السبيل الدقيق قد خرجوا كل الطاغين من ولاية الحق ألا (هنالك الولاية لله الحق) و لو أن أهل الخوارج قد صدقوا بولاية على و حجية ما فى يديه لم يخرجوا يوم المصحف بقول الحق: "أنا كلام الله الناطق" و كذلك حكم ما كذبوا من فئة الشيخية الذين هاجروا إلى لو صدقوا حجية الحجة فى يدى لم يكذبوا أبدا و إن الآن لا مفر لهم بأن يقروا

لأنفسهم عبادة الشيطان لأن إن كان تصديقهم وخروجهم حقا عبدوا لله وبعد ذلك لما كفروا عبدوا الشيطان وإن كانوا يقولون لا نميز أولا بين الداعى بأنه من الله أو من الشيطان فان لم يميز أولا بين دعوة الرحمن ودعوة الشيطان كيف يميز آخر أو من لم يوقن بأن الداعى هو الحق من عند الله كيف يخرج من بيته وكتب إلى كتاب التصديق لأن الفحص من الشك والشك ليس من الحق ففي كل الدلائل لا مفر للمكذبين إلا أن يقروا بعبادة الشيطان فى تصديقهم أو فى تكذيبهم ومن يعبد الشيطان لا خير له وليس له عند نفسه دليل يطمئن به وله خزي فى الحياة الدنيا وفى الآخرة عذاب عظيم.

فيا أيها الناظر اتق الله أن لا تبطل الحجة فإن بعدها لا دليل لك فى التصديق وكل العلماء يدعون الحق والكل يدعون علم القرآن والسنة وليس لك دليل بعد حجد الحجة للتصديق أبدا لأن الاختلاف فى هذه الفئة وكل المذاهب باقية ولا يثبت الحق عند أحد إلا من كان فى يديه حجة حق التى عجز الكل عن مثلها وإلا بالمسائل والدلائل من القرآن والأحاديث لا يثبت حق الواضح وكفى بما ألقيت لك فى ذلك الوصية ولمن اتبع واهتدى إلى الله سبيلا ولقد طالعت سنابرق جعفر العلوي وشاهدت بواطن آياتها وإنه ما عرف إلا نفسه وما وصف إلا شئون عبوديته وكل ما قال فى حق آل الله سلام الله عليهم فى تفسير الدعا المشرقة عن الناحية المقدسة لم يك فيهم ولا يليق عند الله بشأنهم لأنه ما قرء إلا حروف عبوديته وما وصف آل الله إلا بما تجلى آخرهم فى كنه ربوبيته ولا يعرف آل الله أحد ولا يقدر بوصفهم عبد إذ ما سواهم من فاضل ذكرهم ليذكرون ويوجدون وأنه سلام الله عليه بعد ما بلغ إلا إلى معرفة نفسه قد رق الأرقاء من الأحباب وخرق الأحجاب من أولى الأبواب واستعلى على أهل الكتاب بفصل الخطاب فجزاه الله كما هو أهله و شاء لأهل المآب ولكن أطالب منه عما اطلع من آيات أحمد الإحسائي قدس الله تربته كلمة العفو

والرحمة لعل الله يغفر لى ولهما برحمته إنه لا إله إلا هو ذو فضل عظيم وتعالى الله عما يصفون و الحمد لله رب العالمين.

الباب الثالث

فى مقدمة عز ربانية

ولقد أردت فى هذه المقدمة ذكر أصول المعارف وهى تدور بالله وبرضائه وبسخطه والسبيل إلى الله بالعلم بأزليته مسدود وإنه كما هو لا يعرفه إلا هو ولذا قد ورد فى الحديث: "إن كل ذنب يرتكبه المؤمن لعل الله يغفر له إلا بالسؤال فلا يغفر له" لأن الله تعالى قد أشرك المؤمن مع نفسه فى قوله: (ولله العزة ولرسوله وللمؤمنين) وهذا السؤال هى السؤال عن معرفة كنهه لأن السؤال فى الحقيقة لا يقع إلا على الخلق وبكلها ممنوع ومقطوع وما أجد ذنبا مثل السؤال لأهل البيان وليس مراد الله سؤال الدلالات ولا النفحات ولا العلامات لأنها لم يتوجه إليها أهل الجلال ولا السؤال من النعماء المحدودة واللانهايات لأنها شأن أهل البعد ولا يلتفت إليه أهل القرب فكيف تجرى على الله سبحانه وتعالى عما يصفون.

فيا أيها الناظر اتق الله من السؤال فى المسائل عن الخلق فإن عليا [ع] قال: "من ارتكب ذنبا فكأنما

ارتكب كل الذنوب" فنعم ما قال الشاعر

"وما عين سوى عين فنور عينه ظلمه

ومن يغفل عن هذا يجد فى نفسه غمه"

ومن عرف الإشاره بلغ مواقع الهداية ومن سكت عن السؤال فى الدلالة وصل بواطن الحكاية فاتبع

ما ألقى إليك فإن ذلك من إكسير الأحمر ويبلغ العبد إلى غنى الأكبر ولا تحرم نصيبك من

الدنيا أحسن كما أحسن الله إليك ولا تحزن من حكم الحديث: "فإن التائب من ذنبه كمن لا ذنب له" وإن الله لغنى عن العالمين.

فإذا أيقنت بأن الطريق مردود إلى معرفة الذات صل حبلك برضاه واجتهد في معرفة رضاه وسخطه وباشره وأمره وأعرض من نواهيه واعلم بأن نقطة الرضا حبك نفسك من حيث هو هو الذى آية ربك فيك وما عليها تدور كل الأسماء والصفات والفرائض والسنن وإذا بلغت إلى ذلك المقام تجد كل الوصف لنفسك وتعرف سر الحديث: "إن المؤمن لا يوصف" ومن رشحات هذا البحر قد ترشح بإذن الله ذكر الحقيقة فى الكتاب كأنى بالمنافقين يقولون كما قال على [عليه السلام] فى آخر خطبة الطنجنجية: "نص على على نفسه بالربانية فاشهدوا شهادة أسئلكم بها عند الحاجة إليها إن عليا نور مخلوق و عبد مرزوق و من قال غير هذا فعليه لعنة الله و لعنة اللاعنين" و ما أنا إلا عبده قد شرفنى الله باسمه و ما أنا من المشركين و إذا وصل أحد بذلك المقام يعلم كل شىء و يغنى عن السؤال إلا عن الله لأجل البيان و قد أخذ نصيبه من الكتاب و كان من العارفين.

فإذا عرفت حكم هذه النقطة تعرف حكم ضدها و البرأته منها و ما يترتب عليها كأنى على الأعراف أرى النقطتين و حكمها و لو أظهر شأنها منها ليضلوا الناس و ليقولوا فى حقى ما لا يعلمون و من عدم معرفة هذه النقطة قد ضلوا بعض من حكماء الفلاسفة حيث قد زعموا بأن الله تعالى هو علة الأشياء و هو علة العلل و اعتقدوا بالمعلومات الكامنة فى الذات لإثبات علمه تعالى فأعوذ بالله من شركهم أنا برىء من عملهم فأستل الله ربي و ربهم أن يغفر لهم ما يحصى كتابه إنه غنى حميد.

فياليت أن الصدرايون ما بلغوا إلى مقام الإستدلال فى المعرفة فضلوا و أضلوا الناس و اتبعوهم العلماء من حيث لا يعلمون فأستل الله أن يغفر لهم بفضلته إنه لا إله إلا هو ذو فضل قديم و الحمد لله رب العالمين.

الباب الرابع

فى ذكر دعاء المروية فى أيام الغيبة

فأنا ذا أريد شرح الدعاء التى قد أمر الصادق بقرائتها فى أيام الغيبة وهى بأصلها بما نقل محمد بن يعقوب الكلينى رحمة الله فى الكافى هذه : "على بن إبراهيم عن الحسن بن موسى الخشاب عن عبد الله ابن موسى عن عبد الله بن بكير عن زرارة قال : سمعت أبا عبد الله يقول : إن للغلام غيبة قبل أن يقوم . قال : قلت : ولم قال يخاف وأوى بيده إلى بطنه . ثم قال : يا زرارة : وهو المنتظر وهو الذى يشك فى ولادته منهم من يقول : مات أبوه بلاخلف ومنهم من يقول : حمل . ومنهم من يقول : إنه ولد قبل موت أبيه بستين وهو المنتظر عزوجل يحب أن يمتحن الشيعة فعند ذلك يرتاب المبطلون يا زرارة إذا أدركت بذلك الزمان فادع بهذا الدعاء : اللهم عرفنى نفسك فأنك إن لم تعرفنى نفسك لم أعرف نبيك اللهم عرفنى رسولك فإنك إن لم تعرفنى رسولك لم أعرف حجتك اللهم عرفنى حجتك فإنك إن لم تعرفنى حجتك ضللت عن دينى . ثم قال : يا زرارة : لا بد من قتل غلام بالمدينة قلت : جعلت فداك : أليس يقتله جيش السفينانى قال : لا ولكن يقتله جيش آل بنى فلان يجيىء حتى يدخل المدينة فيأخذ الغلام فيقتله فإذا قتله بغيا وعدوانا وظلما لا يمهلون فعند ذلك توقع الفرج إنشاء الله " فرحم الله عبدا أطاع إمامه وعرف مقامه ولا يهلك نفسه بالإدبار عن معرفة فإن الدين كله معرفة العبد نفسه وما جعل الله فيه من آياته ومن احتجب بشيء من آثارها فحين الإحتجاب هو فى النار وإن الآية هذه تحكم عليه : [وإن جهنم لمحيطة بالكافرين] فيا أيها الناظر إلى آثار الجلال فأيقن أولا أن الله سبحانه لم يخلق شيئا إلا وقد تم عليه كل ما يقدر به من قدرته واولى الأمر كذلك ماكان الله صنع الله تاما ولا يلىق أن ينسبه إلى نفسه فإذا عرفت هذا الأمر وشاهدت سره بحقيقتك تعرف بأن الشيء لم يك محتاجا بشيء فى بدء وجوده ليدعو الله

ربه لأجله بل خلقه الله كما ما يليق بجلاله فإذا أعرض عن مقامه بقسم كذب إنيته يحتاج بكل شيء في هذا المقام فرض الله عليه لخلاصه حكم الدعا ونزل في كتابه: (إن الذين يستكبرون عن عبادتي سيدخلون جهنم داخرين) وحرم عليه في ذلك الشأن السؤال عن غيره لأنه لا يسد فاقته ولزم عليه التسلسل ولا تنقطع حاجته ونزل حكمه في كتابه ويدعون الله من دون الله ما لا ينفعمهم ولا يضرهم فإياك اياك يا أيها السائل لا تسئل إلا من ربك واقراء هذ الحديث في كل شأن على نفسك: "إن كل ذنب يرتكبه المؤمن لعل الله يغفر له إلا السؤال عن الخلق فلا يغفر له أبدا" لأن الله تعالى قد أشرك المؤمن مع نفسه في قوله: (ولله العزة ولرسوله وللمؤمنين) فكيف لا وان المؤمن أعزم من أن يوصف وأجل من أن يسئل ولا يليق بشأنه الذل والإبتهاال بل هو العزيز بعزة الله لم يزل ولا يزال فأى ذنب له أعظم منه وأى خطأ له أكبر من ذلك فمن نظر إلى سر المآل فيضمحل وجوده عند السؤال لأن الله هو الحى العالم القادر لم يزل كان مقتدرا على عرش العطاء ويرى عباده ما يفعلون بين يديه فسبحان الله العلى العظيم من عظمة أمر السؤال إن العباد مع فقرهم وعجزهم لو يسئل مملوك أحد

ص ٤٨

أحدا من دون مولاه اذا اطلع ليعفو على نفسه وكان عارا له فى مقابلة أبناء جنسه فكيف لم يعز على الله سبحانه مع قدرته وغناؤه وعظمته وعطائه الله أكبر الله أكبر فأعوذ بالله من سخطه وسبحان الله عما يشركون ولو اطلع أحد بسر ما أشاهد فى ذلك المقام ليصعقن من عظمته ويقول: (لو أنزلنا هذا القرآن على جبل لرأيتنه خاشعا متصدعا من خشية الله وتلك الأمثال نضربها للناس لعلهم يتفكرون) فإذا عرفت حرمة السؤل فى تلقاء الجلال فاعلم أن للداعى فرض أولا معرفة ربه ثم صفاته ثم أسماء نفسه ثم مطلبه ثم ما به و عليه فإذا عرفت هذه المقامات إنك مخلص فى الدعا وعلى الله حتم إجابتك إذ إنه لا يخلف الميعاد وإذا أردت أن أذكر هذه الشئون بحقيقتها بما تجلى الله

لى فى أماكنها لنفد بحر الإمكان والأكوان قبل أن يظهر حرف منها وإن الله سبحانه لا يكلفنى إلا دون وسعى مع ما أنا ذا فى أبحر الحزن وعشر المحرم فأرشح فى ذلك الباب بما شاء أن يطفح منى ليكون باقية كافية منى إلى يوم المعاد ويذكرنى كل من ورد أرض الفؤاد فأستعين بالله من قلم الأيجاد وكان الله ربى لا يخلف الميعاد.

الباب الخامس

فى مشرق صبح الأزل

قال الله تعالى: (فلما أتاه نودى من شاطىء الواد الأيمن فى البقعة المباركة من الشجرة أن يا موسى إني أنا الله رب العالمين) ثم أدب الله لمن أرادته: (قل هو الله أحد الله الصمد لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا أحد)

ص ٤٩

فأنا ذا مؤمن بما نزل فى كتابه وأقول أشهد أن لا إله إلا الله وإليه المصير. واعرف يا أيها الشاهد أن الذات لا يعرفه غيره ولا يرفع غيره ولا يرفع إليه إسم ولا إشارة وإنه ذات صرف وحق بحت وما سواه خلق لا بينهما ربط ولا دونهما شىء وهو الظاهر بنفسه ولا يعرف بالظهور وهو الباطن بذاته ولا يعرف بالبطون وهو الأزل الأول لا يوصف بالأولية وهو القديم الآخر لا ينعت بالآخريه وهو الذات وعين الكافور وهو الذات ونفس الظهور لم يزل كان بلا علم ما كان وما يكون ولم يزل هو كائن بلا حكم وجود ولا بطون فمن أراد معرفته لا يوصل بوصله لأنه لا يوحد غيره ولا يفقده ذاته ومن قال فى نفسى تجلى عز من نفسه فقد كذب على نفسه لأنه لا يقابل بخلقه ولا يقارن بعباده وهو كثر مخفى لم يزل كان خفائه عين ظهوره و ظهوره عين خفائه فمن وحده فقد جهله لأنه لا يوحد غيره ومن قال هو هو فقد اتخذ من ملكه شريكا ومن قال أين هو؟ فقد اتخذ من نفسه قريبا سبحانه لم يزل كان ولم يك معه شىء والآن كان الله بمثل ما كان لم يذكره شىء ولا يعرفه شىء من وصفه بعلم فقد اقترنه بوصف ومن اقترنه بوصف فقد أخرج من سلطان وحدته ومن قال هو هو أو حرف لا يرجع

تشبيبه إلى نفسه وينزل إداره إلى ذاته فسبحانهاكل يلزمها حكم النفي وكل بطون يقتربها ذكر الظهور وكل إثبات اقترنها حكم العيوب لا وعزة ذاته وصف كل خلق إفك و نعت كل موجود

ص ٥٠

كذب وكل ما وصفه الواصفون أو تعرفه أفئدة الموحدون آيات خلقه ومقامات ملكه التي قد أبدعتها الإبداع بلا إبداع مثلها وهي لا تخبر إلا عن نفسه ولا يدل إلا عن سبحانه سبحانه رجعت الصفات والأسماء إلى مقام خلقه ودلت هوية البحتة في كل شيء إلى مقام عباده كالتكاف عن الشاء والنون عن البهاء ولا يمكن في الإمكان إلا معرفة الخلق وكل حق يرجع إلى مقام الخلق فسبحانه كيف أبدع الخلق بعجائب آثار ربوبيته حيث لا يدل إلا على حقيقته ولا يوصف إلا على ذاتيته فمن وحده فقداه ومن فقداه وجداه وكل فقدان تجليها فقدان ولانفاد لأمر الله ومن أجل ذا ينعرن أهل المحبة ويصعقن أهل الولاية فسبحانك سبحانك متى وجدتكم كلما أردتكم تمنعني بطلعة فقدان وفاران وجدان ثم بحول فقدان وجلال وجدان إنا لله وإنا إليه راجعون قال حين سئل عن شيء من التوحيد: "إن أول الديانة معرفته وكمال معرفته توحيده وكمال توحيده نفي الصفات عنه شهادة كل صفة أنها غير الموصوف وشهادة الموصوف أنه غير الصفة وشهادته بجمعه بالثنائية الممتنع منه الأزل فمن وصف الله فقد حده ومن حده فقد عده ومن عده فقد أبطل أزله ومن قال: كيف؟ فقد استوصفه ومن قال: فيما؟ فقد ضمنه ومن قال: على ما؟ فقد جهله ومن قال: أين؟ فقد أخلى منه ومن قال:

ص ٥١

ما هو؟ فقد نعتة" أنظر إلى حكم هذا الحديث ثم استقر في ظله فإن البحر عميق عميق والحكم أنيق أنيق ولا يخرج أحد من حكم التشبيه والتعطيل إلا ما شاء ربك فمن استقر على تلك البساط يليق أن يقول كما قال على: "رأيت الله والفردوس رأى العين" وإنه ما فقد إلا رؤية ذاته الذي تجلى

له به فكيف لا وإن السبيل إلى الله مسدود والطريق إليه مردود وكل شيء وصف نفسه ويجعل وصفه نعت ربه من حيث لا يعلم وكيف لا بعد ما لا أعتقد نوراً إلا نوره ولا ذكراً إلا ذكره ولا حكماً إلا حكمه اتق الله يا أيها الداعي فإن الصراط دقيق دقيق ولا تعبد إلا الله وحده ولا تسئل إلا عن الله وحده فإن المعروف آياته والموصوف علامات وكل يدعونه ويعبدونه باختلاف مراتبهم وآياتهم فمن أخلص فؤاده عن التشبيه لله وحده فقد عبده ومن دعا بنفسه لنفسه من دون ذكر نفسه وأمره أجاب الله له في الحين وذلك مخصوص لأهل الفردوس ومن دعاه من غير هذا الوجه لا يليق له الإجابة فإن الله قال: (ادعوني أستجب لكم) وإن الذين يدعونه بذكر أنفسهم ومطالبهم يدخلون في حكم النصارى إذ أنهم يقولون: (ثالث ثلاثة) وما من إله إلا هو سبحانه وتعالى عما يشركون واعرف بأن الله سبحانه لما كان عادته الإحسان وشأنه البيان لم يتجل لأحد بذاته لما افتقر بعد العلم به لظهور ذاته في كل ان وإن العبد في كل ان يحتاج بربه بمثل احتياجه بدء وجوده وإنه سبحانه يتجلى له به في كل ان تجليه له

ص ٥٢

به في كون وجوده وفي كل يحصى علم الكتاب ينزل عليك كلمة: (ألست بربكم) وأنت تقول: (بلى) وكذلك الحكم في ظهوراته التي هي بعينها كانت كلمة: (ألست بربكم) أبشر بوجهك تلقاء الجلال واسكن بفؤادك على عرش العطاء وادخل بيت العز بغير حكم الإشارة ولا ثناء وارفع قناع عروس المجد عن رأسه ثم اقرء هذه الخطبة بسرک وهي تجليات ربك في كل آن بغير حكم ولا كيف ولا تصغر نفسك وعظم آية ربك كما وصفها الإمام على بن موسى في كلامه فقال لما صعد المنبر بعد الحمد والثناء لله والصلاة والسلام لنبیه: " قال أول عبادة الله معرفته وأصل معرفة الله توحيده ونظام توحيد الله نفي الصفات عنه لشهادة العقول أن كل صفة وموصوف مخلوق وشهادة كل مخلوق أن له خالقاً ليس بصفة ولا موصوف وشهادة كل صفة وموصوف بالاقتران وشهادة الاقتران بالحدث وشهادة الحدث بالامتناع من الأزل الممتنع من الحدث فليس الله عرف

من عرف بالتشبيه ذاته ولا إياه وحد من اكتننه ولا حقيقته أصاب من مثله ولا به صدق من نهاه و لا صمد صمده من أشار إليه ولا إياه عنى من شبهه ولا له تذلل من بعضه ولا إياه أراد من توهمه كل معروف بنفسه مصنوع وكل قائم في سواه معلول بصنع الله يستدل عليه و بالعقول يعتقد معرفته و بالفطرة تثبت حجته خلق الله الخلق حجاب بينه وبينهم و مباينته إياهم مفارقتة إنيتهم و ابتدأوه إياهم

ص ٥٣

دليلهم على أن لا ابتداء له لعجز كل مبتدأ عن ابتداء غيره و أدوه إياهم دليل على أن لا أداة فيه لشهادة الأدوات بفاقة المتأدين و أسماءه تعبير و أفعاله تفهيم و ذاته حقيقة و كنهه تفريق بينه و بين خلقه و غبوره تجديد لما سواه فقد جهل الله من استوصفه و قد تعداه من اشتمله و قد أخطأه من اكتننه و من قال كيف فقد شبهه و من قال لم فقد علله و من قال متى فقد وقته و من قال فيم فقد ضمنه و من قال إلى م فقد نهاه و من قال حتى م فقد غياه و من غياه فقد غياه و من غياه فقد جزأه و من جزأه فقد وصفه و من وصفه فقد ألحد فيه لا يتغير الله بانغيار المخلوق كما لا يتحدد بتحديد المحدود أحد لا بتأويل عدد ظاهر لا بتأويل المباشرة متجل لا باستهلال رؤية باطن لا بمزايلة مباين لا بمسافة قريب لا بمداناة لطيف لا بتجسم موجود لا بعد عدم فاعل لا باضطرار مقدر لا بحول فكرة مدبر لا بحركة مريد لا بهمامة شاء لا بهمة مدرك لا بمجسة سميع لا بآلة بصير لا بأداة لا تصحبه الأوقات و لا تضمنه الأماكن و لا تأخذه السنوات و لا تحده الصفات و لا تقيده الأدوات سبق الأوقات كونه و العدم وجوده و الابتداء أزله بتشعيره المشاعر عرف أن لا مشعر له و بتجهيره الجواهر عرف أن لا جوهر له و بمضادته بين الأشياء عرف أن لا ضد له و بمقارنته بين الأمور عرف أن لا قرين له ضاد النور بالظلمة و الجلاية بالبهم

ص ٥٤

و الجسو بالبلل و الصرد بالحرور مؤلف بين متعادياتها مفرق بين متدانياتها دالة بتفريقها على مفرقتها و بتأليفها على مؤلفها ذلك قوله عز و جل و مِن كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ففرق بها بين قبل و بعد ليعلم أن لا قبل له و لا بعد شاهدة بغرائزها أن لا غريزة لمغزها دالة بتفاوتها أن لا تفاوت لمفاوتها مخبرة بتوقيتها أن لا وقت لموقيتها حجب بعضها عن بعض ليعلم أن لا حجاب بينه و بينها

غيرها له معنى الربوبية إذ لا مربوب و حقيقة الإلهية إذ لا مألوه و معنى العالم و لا معلوم و معنى الخالق و لا مخلوق و تأويل السمع و لا مسموع ليس منذ خلق استحق معنى الخالق و لا بإحداثه البرايا استفاد معنى البارئية كيف و لا تعيبه مذ و لا تدنيه قد و لا تحجبه لعل و لا توقته متى و لا تشمله حين و لا تقارنه مع إنما تحد الأدوات أنفسها و تشير الآلة إلى نظائرها و في الأشياء يوجد فعالها منعتها منذ القدمة و حمتها قد الأزلية و جنبتها لو لا التكملة افترت فدلّت على مفرقتها و تباينت فأعربت عن مباينها لما تجلى صانعها للعقول و بها احتجب عن الرؤية و إليها تحاكم الأوهام و فيها أثبت غيره و منها أنيط الدليل و بها عرفها الإقرار و بالعقول يعتقد التصديق بالله و بالإقرار يكمل الإيمان به و لا ديانة إلا بعد المعرفة و لا معرفة إلا بالإخلاص و لا إخلاص مع التشبيه و لا نفي مع إثبات الصفات للتشبيه فكل ما في الخلق لا يوجد في خالقه و كل ما يمكن فيه يمتنع من صانعه لا تجري عليه

ص ٥٥

الحركة و السكون و كيف يجري عليه ما هو أجراه أو يعود إليه ما هو ابتدأه إذا لتفاوتت ذاته و لتجزأ كنهه و لامتنع من الأزل معناه و لما كان للبارئ معنى غير المبروء و لو حد له وراء إذا حد له أمام و لو التمس له التمام إذا لزمه النقصان كيف يستحق الأزل من لا يمتنع من الحدث و كيف ينشئ الأشياء من لا يمتنع من الإنشاء إذا لقامت فيه آية المصنوع و لتحول دليلاً بعد ما كان مدلولاً عليه ليس في محال القول حجة و لا في المسألة عنه جواب و لا في معناه له تعظيم و لا في إبانته عن الخلق ضميم إلا بامتناع الأزلي أن يثنى و ما لا بدأ له أن يبدأ لا إله إلا الله العلي العظيم كذب العادلون بالله و ضلوا ضلالاً بعيداً و خسروا خسراناً مبيناً و صلى الله على محمد النبي و آله الطيبين الطاهرين .

الباب السادس

في معرفة سر القدم

قال الله تعالى: (الله نور السموات و الارض مثل نوره كمشكاة فيها مصباح المصباح في زجاجة الزجاجه كانها كوكب دري يوقد من شجرة مباركة زيتونه لاشرقية و لاغربية يكاد زيتها يضيء و لو لم تمسه نار نور على نور يهدي الله لنوره من يشاء و يضرب الله الامثال للناس و الله بكل شيء عليم) ثم ادب الله لمن اراد معرفة ذلك النور يقول: (ما كان محمد ابا احد من رجالكم ولكن رسول الله و خاتم النبيين و كان الله بكل شيء عليما) فانا ذا مؤمن بما نزل في كتابه و اقول اشهد أن محمدا عبده و رسوله و ما هو الا اول العابدين.

ص ٥٦

فيايها الشاهد اعرف ان ذلك النور هو اول ذاكر في الابداع بنفسه لنفسه و كل ما سواه معدوم عند مقامه حيث اشار في كلامه: "خلق الله الاشياء بالمشية و المشية بنفسها" و هو اول ذكر في الامكان و اول فعل في الاعيان و اول عين في البيان و لذا فليقولون بعض الحكماء عند البيان وجود مطلق و ازل ظاهر و تجلي بحت و ابداع صرف و هو مقام النبوة المطلقة التي كل الولاية قد خلقت من نورها لاسم له اذا جلى و لارسم له اذا تجلى و هو العالم بنفسه و العارف لذاته و الكاف المستدير حول جماله كذلك خلقه الله لنفسه و جعله مقام ولايته و آية ربوبيته و ملكه و سلطنته اذ كان الله سبحانه لم يزل لم يقترن بجعل الاشياء و لا يوصف جماله في الابداع بل قد خلق محمد [صلى الله عليه وآله] بنفسه لنفسه و جعله مقام حكمه لعزه و اختصه في الاداء مقام فعله و جعله مهيمنا على ما دق و جل لكبريائه فسبحانه ما اعجب حكمه في كينونيته و ما الطف سره في ذاتيته فمن ادعى معرفة محمد فقد ادعى مقامه لانه على ما هو عليه لا يعرف بغيره و لا يشبه له في علمه و انه المنفرد من ابناء الجنس و المتعالي عن اشباه الخلق و المقدس عن مثال العدل فصلى الله عليه بفضل نفسه و اثنى

عليه بعلو كبريائه فمن ادعى محبته فقد فقدته لانه بما هو عليه لا يقدر ان يساويه شيء وانه الحبيب وانه المحبوب وانه الشهيد وانه المشهود فمن شهد لنبوة فقد اتخذ له شيئا لانه بما هو عليه لم يشهد عليه

ص ٥٧

سواه وان للداعي الى الله فرض ان يعرف محمدا بما تجلى به لانه هو المجيب لعباد الله باذنه وانه قطب الصفات في عالم اللانهايات وبه عرف ظهور الله وجماله وهويه الله وجلاله بل هو هو ازل الظاهر في العباد والرمز المستتر في الفؤاد لا يعرفه كما هو الا الله وسبحان الله عما يصفون.

ولقد رايت في ليلة ذلك اليوم ثاني عشر محرم في عالم الرؤيا آيات لطيفة وهي كان الساعة يوم التحويل قد نزل كتب لي كتب متعددة بقطع العربية فلما فتحت احدى منها وجدت تربة طين قبر الحسين [عليه السلام] في قرطاس فلما كشفتها رايت ورقة مباركة بخط شكسته الحسنى على مداد الحمراء وفي آخرها صورة مهر تضيء كالنجم منقوشة "افوض امري الى الله" واسم المهدي (س) كان فيه فقد كنت مسرورا بشأن احدث نفسي اني نائم او يقظان ومن سرورها وعظم الورقة في نفسي ما التفت الى كتب اخرى واقراء آياتها وهي كانت عجمية فارسية التي قد صدرت في تصديق شاني واني في المنام احفظها لئلا ينمحي عن بالي فلما قمت عن مقامي رايت نفسي ناسيا من آياتها كلها الا اربعة كلمات من سطر الاول اولها كانت تالي كلمة اخرى وهي كلمة مسعود وثلاثة منظما بالفارسية هذه تجارتي اذ حجر حديد والله سبحانه يعلم ما اراد (ع) في كلامه وانه هو خير المعبرين ولو اني اردت ان افسر حرفا منها تفنى ابحر الكلمات قبل ان يفنى معناه ولكن اشير ببعض الظاهر من بواطنه الميم مجده والسين جبل السينا الذي

ص ٥٨

قد تجلى [عليه السلام] بمجده لي عليه ولذا اول ظهوره في نفسي قد صار حرف العين "وان اولي الالباب لا يعلم ما هنالك الا بما هيئنا" وهو تمام احرف الفعل "كن" ثم اشار [عليه السلام] بحرف "الواو" لولايته في هذا المقام: (هنالك الولاية لله الحق هو خير ثوابا و خير عقبا) ثم اشار بحرف "الذال" في حكم دلالة هذه الولاية بانها لا تدل الا على "العين" الذي هي تكون تمام احرف "كن" وانه بعد اندكك جبل "سين" السيناء و حكم قوابله الذي هي عدد الثلاثين لم يدل الا على ميم "المجد" الذي هو عين التجلي وانه هو حرف الشيعة في كلمة "بسم" بعد ظهور الف الغيبية بعد الباء فله المجد و الثناء بما اكرمني في اسمائه كاني ارى انه قد اراد في هذا الاسم ذكر مقامات التوحيد و اثباته للعبد فمن الميم تثبت آية مقام النقطة في الفؤاد ثم من السين آية مقام الالف في سر الايجاد ثم من العين مقام الحروف في مقام الاشهاد ثم من الواو آية مقام الكلمة في ارض المداد ثم من الذال آية مقام الدلالات في عالم اللانهايات من قلم الايجاد فتعالى مجده و عظم نعمته و كثر عطيته فقد يعدل ذلك الاسم بعد ما يحتاج في مقام الاعراض عند التقابل بعد الكسرو الازدياد حرف الاسم الاعظم (كهيعص) ثم باحرف (حم عسق) لان بعد عدده و حرف الواو ظهر عددهم محمد و اذا رفعته بعد نزوله يظهر حكم المحمود و الموجود و المفقود و المقصود و يثبت به حكم اوائل سور القرآن مما نزل في كتابه فياليت يطلب مني احد باذني في تفسير ذلك الاسم حكم القرآن كله فوالذي نفسي بيده لاثبت كل علم القرآن بحرف آخره قبل ان ناخذ حرفا من اوله لان في دلالة كل الدلالات شاهدة و كل العلامات باقيه و كل الآيات لامعة و كل الصفات جامعة لان حرف الذال عرش اراده و بركنها الاولى يثبت التوحيد و احكامه و بالثانية حكم النبوة و شئونها و بالثالث حكم الولاية و آثارها و بالرابع حكم المعاد و كفياته و كان الله من ورائها محيط بل هو قرآن مجيد في لوح محفوظ و لقد اراد روعي فداه من كلمة "تجرتي" كل ما وقع عليه اسم ربح من نقطة الجلال الى عالم المثال و نسب امري الى نفسه لمقابلة جماله و تمامية مرآته ثم نسب تلك التجارة من حجر التي وقعت في المسجد الحرام في عالم الاجسام لمقامه تلقاء عالم العماء عالم في مسجد

الاحدية ثم اثبتها بالحديده المحماة بالنار لان في المعادن لم يوجد اصقل و اشد حفظا عن النفوذ من الحديد ولذا قد امر ذو القرنين بزبر الحديد لما اراد بالسد الحائل بين العالمين ولقد اشار روجي فداه في بواطن هذه الكلمات الى مقامات عظيمة التي لا ينبغي اظهارها خوفا من فرعون وملائته وحفظا لموسى والحواريين من شيعة وكفى بما ذكرت لما استبصر واهتدى سبيلا واعلم بان في معرفة سر القدم فرض عليك معرفة انية ذلك الرتبة لان ما سوى الله لم يوجد باذنه الا بوجود و ماهية ويتعلق الجعل بالاول بالاصالة وبالثاني بالعرضية ولا تتبع قول الحكماء: بان الله ما جعل المشمش مشمشا بل اوجده فان هذا كفر صراح بل جعل الله المشمشا مشمشا بما اختار لنفسه في مقابلة نداء ربه حيث قد نزل الله هذا الحكم في كتابه

ص ٦٠

الحمد لله الذي جعل الظلمات والنور ثم الذين كفروا بربهم يعدلون لان عدم الموجودات الى شان الاحداث ليس من معنى الامكان الذي هو العدم بل من معنى شان الله و احداثه للعدم لان معنى العدم الذي هو نفس الامكان هو ان لا يملك الامكان من جهة نفسه لا الوجود ولا العدم بل قد خلق الامكان من عدم البحت لان لو لم يكن من عدم البحت لا بد ان يكون من شيء كالا هو الله سبحانه قد ابدع الامكان لا من شيء بنفسها لنفسها والمراد بعدم البحت قبل ذكر الشيء في الامكان ولو ان القبل يقع بعده لان عدم الصرف لا يقال لها شيء وان قول الامام: " ان النفي شيء هو نفي الامر بعد الاثبات" مثل قولي بالعدم قبل ذكر الشيء وفي هذه المسئلة قد ذهب الشيخ رحمة الله عليه الى مقام والسيد رحمه الله الى مقام والسيد المعاصر قدس الله مقامه الى مقام في طرفي القدر الى مقام وانا ما اخترت الا الواقع وهي خط الاستواء بين الامرين ولكل نصيب من الكتاب وما لي ما ارى الهدهد في الانام بين اصحابي ولا طاووس الزكاوة في الايام بين احبائي والله الحمد بما الهمني حق الصواب في كلمة الخطاب وارجو الله من فضله ان يعفو عني ومن اهل

محبتة زلات اقدامهم في مستسرات الاختيار الاشياء وان الحق كلمة واحدة و الاختلاف جهة كثرة
وان الله ما احب ولا شاء الا كلمة واحدة في فصل الخطاب ولو شاء الله الحق في الاختلاف
ليخرج الامر من كلمة الثواب والنظر الى نقطة المآب ولكن الله ما نزل الحق الا في وحدة (ولو كان
من عند غير الله) نزل (لوجدوا فيه اختلافا) ولكن الله هو القديم وحده وكل اثر لا بد

ص ٦١

ان يشابه صفة مؤثره وان الشيء لو يمكن فيه جهة كثرة حقة لا يمكن جهة الحقية الاحدية فسبحان
الله و ما انا من المتكلفين فاذا علمت حكم طرفي الامر في مستسرات الاختيار فكذلك كان حكم
الله في كل جزئي وكلي مما احاط علمه ويحصي كتبه ولكل نفس فرض ان يعرف اولا رتبة وجوده
ثم ماهيته نفسه ثم شئونه وجوده ثم شئونه ماهيته ثم يتبع آثار ربوبيته ثم يعرض عن شئونه ماهيته فمن
لم يعرف ماهية نفسه لم يقدر ان يعرف وجوده لان في كنه وجوده كلما يترقى يكون ظلمة سوداء اذا
غفل عنها تهلكه فرحم الله امرء عرف عدوه ولا ينام من غروره عن شره فان المؤمن طائف باذن الله
حول وجوده والكافر يطوف بسخط الله حول شيطانه فيا طوبى لعبد امن بيده شيطانه واستقر في لجة
الاحدية مطمئنا بغير ضرر اعدائه ولكن اكثر الناس يطوفون حول عددهم من حيث لا يعلمون كما اشار
الله سبحانه في كتابه: (اتدعون بعلا وتذرون احسن الخالقين) ولما كان اليوم رابع عاشورا ارشح
لمن ورد علي تلك الآيات رشحا من ابحر مصيبة الحسين لعل الناس يوما يذكرونني بذكره بعد ما انا
غني في كل شان عن ذكرهم وكيف لا وان الله ربي حى غني ولا ينبغي بعد العلم بوجوده وقدرته
ذكر الفقر فسبحان الله وما انا من المشركين وها انا اذا اذكر بعضا من حكمه: "فلما علم [عليه السلام]
في المدينة بكتاب الذي ارسل يزيد لعنة الله عليه الى العتبة حيث امره بقتله اراد [عليه السلام] حرم
الله وجاء تلقاء مرقد رسول الله

ص ٦٢

وقال بلحن الفؤاد: اشكوا اليك مصايبي يا اجدي بحكمك مضطرا و كان الله يشهد حالي كنت مشتاقا اليك سرمدًا متيما اشهد الله ما اراد لنفسه متضرعا واشهد أنك خير خلق الله في علمه متفردا و كان ابي وصيك سر الله في العزمقتدرا و ان اخي قد كان بالعرش مستويا و انت اعلم مني ما اردت لوجه الله معتمدا و ان الصبر منقطع مني لحبي جمال الله منكشفا و انت تعلم ما أراد ابن الزنا في دمي معتمدا لا و حضرة عزك لا ابايع به لا خفية ولا جهرا و انت تعلم يا رسول الله سري لحكم الله متبعا ارجو رضاء طلعتة ثم طلعة مجدك متيما الله قرب يوم دمعي ثم دمعي على التراب منعطشا يا ليت يومي يوم دمي كنت بالتراب متكئا يا خير مرسل احمد فاقبل دمي لظهور دينك لامعا ثم قتل عليّ و الاحباء من حولي لامر مطاعك جامعاً فيا خير عالم بحكم جريان القضاء على منعطفا فله اصبر في ذاتك ثم اشكو اليك مجتمعاً ما لي و عسكر قهر الذي لم يعبد الله في شان و لا طرفاً مالي و عدة الف ممن يعبد الهوى ابدا يا رسول الله هل كان لي يوم العهد من دون الله متكلاً فاقول حسبي انه لا اله الا هو في العز قد كان منفردا يا جد و الله عز علي فراقتي من تلقاء وجهك اقل من برق و كيف لا و بك افتح الله كل الخلق ثم بذرك ابتداء ياليت انك حي و تقرأ حكم قتلي في الكتاب جلياً فاين ابي ثم امي ليسكنني من البكاء خفياً اودع جسمك ثم لحمك

ص ٦٣

ثم تربتك متضرعا متولها ثم اودع نفسي من قبرك ثم من حرمك متعظماً متباكياً الله انت ولي الكل تعلم حكمي و أنت تثبته حتما بالله أعتصم ثم بالرسول محمداً هذا لسان الله مقضياً و أقول حسبي الله متكلاً بعزته و جلاله دائماً أبداً و أقول كهفي رسول الله في البأساء و الضراء ممتنعاً أبكي لنفسي يوم بعد الروح من جسيمي ممتنعاً أبكي لجسيمي يوم القتل فوق التراب معرياً الله فيك ثوابي و أنت رجائي و اليك المشتكى متضرعا الله أنك قرّة عيني و أنت حسبي ثم كنت عليك متكلاً" ثم بعد مقالته هذه بأحرف بسم الله الى آخره و دع حبيب الله بشأن يكاد الروح يفارقه فيا طوبى لمن ذكر

مصابه ثم بكى عليه ففي ذلك الحين لو يرى الواقع لكان مع رسول الله في الدرجات العلى كما
صرح به الرضا في كلامه لابن شبيب وكفى به للمتذكرين دليلا.

الباب السابع

في معرفة اسماء الله الحسنى

قال الله تعالى: (ولله الاسماء الحسنى فادعوه بها) وقال جل تعالى تاديبا للداعين: (قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن أيا ما تدعوا فله الاسماء الحسنى) وأنا ذا مؤمن باسماء الله سبحانه و ما انا من القانطين

فاعرف ان كل شيء وقع عليه اسم شيء اسم لله بما تجلى له به وله مراتب غير معدودة مرة يطلق و يراد به جوهر الذات في العبارة و مرة يطلق و يراد به شئون تلك الامثال وفي كل شان الاسم مرات لمعنى الذي هو خلومنه و ليس بينهما ربط العزله بل يكون ربط الصفة و سر الاسم ان ينباء عن المسمى و ليس للذات اسم لانه يلزم ان يدل عليه غير ذاته و هذا كفر صراح بل الاسماء تنبئ

ص ٦٤

عن الابداع التي تحكي من فضل الله كل اسم له مسمى لا يخلو منه و من اعتقد ان اسماء الله قديم فقد كفر لانه سبحانه قد كان لم يزل بلا اسم و ان الآن قد كان الله بمثل ما كان فلما اراد ان يعرف نفسه خلق اسماء التي كانت في الافئدة الدلالات وفي الانفس المقامات وفي الآفاق العلامات و في الحروف الكلمات و وصف بها للخلق نفسه ليدعوه العباد بها و لذا قال: "نحن اسماء الله الحسنى التي لا يقبل عملا الا بمعرفتنا" و لولانا ما عبد الله و لولانا ما وصف الله" و ان الائمة سلام الله عليهم هم الاسماء الحسنى لله و الصفات العظمى له فمن يدعو الله بسر اسم محمد و علي لن يرد الله دعائه و لو كان من المشركين لان ذلك هو الاسم الاعظم مقترنا لا متفرقا و يسكونهما تحت جمال الله يتحرك المتحركات و بتحركهما في سبيل الله يسكن السواكن في اللجج اللانهايات و ان اول ما اختار الله لنفسه هو العلي العظيم حيث اشار بمعنى ذلك الاسم في كتابه بان: (الله هو العلي

الكبير) ولذا يظهر لمن له علم فكر عظمة اسم "هو" بعد قطع "الواو" والنظر الى "الالف" في "الياء" وذلك عدده ١١ مطابقا باسم علي ١١٠ وان النقطة التي هي "صفر" قد سبقتهما في المقام كناية لسبقه اسم محمد رسول الله [عليه] السلام في ذر الاسماء فعليك يا أيها الداعي التوسل بذلك الاسم الاكبر والرسم الاعظم ولا تصغر اسما في الامكان فان كل اسماء الله عظيمة فاذا خلص الاسم عن دلالته التي غير الله فيكون اعظم

ص ٦٥

ولذا صارت اسماء الائمة اعظم اسماء الله سبحانه وانه (هو الحي القيوم لا تأخذه سنة ولا نوم و هو العلي العظيم) قال الله تعالى في ذكر اسم الاعظم: (قل هو بنا عظيم انتم عنه معرضون) قد ارشحنك في غياهب اسرار هذه الكلمات ان اسم الله الاعظم هو فعله الاجل الاكرم وهو المثل الاعلى له ما في السموات والارض وهو المثل لله وبغيبه وآية لسره وحكاية لسبحانيته وجلالة ودلالة الصمدانية وان حكم اول هذه الاسماء تكون كآخرها لم يزل ال الله مسبحون حون ومنزهون عن كل وصف و اشارة لو لم يكن كذلك كيف يدل الاسما على المسمى ولم تكن الآية آية والمثال مثالا والحكاية الحكاية والدلالة دلالة فسبحانهم سبحانهم انهم متعال من الاشباه وليس كمثلهم شيء دلالة لله الاحد الصمد سبحانه وتعالى عما يصفون

قال علي [عليه السلام]: "نحن أسرار الله المودعة في هياكل البشرية يا سلمان نزلونا عن الربوبية و أرفعوا عنا حظوظ البشرية فإننا عنها مبعدون و عما يجوز عليكم منزهون ثم قولوا فينا ما استطعتم فان البحر لا ينزف و سر الغيب لا يعرف وكلمة الله لا توصف و من قال هنالك لم و ممّ و بم فقد كفر" و لولا خوفا من اهل الشك الا يضلوا لاقول في معرفة اسم الاعظم كما قال ابو عبد الله لابن سنان: "يا محمد ان في سورة الأحزاب آية محكمة لو قدرنا ان ننطق به لنطقنا به ولكفر الناس اذا وجدوا ضلوا" وكل آيات القرآن حكم سواء فنعم ما قال الشاعر:

وستخبر عن سر ليلى اجتببه وعمياء عن ليلى بغير يقين

ص ٦٦

يقولون: خبرنا وانت امينها وما انا ان خبرتهم بامين"

ولكن اشير بباطن المقام بذكر هذه الحديث واختمها لتوقن باسم الاعظم في كلمة "اللهم صل على محمد وآل محمد" في ظاهره وفي حكم باطنه ذكر اسم الولاية قبل النبوة في مقام الشيعة وان عرفت ما عرفت وشاهدت ما شاهدت فانك اذا انت انت قل ولا تخف فانك من الآمين.

في الكافي: "سئل الراهب عن موسى بن جعفر قال اخبرني عن ثمانية احرف نزلت فتيين في الارض منها اربعة وبقي في الهواء منها اربعة على من نزلت تلك الاربعة في الهواء ومن يفسرها قال: ذاك قائمنا فينزل الله عليه فيفسره وينزل عليه ما لم ينزل على الصديقين والرسول والمهتدين ثم قال الراهب: فاخبرني عن الاثنين من الاربعة الاحرف التي في الارض ما هي قال: اخبرك بالاربعة كلها اما اولهن فلا اله الا الله وحده لا شريك له باقيا والثانية محمد رسول الله مخلصا والثالثة نحن أهل البيت والرابعة شيعتنا منا ونحن من رسول الله ورسول الله من الله بسبب" وفيه عن ابي عبد الله قال: "ان الله تبارك وتعالى خلق اسما بالحروف غير مصوت وباللفظ غير منطوق وبالشخص غير مجسد وبالتشبيه غير موصوف وباللون غير مصبوغ منفي [عنه] الاقطار مبعده عنه الحدود ومحجوب عنه حس كل مشوهم مستسر غير مستور فجعله كلمة تامة على اربعة اجزاء معا ليس منها واحد قبل الآخر فظهر منها ثلاثة اسماء لفاقة الخلق اليها وحجب منها واحدا وهو الاسم المكنون المخزون فهذه الاسماء التي ظهرت فالظاهر هو الله تبارك وتعالى

ص ٦٧

وسخر سبحانه لكل اسم من هذه الاسماء الاربعة اركان فذلك اثنا عشر ركنا ثم خلق لكل ركن منها ثلثين اسما فعلا منسوباً اليها فهو الرحمن الرحيم الملك القدوس الخالق البارئ المصور الحي القيوم لا تاخذه سنة ولا نوم العليم الخبير البصير السميع الحكيم العزيز الجبار المتكبر العلي العظيم المقدر القادر السلام المؤمن المهيمن المنشئ الباري البديع الرفيع الجليل الكريم الرازق المحيي المميت الباعث الوارث فهذه الاسماء وما كان من الاسماء الحسنى حتى تتم ثلث مائة وستين اسما فهي نسبه لهذه الاسماء الثلاثة وهذه الاسماء الثلاثة اركان و حجب الاسم الواحد المكنون المخزون بهذه الاسماء الثلاثة وذلك قوله تعالى: (قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن أيا ما تدعوا فله الاسماء الحسنى) وفيه "عن علي بن ابراهيم عن ابيه عن نصر بن سويد عن هشام بن حكم انه سئل عن ابا عبد الله عن اسماء الله واشتقاقها: الله مما هو مشتق؟ قال: يا هشام الله مشتق من آله و اله يقتضي مالوها و الاسم غير المسمى فمن عبد الاسم دون المعنى فقد كفر ولم يعبد شيئاً و من عبد الاسم والمعنى فقد اشرك و عبد اثنين و من عبد المعنى دون الاسم فذلك التوحيد. أفهمت يا هشام؟ قال: قلت: زدني قال: ان لله تسعة و تسعون اسما فلو كان الاسم هو المسمى لكان لكل اسم منها الها ولكن الله معنى يدل عليه بهذه الاسماء و كلها غيرها يا هشام: الخبز اسم للمأكل و الماء اسم للمشروب و الثوب اسم للملبوس و النار اسم للمحرق افهمت

ص ٦٨

يا هشام فهما تدفع به و تشاقل به اعدائنا و الملحدين مع الله عز وجل غيره؟ قلت: نعم قال: فقال: نفعك الله به و ثبتك يا هشام قال هشام: فوالله ما قهرني احد في التوحيد حين قمت في مقامي هذا"

الباب الثامن

في معرفة آيات الله الكبرى

قال الله [تعالى]: (قل هو نبا عظيم انتم عنه معرضون ما كان لي علم بالملا الاعلى اذ يختصمون ان يوحى الي الا انما انا نذير مبين) وادب الله لمن اراد ذلك النبا بقوله سبحانه: (وانه في ام الكتاب لدينا لعلي حكيم) فاشهد ان بقية الله امامي به اتق و عليه اتكل (فنعم المولى ونعم النصير) فاعرف يا ايها البصير امامك فان (بقية الله خير لكم ان كنتم مؤمنين) و ايقن ان لمعرفة روعي فداه مقامات لا يحصي الا الله سبحانه ومنها ان لا سبيل لاحد لا بالعرفان ولا بالايقان ولا بالعجز ولا بالبيان ولا رسم هنالك ولا تبيان ولا اسم في ذلك المقام والاعيان فمن عرفه فقد ان الغير لا يوجد ومن قال لم ومم وبم فقد قال في حق نفسه لانه لا يقع عليه شبه ولا معنى وهو الظاهر بالبطون والغائب بالظهور لا يدل ولا يدل لان الدلالة فرع الوجود و اين الوجود من لدى المفقود فسبحان الله بارئه وموجده عما يصفون ومنها ما قال على (ش) في حقه: "يا سلمان ان معرفتي بالنورانية معرفة الله ومعرفة الله معرفتي" وهذا هو الدين الخالص الذي لا يقبل الله من احد الا به فانا احمد الله به وبذلك كنت من الشاكرين ومنها ان توقن بان ليس لله آيه

ص ٦٩

اعظم منه ولا نبا اكبر منه لانه نفس الولى و تمام النبى فصل الله عليهم كما شاء الله فى حقهم و سبحان الله عما يصفون ومنها ان توقن بان مشيته ذات مشية الله وبها تلبس حلة الحياة ما فى الوجود والاكوان كما اشار روعي فداه فى زيارته صريحا بما اقرء عليك و بعد ذلك القضاء المثبت ما

استاثرت به مشيتكم والمحو ما لاستاثرت به سنتكم وهذه السنه هي المشية بعينها فاعرف الاشارة فانها لطيف دقيق بل ارق من الخمر في كاس الزجاجه فيا طوبى لمن شرب من هذا الخمر عن هذا الكاس وان مثل ذلك فليعمل العاملون ومنها ان تعرف حكمه وتفرض على نفسك طاعته فان من اطاعه فقد اطاع الله ومن بايعه فقد بايع الله ومن جهله فقد جهل الله ومن حاربه فقد حارب الله وكذلك الامر في كل ما ينسب اليه من عالم اللانهايات الى النهايات وكفى لمن اراد دين الله هذا الحديث المجمع عليه العامة والخاصة: "من مات ولم يعرفه فقد مات ميتة جاهلية" وان احدا لم يعرفه حتى عرف حبه وسخطه وهذا الامر لا يعرف بحقه الا اذا عرف كل احكامه فاستعين بالله في معرفة آياته وكفى بالله وكيفا فاذا لاحظت انوار الاحدية في نفسك فاعلم ان ظهور ركن التكبير في ايامك هو لم يك الا لاجل تنزيه امامك وتقديس مولاك لان الذي نطق بالآيات ينزهه عن حكم الآيات والعلامات ولو لم يظهر الامر بهذا الشأن لم ينزه احد مولاه

ص ٧٠

ويقول في معرفته ما لا يحب هناك فيا طوبى لمن عرف مراد الله ويعرف مولاه بتنزهه عن الاشارة و البيان وان الويل كل الويل لمن اراد اطفاء امره ونوره فاني بحقه كاني اشاهد لمنكر نوره خصميه رسول الله و اوصيائه في المحشر لان لو لم يك هذا الامر لم يثبت معرفتهم و جلالتهم بالآيات المحكمة حيث لا يقدر ان يجحدها احد.

اللهم انك تعلم حكمي باني ما قصرت في البلاغ وان انا اطفات امرك في بعض المواطن بالآيات ولكن انك تعلم سري باني اردت بذلك دفاع المنكرين وحفظ فئة الموقنين وكفى بك علي شاهدا ووكيلا وانا اذكر شيعتي في هذا المقام بما قال علي [عليه السلام] في حقه: "هلكني اثنان ولا ذنب علي محب غال و مبغض [مفرط]" قال ان اتقوا الله يا اولي الالباب فاني عبد الله ولا يستحق بشاني الا العبودية الصرفة ومن عدل عن ذلك فيكون من الخاسرين وانا الى ربنا لمنقلبون

الباب التاسع

في معرفة آلاء الله العظمى

قال الله تعالى: (فباي آلاء ربكما تكذبان) ثم قال سبحانه لمن اراد معرفة تلك الآلاء: (و لمن خاف مقام ربه جنتان) وانا ذا احمد الله واشكره بنعمائه سبحانه وتعالى عما يصفون

فاعلم ان اعظم الآلاء التي يجب على العباد السؤال منها هي ما كان لله وفي الله و من يخرج عن الطواف في حول دينك الامرين ما يحل لاحد السؤال منه وبذلك الحكم يتميز اعمال المؤمنين عن الكافرين

ص ٧١

وانك يا ايها الداعي ان قدرت ان لاتسئل من ربك الا من نفسه وتجعل كل مطلبك حبه لا سواه بحيث ان اردت ملح الطعام ان لا يخطر بقلبك الا هو وتقول اللهم أنت أنت مطلبني لا سواك فاني ضامن على الله ان يقضي حاجتك بغير ذكرها والنظر اليها ولكن الأمر صعب مستصعب اجود كريم زكوان وعرخشن ولايحتمله الا من لا اراد الله في مقام ظهور تجليه سواه ولذا انه لم يرد في مقام دعائه دونه فسبحان الله الفرد الاحد قد جعل كل آلائه في مقام الخشية من جنابه والطواف حول بدائه وانك يا أيها السائل لو خفت من ربك وتوقن بدآئه في نفسك يمنعك عن السؤال تلقاء وجهه ويبلغك الى هذا المقام الاكرم بفضلله قال الله سبحانه بما ذكر في الحديث القدسي: "يا بن آدم انا حي لاموت و ملك لا ازول فاذا قلت للشيء كن فيكون فافعل ما امرتك و انته عما نهيتك حتى اجعلك حيا لاموت و ملكا لا تزول و اذا قلت للشيء كن فيكون و اطعني تكن مثلي" فاذا شهدت

ما قرئت عليك تعلم ان اعظم الاء الله و منتهى نعمته معرفتك آل الله (س) بما تجلى آخر نورهم عليك في كل شئونتك و ظهوراتك و اذا كشف سر الامر من نفسك اخاف عليك ان لا توقن بامرہ فنعمة ما قيل:

"تركت هوى ليلي و سعدى بمنزل
وعيت الى محبوب اول منزل
و نادتني الاشواق و يلك هذه
منازل من تهوى فدونك فانزل
غزلت لهم غزلا دقيقا فلم اجدله
نساجا غيري فكسرت مغزلي"

ص ٧٢

ولكن اشير ببعض بواطن الظاهر بالباطن الباطن من وراء حجابات العزو و سرادقات المجد لئلا يطلع عليها غير أهلها و لا تضيع الامانة في بواطنها و انا ذا حافظ عليها بذكر الكلمات في غير مواقعها و على الله ربي اتكل و اليه المصير فاعرف ان الله سبحانه قد خلق الخلق بما هم عليه على ما هو عليه من عزه و جلاله و كبريائه و عظمته و ما يكون ذوات الممكنات بما هم عليه الا على ما هو عليه بل الحقيقة نفس العبودية التي هي جهة الكثرة هي بعينها نفس المتجلي التي هي شان الله على ما هو عليه و ينبغي لقدرته و في كل شان هذا السر ظاهر و باطن على هيكل لا يقارنه الا اشارات و لا يعادله الدلالات و لا يساويه العلامات و لا يرفع اليه الكلمات و له في علم الله و بالنسبة الى فعله مراتب معدودة ولكن بالنسبة الى الخلق لا شان له الا أمر الله و نوره و صراطه و برهانه و لكل نفس فرض اولا ان يعرف نسبته الى الله ثم وحدته الى الخلق و ان له في شان نسبته الى الله مقامات خمسة الاولى يحكي عن الله في بدء ذكره الذي لا بدء له و هي مقامات النقطة التي خلقت و صفت ثم علت و جلت ثم دارت و استدارت الى نفسها و لا يخرج منه الى غيرها و هي هيكل وحدته و صورة جبروتيته لا يحكي شانا منها الا من حقيقتها و لا لها بطن الا في ظهورها و لا ظهورا الا في بطونها

كذلك قد خلقها الله لنفسه وجعلها اعظم آلائه لمن اراد ان يسئل من جنبه سبحانه وتعالى عما
يصفون الثانية يحكي عن الله في مرات

ص ٧٣

الف الغيبية وهي التي بدعت وزكت ثم طابت وغيبت ثم دارت في حول النقطة ما استدارت
باذنها ولا نفاذ لجريانها وفيها النبوة ومنها الولاية واليهما حكم الرجعة كانت في حكمها مقضية و
سبحان الله عما يصفون

والثالثة يحكي عن الله في مرات الف القائمة حول الغيبية وهي التي انشأت وجودها قبل ذكر
الحروف بالفني عام وانها هي التي أضاءت من نور الشجرة عند تجليه على جبل فاران لا يعلمها في
الظهور الا نفس الغيوب ومنه الكتاب واليه المآب وسبحان الله موجداه عما يصفون

والرابعة يحكي عن الله في مرات الحمراء وهو الالف المبسوطة البيضاء التي لما قامت لظهور امره
يوم عاشورا بعد كلامه (اتدعون بعلا وتذرون احسن الخالقين) قد همّ الكثرات لقتله والآخر قد امضى
رضائه بالقضاء ولمثله فلينبغي البكاء انا لله وانا اليه راجعون الا من توجه بنفسه لنفسه فقد زار الله
على عرشه في ارضه ومن بكى لوجهه او ابكى لعزه او تباكى لوحده فقد ورد على الله في مقام
سلطنته وان بمثل ذلك فليبك الموحدون الا ومن لعن اهل الحرب ومن رضي بفعالهم لمن استقر
على نقطة الرضوان ويخطب على اهلها بفضل الله في اهل البيان وان مثل ذلك فليلعن اللاتذون
الا من زار الحسين فحين زيارته يثني الله عليه بثنائه على نفسه وان مثل ذلك فليرغب العاملون اللهم
انك تعلم لولا الخوف لنفسي ما اخترت

ص ٧٤

ارضا الا حرمه وما قربت عملا الا زيارته ولكن الآن انت سلم عليه في مرقده واكتب لي ولمن اراد ذلك الشأن ما رجوت في جواره وزيارته انك انت المنان المستعان لا يتعاطمك شيء في السموات ولا في الارض وانك انت الجواد العظيم

الخامسة يحكي في المرات الهاء وهي الكلمة المركبة من الالفين هذه (١١) تلو مرة الى عماء الهوية لا اله الا هو وتنزل اخرى الى سماء الولاية وهو العلي العظيم وفي مقام الهوة تظهر اجساد احرف لا اله الا الله في هذه العالم وهي اثني عشر حرف واصلها الثلاثة وهو الالف والهاء ثم الالف اذا كررته في ثلاثة عشر من نفسه وحققتها هي النقطة وهي لما ذابت صارت الفا والالف لما ظهرت باكواره تظهر كلمة لا اله الا الله ولذا اشار الحجة في دعاء الرجبية: "فبهم ملات سمائك وارضك حتى ظهر ان لا اله الا انت" وهذا السر بكله رشح من ظهور اسم الله المكنون لما سواه الذي لم يدل في شان الا عن الله ولا يعرف من كلماتنا بان من هذا الحكم يظهر بان ركن المكنون المتعلق بالشيعة هي الاصل وما سواها فرع لان هذا غير مذهب اهل البيت بل ركن الشيعة بكلها هي ثمرة الشجرة واين حكم الثمرة ووجود الشجرة فسبحان الله وما انا من المجرمين فاذا عرفت ما عرفت واشهدت ما اشهدت فاذا انت هو اي آية وجهه وهوانت الا انه هو هو وانت انت كما صرح الامام بذلك المقام في كلامه وكفى بذلك لمن اراد معرفة الآلاء سبيلا.

الباب العاشر

في حكم المبدء والمآل

قال الله تعالى: (الذي خلقكم ثم رزقكم ثم يميئتم ثم يحييكم هل من شركائكم من يفعل من

ص ٧٥

ذلكم من شيء سبحانه وتعالى عما يشركون) وقال عز ذكره: (الله لا اله الا هو وان الله كتب على نفسه الرحمة ليجمعنكم الى يوم القيمة لا ريب فيه ومن أصدق من الله حديثا) فانا ذا موقفين بعود الكل الى مقاماته التي قد قدر الله لهم واقول انا لله وانا اليه راجعون

فايقن يا ايها الناظر ان لكل بدء في نفسه ختم وفي ختمه بدء الى ما لانهاية بما لانهاية فاول بدء الشيء ذكره تحت المشية ثم يكون يوم ختمه في يوم ذكره تحت الارادة وكذلك له بدء وختم حتى تم مراتب فعله وانفعاله فاذا تم القوابل في شان مقبوليته يذكر في هذ العالم واذا نزل في هذه الدنيا له في كل آن بل اقل من آن بل في كل أمر لك بدايات ونهايات وان يوم القيمة يومك تلقاء وجه ربك وان له بمثل حكم البدء والختم مقامات بلانهاية انظر الى نفسك في ساعتك هذه لك بدء في الوجود ثم في الرزق ثم في الحياة في ذلك الشان لك ختم في كل ذلك وكذلك الحكم في كل شؤوناتك وحركاتك ولحظاتك من نفحات السر و واردات الجهر حيث لا يقدر ان يحصيها احد غير الله سبحانه و عليك فرض ان تشاهد في كل حين يوم القيمة وحكم الله وميزانه و صراطه وحسابه و تتاثر باخذه و ناره و تنعم بجنته و آلائه و ترى بقاء عذابه ببقاء قدرته و دوام نعمته بدوام عزته و

تشاهد في مقامك هذا و عالمك هذه حشر الناس بل كل الموجودات و ما عملوا و ما رحموا و ما
نقموا و ما حاسبوا و ما وراء ذلك من شئون يوم الفصل و طول مقامه و كثرة آياته

ص ٧٦

و اختلاف مقاماته حيث لا يقدر ان يرى كل ذلك الا من نظر بنور الفؤاد و احل الله له اثر المداد في
قلم الابدان و لمثل ذلك فليشاهد العالم اعمال الكل و ما هم سايرون الى ما لانهاية و الله من ورائه
محيط بل هو قرآن مجيد في لوح محفوظ و اعرف بان الايقان بالعود ركن بالايقان بصمدانية الله و
سبوحيته و الاصل بالاذعان بفعل الله و جبروتيته و من انكر شانا من المعاد يحجب عن الآيات الله و
مقاماته حيث لا تعطيل لها في كل مكان و منكر اصل العود كفر بالله و آياته و كذلك من أنكر شانا
منه لان في انكاره يلزم التعطيل في آيات الله و نقص عن تمامية سبوحيته و قدوسيته سبحانه و تعالى
كما ان البدء منه حق و العود اليه حق و لا يتم وجود الشيء الا بوروده في هذا العالم الاجساد و
كذلك لا يتم عوده الا بتمام جسده و شئونه و ان شبهة الفلاسفة سفسطة محضة و ذلك من عدم
معرفتهم بالله و آياته لان جسد الانسان حين ياكله الذئب لا يخرج من ايدي الله و سلطانه و اذا تبدل
بجزئته الذئب لم يخرج من علم الله و جبروتيته مع ما كان في مذهب الحق لم يتبدل و ان يوم القيمة
يحشر الجسدين تاما كاملا بمثل هذه العالم انظر الى الماء في كفك ثم في فمك ثم في عروقك ثم
يوم القيمة يحشر باصل وجوده و اختلاف امكنته و سر الامران في الاجسام لما كان غلظة لم يتصور
الخيال لها المقامين بحفظ صورتها و لكن في الامثلة اللطيفة انظر مثل العين انت تنظر الى هذه
الكلمات و كل الناس

ص ٧٧

ينظر اليها بعدك و هي في ساعتك هذه لا تتبدل الكلمات في العيون و كذلك يوم القيمة تحشر
الكلمات في كل العيون مع ما كانت الكلمات في مقامه و كذلك الحكم في الاجسام و لكن

الفلاسفة لما ما وردوا على ماء العقل لم يشعروا بحكم الله ويجحدون حشر الاجسام من حيث لا يشعرون و لقد اتبعوهم بغير احسان اكثر العلماء من حيث لا يعلمون بعد ما قرءوا كتاب الله ردا للمستبعدين حشر الاجسام: (قل يحييها الذي انشاها اول مرة و هو بكل خلق عليم) و انهم قد بينوا اولاء في اصل الاعتقاد عود الاجسام و حكموا لمنكره حكم الكفر و الالحاد و لما وردوا في التفصيل رجعوا الى ما فروا و نسوا حكم الله و اتبعوا اهوائهم من حيث لا يوقنون و لو اعتقدوا بصمدانية الرحمن ليدخلوا في حكم المعاد على بصيرة من اهل البيان ولكن لما دخلوا من غير رويه و شهاده خرجوا من شان ما دخلوا و بعض منهم قد ثبتوا لرفع شبهتهم جسمين و جسدين و جعل اصل واحدة منهما فى عالم هورقليا الذي لم يتبدل و لم يتغير فسبحان الله من اقرارهم بتعطيل آيات الله في مكان الاجسام لا و ربي انا ما اتبع احدا منهم و اشاهد حشر الاجساد و الاجسام بمثل ما اشاهد في حشر النفوس و الارحام و اشاهد الآن حشر كل ما في علم الله بمثل الآن في بين يدي الله و ذلك من فضل الله علي ولكن اكثر الناس لا يعلمون و لقد بلغ الى حظيرة الواقع

ص ٧٨

في بواطن تلك الرقايق و الدقايق سيد المعاصر [وعضد] المحققين بما [فصل] في سنابرقه المحيط على المغارب و المشارق فجزاه الله في بيانه في حقيقة ذلك المسئلة بالسّر الواقع و الكلمة البالغ و النور الساطع بعد ما انجمد الكلمات في قباب اشاراته ولكن ذلك ما كان الا لحفظ نظرة الناظرين فجزاه الله كما هو اهله و الحمد لله رب العالمين.

و انظريا ايها الناظر الى عود اهل البيان و لا ترى فرقا بينه و بين بدئهم فانهم قوم خلقهم الله لنفسه و جعل اولهم عين آخرهم و ظاهرهم عين علانيتهم و بدئهم عين عودهم و لا لهم حد في الوجود و لا في الصور المفقود هم اذا خلقوا حشروا و اذا حشروا بعثوا و اذا بعثوا دخلوا لجة الاحدية و ما جعل الله لهم وصفا دون ذواتهم و لانعتا دون كينونياتهم و هم اذا خلقوا دخلوا الجنه بغير حساب و كاني

الآن اشاهد بعث الرابع قبل الاول والثاني والثالث وانه نظرفي الارض المحشر ويمشي ذلولا في اطرافها ويقول: ياليتني كنت في الدنيا عمياء مقطوع اللسان واليد وما قررت هذا الامر ابدا فنادي الملك كما الآن ينادي ذق من حكم بشر فانا قد خلقنا كل شيء بقدر فاعوذ بالله من نكاله وسخطه كانهم لا يعلمون خصمية رسول الله في بين يدي الله و يحسبون انهم مهتدون كلا يوم يكشف عن ساق ويدعون الى السجود فلا يستطيعون خاشعه ابصارهم ترهقهم الذله وقد كانوا يدعون الى السجود

ص ٧٩

وهم سالمون فقد احتملوا مقاما من الحشر والبعث ما لا يتحمل احد غيرهم فسوف يحشر في الله تلقاء وجهه فليشاهد الكل من اضعف ناصرا و اقل عددا انظر الى حكم هذا الحديث الذي اجاب الزنديق "قال: كيف يعود الروح الى القلب وقد تفتتت وتفرقت وب اعضا منه اكله السباع وبعضا بنى به البنيان وقال: بين لي هذا فقال: ان الروح مقيمة في مكانها روح المحسنين في ضياء و فسحة و روح المسيء في ضيق و ظلمة و البدن يصير ترابا منه خلق و ما تغذت به السباع و الهوام من اجوافها فما اكلته و مزقته كل ذلك في التراب محفوظ عند من لا يعزب عنه مثقال ذرة في ظلمات الارض و يعلم عدد الاشياء و وزنها و ان تراب الروحانيين بمنزلة الذهب في التراب فاذا كان حين البعث مطرت الارض فتربو الارض ثم تمخض مخض السقاء فيصير تراب البشر كمصير الذهب من التراب اذا غسل بالماء و الزبد من اللبن اذا مخض فيجمع تراب كل قالب فينقل باذن الله الى حيث الروح فتعود الصور باذن المصور كهيئتها و تلج الروح فيها فاذا قد استوى لا ينكر من نفسه شيئا الخبر"

فيا ايها الشاهد خلص نفسك للقاء ربك ثم استعد للموت و يوم الفصل لان وعد الله لحق و كل اليه ليرجعون و لقد ارفعت قناع العود عن راس البدء و ان مثل ذلك فليعمل العاملون و لما كان اليوم جمعة العاشور اذكر شانا من مصايب اهل الطف لاكون بذلك من المستشهدين و اشهد بان بلاء

ص ٨٠

الحسين في ذلك اليوم لا يقدر ان يعرفه احد ان آثار العبودية في مقام الفداء اعظم من شئون الربوبية في مقام اللقاء و ابن عباس روى: "باني رايت الحسين على باب الكعبة في ليلة التي اراد ارض العراق وكان يدي جبرئيل في يده وينادي في المسجد الحرام بان بيعه الحسين بيعه الله فارغبوا اليه" و ان الحجاب لما رفع عن عينيه في ذلك الوقت شاهد الامر بحقيقته ولكن الامر اعظم من ذلك بل في كل حين كان في يده وينادي باعلى صوته هذا جمال قد تجلى الله في بحبوحة الوصل ومن لم يبايع به قد كان في مقعد الفصل ارغبوا يا اهل العماء الى لقاء الله في العدل ثم اشهدوا بين الله لعزه في محشر الذل الا من يبايع بالله كان الله زائره في الحل ومن يحارب وجه الله في الملاء يحشر في نقماته العدل هذا على سبل الظاهر وان اردت مسلك الباطن صعب ذلول ففي كل ينادي الله من قبله "من قتل في سبيلي انا كنت ديته" وهنا ظهر نور الذات في مقامي الصفات مثل قوله: "اللهم بلغ مولاي صاحب الزمان"

فيا طوبى للمستشهادين في ذلك اليوم بين يديه الذين وردوا على الله بوجوه حمرا من دمائهم وانهم الفائزون حقا الله اكبر الله اكبر من بلاء الحسين [عليه السلام] حيث لا يمكن في الامكان مثله و لا يحتمل الاختراع كسببه نفس الظهور و قدرة البطون مع نفوذ

ص ٨١

مشيته وسرعة ارادته صبر لله وفي الله حتى قتل في لقاء الله فوالذي جعلني باكيا عليه لكان صبره في هذه الشدة لدي لاعظم من قدرته الكلية و أكبر من مقامه القدوسية اقرء كتاب وصيته لمحمد بن حنيفة اخاه ثم اسمع كلماته السبوحية في حكم يوم عاشورا ثم انك ما استطعت فانا لله و من المستشهادين فكتب بعد بسم البسملة و ما فرض في مقام العبودية و انا انقل بالمعنى من اتبعني فكان جزاؤه على الله و من انكر امري اصبر حتى يحكم الله بيني و بينه و هو خير الحاكمين و انا ذا اوصي بهذا الحكم و مثل تلك الورقة و كان الله على ما اقول شهيدا قال علي [عليه السلام] حين

نزل على ارض المقدسة: "يا بن عباس هذا مناخ ركابهم هذا ملقى رجالهم ههنا تراق دمائهم طوبى لك من تربة تراق عليها دم الاحبة" ثم قال: "آه آه مالي و لآل ابي سفيان و لآل الحرب و جند الشيطان و اولياء الكفرو العدوان ثم التفت الى الحسين [عليه السلام] و قال: اصبر يا ابا عبد الله فقد يلقي ابوك مثل الذي تلقى منهم" و قال الحسين [عليه السلام] لما نزل كتاب ابن زياد عليه اللعنة: "ما له عندي جواب فقد حقت عليه كلمة العذاب" ثم قال لابن سعد: "ويلك يا بن سعد اما تتق الله الذي اليه معادك تقاتلني و انا ابن من علمت؟" ثم نصحه [عليه السلام] بمنتهى الامر فلما راي لم يؤثر على قلبه فقال: "ذبحك الله على فراشك"

ص ٨٢

ولا غفر لك يوم حشرك" ثم رجع الى مقامه فلما طلع يوم عاشورا و اذن لحزب الشيطان بالقيام تلقاء جماله قد لبس روجي فداه خلع النبوة و الولاية ثم قام تلقاء عسكر الكفرو قال:

"الم تعلموا اني ابن بنت محمد و والدي الكرار للدين كاملا

فهل سنة غيرتها ام شريعة فهل كنت في الدين الا له مبدلا

احللت ما قد حرم الطهر احمد احرمت ما قد كان قبل محلا"

فلما شاهد [عليه السلام] انهم لن يرجعوا منا أمرهم امر لشيئته بالجهاد فانا لله و انا اليه راجعون فكل من قتل في سبيله قال [عليه السلام] في حقه شانا من الثواب و ان ذلك لهو الفوز العظيم فقد قال لمسلم: "رحمك الله يا مسلم لقد فزت بالشهادة و اديت ما عليك" و قال لابن اخيه الحسن لما رآه شهيدا: "والله يعز على عمك ان تدعوه فلا يجيبك او يجيبك فلا يعينك او يعينك فلا يغني عنك" و قال حين قتل اخاه عباس بن علي: "الآن انكسر ظهري و قلت حيلتي" اي و الله قد انكسر من شهادته ظهر الاكوان و انعدمت حيلة الاعيان فانا لله و انا اليه راجعون و قال حين قام على ولده تلقاء عسكر

الشرك: "اللهم اشهد على هؤلاء القوم فقد ابرز اليهم اشبه الناس خلقا و منطلقا برسولك" و التفت في مقامه الى عمر بن سعد و قال: "قطع الله رحمك كما قطعت رحمي" ثم قال [عليه السلام] لما رجع علي من مشهد الحرب و قال مقالة

ص ٨٣

العطش و ثقل الحديد التي لم تستقر الافئدة في مقامها حين استماع كلمة ا اذا بلغت العرش اهتزت و اذا قرئت على السموات انفطرت و اذا نزلت على الارض انشقت فآه آه قال: "يا بني لعزم محمد و علي و علي ابيك ان تدعوهم فلم يجيبوك و تستغيث فلا يغيثون" الله اكبر الله اكبر الله يعلم حالتهما و حالة اهل البيت حولهما انا لله و انا اليه راجعون فسبحان الله من كلام الحسين لما استقر على التراب بعد ما تحمل من اهل الكفر قال: "بسم الله و بالله على ملة رسول الله القى الله تعالى و جدي و انا مظلوم متلطخ بدمي" فانا لله و انا اليه راجعون فوالذي نفسي بيده لو علم الناس حرقة هذا الكلام افئدة الناس فليقومون من مراقده نومهم و ليبيكون حتى يموتون و كل ما كان يبالي من كلمات نفسه العالية ذكرتها حبا لها و لما جعل الله فيها من الاثر حيث لا يمكن من حرف من غيره لا بكى في ذلك اليوم عليه و امن ورد على ذلك الماء و لاكون بذلك من الفائزين و لما ورد على ذلك اليوم اشير ببعض بواطن من سره في حكم كلمة التكبير ليبيكي الكل في حقي بمثل بكائهم في حكم ذلك اليوم و لاكون بذلك من المبكين .

و انا اذا اقول ان شهادة الحسين في هذه العالم لم يك الا لاجل ظهور ولاية آل الله و يقين شيعتهم في حق انفسهم بالحقيقة المحضة و لبقاء دين محمد الى يوم ينفخ في الصور و هذا الامر العظيم

ص ٨٤

لا بد في الحكمة الالهية ان يقع في سنة احدى و ستين من الهجرة المقدسة في يوم الجمعة العاشر من شهر الحرام برموز كثيرة التي لا يخفى على اهلها و ان قتل اثنين و سبعين نفسا من شيعته حكاية

لعدة اسم الله الاعظم الذي ورد انه ثلاثة وسبعين حرفا واحدة منها مختصة لله سبحانه ولا يعلم بها احد وهي الشهادة التي قد اختصها الله الحسين بها ولا يقدر ان يعرف بلائه احد سواه واثنى وسبعين حرفا منها يعطي الله سبحانه من يشاء فبعض النبيين اعطاهم الله خمسا اي بقدر بلاء خمسة من شهداء يوم عاشورا وبعض منهم اقل من ذلك وبعض منهم اكثر وبذلك يتفاضلون الانبياء بعضهم على بعض وان الله قد اعطى الائمة كل ذلك لانهم نفس الحسين في البلاء وكل ما تحمل الحسين من الاعداء انهم قد حملوا وعلى ذلك الخيط البيضاء الرقيق لابد ان يكون حامل ذلك الاسم الاعظم من شيعتهم ان يبتلي ببلائهم في مثل سنة شهادة الحسين احدى وستين ولذا صار يوم عاشورا في هذه السنة بعد السنة يوم الجمعة ليعلم اولي الالباب ان ما هنالك لا يعلم الا بما هيئنا و سر الامر ان بعد تمام احرف لا اله الا الله في السنة الكاملة التي هي مائتين والالف بعد سنة احدى وستين مطابق سنة الشهادة لابد ان يظلم في الحيات بظلم المعتدين حامل ذلك الاسم فسبحان الله الحي صدق الله

ص ٨٥

و صدق رسوله اللهم اني وفيت بعهدك بامتنانك فاوف اللهم بعهدي فانك لا تخلف الميعاد فاذا شاهدت سر الامر فاشهد باني الآن في مقامي هذا في البيت وحده لانطق في حكم باطن الباطن كل ما نطق سيد الشهداء في ذلك اليوم لحكم باطن الظاهر ولا يعرف من كلماتي امر الموهوم فان الامر لو يظهر بحقيقته في عالم الاجساد لترى في الظاهر والباطن كذلك ولا يخفى ان لاجل ذلك الامر البديع قد جمعوا على الارض المقدسة رجال كثير واني لو شرفت و اردت لاغلب على الطوائف كلها ولكن احببت ان يجري القضا مخالفا للهوائى لينكسر قلبي ويحزن سري ويتغير فؤادي لكون في حكم الباطن متشابها في البلايا بالحسين [عليه السلام] في حكم الظاهر وذلك مما اخذ الله بالعهد مني ليشرك حكمي بحكمه ولو اني علمت بذلك من قبل ما قربته ولكن لما نزل بي صبرت

في الله ورضيت بقضائه واقول لن يصيبنا الا ما كتب الله لنا عليه توكلت وفيه صبرت وعلى الله فليتوكل المتوكلون وان اعظم ما نزل بي عمل حوار الولياني في ظلمه واني حين الذي كتبت الورقة لحكم رده كاني سمعت مناديا ينادي في سري افد احب الاشياء اليك في سبيل الله كما فدى الحسين [عليه السلام] في سبيلي ولولا كنت ناظرا بذلك السر الواقع فوالذي نفسي بيده لو اجتمعوا ملوك الارض لن يقدروا ان ياخذوا مني حرفا فكيف عبيد الذي ليس لهم شان بذلك وانهم مطرودون

ص ٨٦

مقابل ابناء جنسهم وعاجزون على شان لم يقدروا ان ياتوا بحديث مثل آياتي ولكن الحكم ما اشرت لك في سر الباطن ليعلم الكل مقام صبري ورضائي وفدائي في سبيل الله مع آيات الحق التي قد جعل الله في يدي حيث لم يقدر ان يغلبوا على جميع اهل الارض وبذلك فديت من آثار نفسي في سبيل الله لان فداء النفس لاجل اثبات الحق وذلك لم يعادل شيئا في الاعيان فله الحمد والمنة قد صبرت في ذاته وفديت اعظم ما قدر الله لي في سبيله وسيعلم الذين ظلموا اي منقلب ينقلبون وما قدر الله لي بعد ذلك الفداء فداء وان اجتمع الكل ولا لمن اخذ الورقة نصيبا قل تمتع بكفرك قليلا انك من اصحاب النار ولا تحسبن الله بغافل عما يعمل الظالمون ولولا اراد الله ظهور بلاء سر باطن تلقاء باطن الظاهر لا يقدر لاحد ان يجترح علي بشيء ولكن الله قد شاء ان يراني مظلوما في ايدي الظالمين بعد ما اجتمع آلاف من الخلق لنصرتي وكذلك قد شاء الله ان يراني في الفداء اطيب آثاري وانه قد شاء ان يراني في مثل ذلك اليوم في البيت وحدة وان حزب الشيطان يشتغلون بحربي في الرد بسيوف الكلمات التي اعظم من سيوف الحديد ولو ان لإظهار حكم ظاهر الباطن قد تحمل في جسده الفين الا خمسين ضربا من آلات الحرب واني بحقه روعي فداه لاكثر من ذلك العدة قد تحملت بقلبي في سبيله من كلمات اهل البعد و اشاهد

ص ٨٧

قلبي من سيوف كلمات الاعداء اربا اربا اللهم لك منك وحدك لا اله الا انت فآه فآه ولولا ينزل
السكون من عند ربي في كل آن لفزت بوجهه ولكن الله بفضله يسكنني بوعدته في الرجعة وفي
الآخرة وينزل علي الصبر كان الله جعلني جبل احد لم يرقى الي ادوات رميهم ولم يؤثر في لمعان
بروق سيوفهم بل اراه بفضل الله ومنه آية لنفسه فكما قال النصرى في حقه: (ثالث ثلاثة) رجعت
كذبهم الي انفسهم وما هو الا اله واحد لا اله الا هو وما انا الا اول التائبين بل اني مستريح في
الجنة على الارائك المتكئة كلما يرمي حزب الشيطان الي رميا ارى في النار يرجع الي انفسهم و
انهم يستغيثون في سطوته وما جعل الله للظالمين في النار من انصار فآه آه مما جرى القضا علي
بالامضاء فكيف لا واني الي الآن ما ادعيت الا العبودة لله وحده ولاجل ذلك قد اظهرت اربعة
كتاب محكم وعده عشره صحيفة متقن الذي كل واحد منه لو كان في يدى احد غيري ليسخر
الارض كلها بحجة لامعة بالغة بحيث لا يقدر ان ينكره احد اذا انصف ولكني في غناي بالله مع
ذلك الاسم الاكبر والحجة الاعظم جلست في بيتي وحدة رضاء لوجه الله سبحانه ورضيت بظلمي
اتباعا لفعل الحسين مع قدرته وجباريته فيا سبحان الله من هؤلاء الفرفة ان الناس لما كتبوا رسالة في
الفقه يتبعونهم بعضا منهم بالاجتهاد ويجعلون رده رد الله سبحانه وان

ص ٨٨

الامر في يدي اطلع من هذه الشمس في نقطة الزوال مع ان المجلسي رحمة الله عليه قد كتب: "
ان معجزة آل الله سلام الله عليهم هي كانت كلماتهم" حيث كتب: "بان من معجزاتهم نحن ما راينا
شيئا الا كلماتهم" وهي اثبت للنفوس وأتم للعقول لنا كما ذهب الكل بان صحيفة السجاد انجيل
آل الرسول وزبور اهل البيت ومشابهه بصحف السماء فاشهد اللهم بيني وبينهم يوم الذي تقوم
الاشهاد فانهم قوم يؤمنون ببعض الكتاب ويكفرون ببعض ويتعجبون من امرك لاستكبارهم وعلو
علوا كبيرا بعد ما نزلت عليهم الكتاب: يا ايها الذين ءامنوا اتقوا الله وقولوا قولا سديدا)

فانا ذا وحيد في البيت متكلا على قلبي اناذي باعلى صوتي: فهل من ناصر ينصر حكم باطن الباطن
 بآيات محكمة بلسانه او بجسده او بماله او بآثاره او بكتابه فهل من ذاب يذب عني رد المعرضين و
 شبهة المشتبهين و طغيان المعتدين فهل من ذي رحم يبكي علي و يبطل من حولي شر الملحدين
 فهل من ذي روح يسمع بكائي ثم يقوم لنصرتي ثم يظهر آيات محبته في حقي فهل من عزيز يعزني
 بحكم الله الاظهر ان العزة لله و لرسوله و للمؤمنين و هل من ذي غضب يغضب علي اعدائي ليقر
 بذلك عيني فهل من ذي قوة يقوينا و هل من ذي عزة ينقطع اليها فنحمد الله الذي لنريكم آياته
 فتعرفونها و لم يجبني الآن احد فيا ايها الملاء من المعتدين هل غيرت فيكم سنة او بدلت شريعة
 احللت ما قد حرم الطهر احمد احرمت ما قد حلل الطهر كاظم ام ادعيت في شان دون العبودية
 ص ٨٩

ام ادعيت شان الربوبية في دون هيكل العبودية فما لكم يا ايها الملا لاي شيء تنكرونني و انا ابن
 العلي و لاي شيء تجحدوني و انا ابن الوصي فهل فيكم يا قوم ذي رحم فيدفع عنا كيد الجبابرة و
 هل فيكم ذي علم ليبطل جهل المعرضين بحكمه اللهم انك لتعلم قد اتممت الحجة و اكملت
 النعمة لمن ورد على تلك الآيات في ذلك اليوم الاكبر فيا ايها الشيطان فهل في حزبك ذي كتاب
 محكم و صحايف متقن يتبارز ابن محمد في وحدته و يحارب معه بآيات عزته التي جعل الله سيف
 قدرته فلم لم يجيب اليوم منكم احد اللهم انك لتشهد قد اسمعت الكل بكائي و لم يبارزني في
 اليوم احد و من قبل لم يقدر باثبات حديث و انه خوار ابخل من كل دني طلب دمي و انا فزت
 بنفسك و اجررت قلم المداد على لوح دعوته بما كتب الي لاكون بذلك من المستشهدين و ان بمثل
 ذلك فليحارب المؤمنين و يقتل الموحدون انا لله و انا اليه راجعون و لاتقولوا لمن يقتل في سبيل الله
 اموات بل احياء و لكنهم قوم لايشعرون. فانا ذا اقرء نسبتي بمثل ما قرء الحسين [عليه السلام] في
 ذلك اليوم وكفى بالله شهيدا:

كفر الناس لما قد اعرضوا	عن جمال الله وجه الحرمين
وطعن الناس احمد ثم كاظما	ثم اجمعوا للظلم ابن النسبتين
ما بجمع ما ارى وجه الحيا	كوجوه مثل وجه الاولين
ثم قالوا بعد امر صغروا	فاعرضوا من التقاء الشبهتين
ما باهل من اناس رذل	اجمعوا للرد نور الاولين
يا ملا القوم اما تخافو الله من حكم الولي	قد رموني بالتجاء الابترين
ما لذنب كان منى في كتاب قبل ذا	دون ذكرى بضياء الاولين
بحبيب احمدى عربى	بكظيم القرشى الطيبين
خيرة الله من الخلق رسول الثقلين	فاطم الزهراء جدي وانا ابن الحرمين
وجهه قد عكست في طلعة	وانا الطلعة نور الوجهتين
انا سر المقنع في سر الجلال محجب	وانا النور في غيابت حكم العماء في الامرين
من له فيكم كتاب شبه آيات الجليل	قدرت ما فصلت من حكم رب العالمين
من له فيكم كتاب مثل آيات الكليم	احكمت ما سطرت من نور رب المشرقين
من له فيكم كتاب بالتاويل من حكم الجليل	من له بشاني وانا ابن السنيتين
من له فيكم كتاب كان في جنبه لا	بظهور كبطون كظلال نيرين
من له اسمي بسر السرفي السطرين مع	من له حرف بمثلي وانا ابن القريتين
من له فيكم دعاء مثل ما فصلته له	من له ذكر كذكرى في كتاب العالمين

يقرؤون الناس علم الحكم في لوح حفيظ
 هذه احدى صحيفة ثم هذه احدى
 انا ابن من صلى على العرش عدة
 أنا ابن مبايع العدل في البيعتين
 انا ابن منفرد الكون في لجة الاعلى
 انا العبد الزكي القرشي الابطحي
 ناطق الطور مجلي المبدئين
 كاشف الرمز منادي البيعتين
 حامل النور جلال النقطين
 منزل الماء على ارض جرز
 من له فخر بمثلي في كتاب مسترق
 ابن مجد قد رمانى عدة
 بعد ما احسنت كراق عليه
 و ابن حسن قد تجري ما تجروا عدة
 طلع الشمس وغاب القمرين
 طلع النجم وغاب الفرقدين
 ما قرئت الجمع في شان وانا ابن الاختين
 افي عندكم شيء يعادل بالخطبتين
 ويرفع حكمه من حكم او ادنى بقوسين
 وانا ابن من دعى وصلى على الارض بالقبلتين
 وانا ابن من نجى بجلاله في النشأتين
 طائف البيت مصلي الحجرتين
 باطن النور ظهور الخاتمين
 ساتر الستر بطون المصدرين
 رابع الركن بطون الحجلتين
 مرسل العدل مصلي الحرمين
 ذاك يكفي حين فخري وبعيانا بن المشهدين
 سهم بغى كوكوف الهاطلين
 عندى في حكم ربي وانا بن الحرمين
 بعد ما لايجلس الارض معي في المطلعين
 وانا الطالع بعد القمرين
 وانا الطالع بعد الفرقدين

قر الزوال وقرت الشمس	و انا القائم بعد القرتين
قمر قد طلعت بعد افول القمرين	و انا الطالع بعد شمس الاثنتين
طلعت شمس وقام محلها شمس	غربت شمس وقام محلها شمسين
ذهب قد اخذت من فضة	و انا الفضة بعد الذهبين
ذهب من ذهب في ذهب	و انا الفارق بين الذهبين
غربت شمس وكان افولها	في مطلع في مغرب في مشرقين
طلعت نجم وكان طلوعها	في مغرب من مغرب في المغربين
افلت شمس بعد ما طلعت شمس	غربت شمس بعد ما طلعت شمسين
ختمت بدء بعد ما طلعت بدء	و انا الطالع بعد البدئين
غربت ختم بعد ما ظهرت حكم	و انا الطالع بعد الختمين
حدثت بدع بعد ما اخترعت عدل	افلت فضل بعد ما طلع البدعين
نبتت غرس بعد ما احترقت بالنار	رفعت بعد ما احترقت و انا بن الغرستين
طلعه قد عكست في الماء بعد ما قرنت	و انا الطالع في الماء بعد افول العكستين
جلت مجلي طور بعد ما اندكت تجليه	فاحييت بعد ما قتلت و انا ابن القتلتين
نعم مؤمن نعم ناصر بعد منكر من بلاد الوليان	نعم من خوي نعم من قزوين قبل المنكرين
ثابتين خاضعين صابرين	حافظين قانعين خاشعين

ابن طهر بعد ميم الجفر ذل الليلتين
 بعد ما اثنى علي في كتابه مرتين
 ما لدفع ما لطرده ما لحكم للخلاف
 فتحت ما ختمت خطي الى ارض البعيد
 ويل عبد دخل الارض بعلم الاجلين
 من اي شيء عبد الله بلا علم اليقين
 فلا وربك لا مفر له دون الاختيار الكلمتين
 وكفى بذلك الاسم عبيد بعد الكتابين
 كتبت كتاب اللوح حين الذي كنت واحدا
 الغيري شهد الحق بلسان الله خير الثقلين
 من بمثلي كان فيكم صابرا بالاربعين
 رب احكم بين قومي بعد ظلم الاربعين
 هذا كتاب الله ينطق فينا اينما كنا
 يا قوم هذا شاني في كتاب الله ثم اقرؤا شئون انفسكم فهل من مبارز يبارزني بالآيات اللامعة فالحمد
 لله الذي لا يجيبني احد بسم الله وباللهم وعلی ولايتك والحمد لله رب العالمين.

قد تعدى و افترى مثل ثان الاولين
 وصف عدل ذكر حق من مداد الحمرتين
 قد كتبت ما سطرت بعد ذل الموقفين
 ما لذنب ما لقهر قبل ذا في المحضرين
 خرج الارض بعلم و يقين و كتاب و ورقين
 من أي شيء عبد الشيطان بعد الحجتين
 اول ايمان ثاني كفر او العكس بالعكستين
 ومن ينقض العهد بالرحمن لأحرقته في العالمين
 وكنت علاما حين اعترفت بالعدل بحق النييرين
 الغيري شرب دم الحسين بعد عدة خمس جرعتين
 ليس ذا يكفي و هذا ذكر بعد الاثنتين
 قبل رد المنكرين بعد جحد الحجتين
 هذين الآيتين و تم الامر بعد الحجتين

الباب الحادي والعشر

ص ٩٠

في تفسير ثلث أول دعاء

"اللهم عرفني نفسك فانك ان لم تعرفني نفسك لم اعرف نبيك"

هذا الدعاء وما جعل الله في معناه بما قد احاط علمه ظاهره كان عين باطنه و باطنه عين ظاهره ولا يعرف كلمات الله بما هو عليه وهي اهلها الا الله وكفى في معناه نفس ظهور الله في مقاماته وسبحان الله عما يصفون ولكن لما كان الناس ينظرون الى مقام التفصيل ارشح في كلمة الاولى من بعض قطرة هذا البحر ليكون الكل من الفائزين فاعلم ان للالف في مذهب اهل العصمة اطلاقات غير معدودة بل الى ما لانهاية بما لانهاية فمنها الف الانشائية وبها يصلح الكلمة معنى لا ينبغي لغيره ثم الابداعية ثم الاختراعية ثم الاحداثية ثم القدرية ثم القضائية ثم الامضائية ثم الاذنية ثم الكتابية ثم اللاهوتية ثم الجبروتية ثم القدوسية ثم السبوحية ثم الملكوتية ثم الملكية ثم الاسمائية ثم الصفاتية ثم المقامية ثم الانية ثم الحقية ثم البيانية ثم المعانية ثم الابوابية ثم الاركانية ثم العرشية ثم السماوية ثم النارية ثم الهوائية ثم المائية ثم الترابية ثم الحدودية ثم الشجرية ثم الانتقالية ثم

الغيبية ثم الظاهرية ثم الباطنية ثم القائمة ثم اللينية ثم المبسوطة ثم المكتوبة وما قدر الله وراء هذه الاسماء اسماء محدودية وكل الف من هذه العدة المعدودة اذا ضربتها في عوالم الثمانية تظهر اعداد معدودة ثم اذا ضربتها في ضربتها في نفسها بتلك الاسماء المكتوبة مع حفظ سلسلة

ص ٩١

الثمانية تظهر اعداد معدوده ثم اذا ضربتها في عدد الحروف يظهر اعداد غير محدودة والى ما لا نهاية وكذلك يصح كل ذلك الاسماء بعد الضرب لهذا الالف في الدعا وله في كل مقام معنى و دلالة لا يصح في غيره فاذا جعل احد معنى الف اللاهوتية في الملكية فكان مشركا بحكم الحديث: "ومن قال للنواة انها حصاة ثم دان بها فهو مشرك" ولذا لم ياذن الامام لاحد بجعل الاسماء للاشياء الا لمن علم مواقع امر وعرف مواضع البدع فانه يضع الاشياء باذن الله في امكنتها وكذلك الحكم لكل حرف من القرآن بل من الآفاق والانفس بمثل ما ارشحت عليك في حكم الالف وكان الله عليك شهيدا وكذلك الحكم في اللام والهاء والميم وكل الحروف من هذا الدعا ففكر ساعة في قدرة ربك تشاهد بركاته ونفحاته في نفسك وان الله سبحانه في كل آن يتجلى لك بك بمعرفة نفسه ما لا يعرفه سواه ولا يفقده احد من عباده وان لك في معرفة الله مقامين:

الاولى ان تعرف نفسه بوجودك بما تجلى لك بك وهي لا تعرف بالكيف ولا توصف بالالين ولا تنعت بالحد بل كان الله ولم يك معه شيء والآن بمثل ما كان وهو الحق بلا ذكر خلق سبحانه و تعالى عما يصفون والثانية ان تعرف نفسه بماهية نفسك وهي لا يمكن الا بالعجز والتقصير والنظر بالبذاء والقضاء وما يجري من الامضاء لأنه سبحانه قديم بحت وغني صرف لا يعرفه احد الا بالعجز عن معرفته وكل شئون الخلق صفة هذه المعرفة وان دعائك معرفة نفسك

ص ٩٢

اي نفسه الذي قد نسب الى ذاته تشريفا له بمثل قوله: (ويحدّركم الله نفسه) وقوله بيت الله وهذه النفس هي نفس النبي كما صرح الدعا بذلك ان عرفت ما عرفت في المقامين قد شهدت ما شهدت في الدعائين فكل شئون الازلية الحقية شان معرفة الاول وكل شئون العبودية الخلقية ثمرة معرفة

الثاني وانهما بحقيقتهما يرجع الى الياس و القطع والسد والمنع سبحانه وتعالى عما يصفون و اعلم بان معرفة الله لا تكمل الا بمعرفة نبيه بل الحقيقة ان المعروف في الابداع والموصوف في الاختراع هو مقام نبيه لانه على ما هو عليه لا يعرفه غيره ولا يوصفه سواه سبحانه وتعالى عما يشركون وان معرفة النبي [صلّى الله عليه وآله] لم تكمل الا بمعرفة وصيه لان كل المعارف في العباد ما كان الا من شعاع معرفة وصيه وان معرفة الحجة لم تكمل الا بمعرفة شيعة المتفرد في مقامه والقابل لتجلي ولايته والمرتضي لسره والحافظ لعلمه وان للدعاء فقرة رابعة مثل الثالثة فرض على القراء ان يقرئها حفظا لكلها عرفها من عرفها لم يشق ابدا و جهلها من جهلها ضل و غوى ولما كان الامر في هذا الدعا في قوس الصعود الفقرة الاولى ظاهر و الثانية باطن ظاهر و الثالثة باطن ثاني و الرابعة باطن باطن وكل مرتبة بالنسبة الى فوقها قشر حتى صح حكم النوم في كتاب الحجة

ص ٩٣

: "القشر بالقشر والشعر بالشعر" عرف الحكم من عرف الاشارات وراء سبعين الف حجاب من ظلمة دهماء و سبعين الف حجاب من ظلمة الصغرى وسبعين الف حجاب من ظلمة الكبرى وكل الحجبات ترفع من العبد بقراءة هذا الدعا بشرطه الموجودة وشروطه المفقودة وكان الله على كل شيء شهيدا و سبحانه الله عما يصفون والحمد لله رب العالمين.

الباب الثاني والعشر

في تفسير ثلث وسط الدعا

ان اعلم يا ايها الناظر ان تلك الكلمات بعضها هي لب كلمة الاولى "لا هي هو ولا هو غيرها" بل هو هي وهي هو التي جلت وعلت وطرزت وتلئلت وتلجلجت وسبحت وتحمدت وتكبرت و تهللت وتورقت وتقارنت وتفارقت وتحاكت وتعاكست وتنظقت وتشهقت وتلوح وتيممت و قالت لا اله الا الله رب العالمين جميعا

بسم الله الرحمن الرحيم

اشهدك اللهم يا الهي بما تشهد لنفسك قبل كل شيء لا اله الا انت وحدك لا شريك لك قد عرفت الكل معرفة نبيك محمد [صلّى الله عليه وآله] لمعرفة نفسك وجعلت كل ما نسب اليه بمثل ما نسبه الى نفسك لثلايفوت من شيء من تجلي ذاتيتك ولا يجيب شيء من ظهور كينونيتك فلك الحمد بعرفان نبيك شعشعانيا متلامعا متقدسا متلئلا بعلو نفسك على كل شيء وبعظم ذاتك الذي لا يدركه شيء ولا يساويه

شيء انت الذي تعرفت نفسك بنبيك لكل شيء بكل شيء حتى لا يجهلك شيء في شيء و لا يفقدك شيء في شيء و لا يحجب عنك من شيء في شيء فسبحانك سبحانك قد خلقت محمدا لنفسك قبل كل شيء و جعلته آية كينونيتك الازلية في كل شيء فيا نعم الرسول حبيبك الذي اصطفيته لنفسك و اجتبته لمحبتك و كرمته و لايتك و جعلته مقام نفسك في العرفان و الايقان بعد الاداء في الامضاء و قبل القضاء في البداء فلك العلو الاعلى و البهاء الاثنى و الثناء الاجلى بما تستحق به من وصف ذاتك لا سواك و بما انت اهله من تجلي كبريائك لا دونك ان قلت انت انت اعترفت حبيبك هو هو اذ كنت لم تزل لن تعرف بغيرك و لن توصف بسواك و ان قلت هو هو قد انقطع الواو بالهاء في تلقاء الجلال و اضمحل الهاء في نفس الجمال لظهور الثناء فسبحانك سبحانك باي صفة استدل على حبيبك و باي ذكر اذكره بين يديك حاش الظن فيه ان ايقنت في حبه او اعترفت بين يديك في عرفانه لان ما سواه مقطوع عنه بعلو ذاتيته و ممنوع من معرفته لجلال عظمته انت الاقرب له به و انا الابدع به اليه فسبحانك سبحانك انك لتعلم قد اتممت حجتى بعد الكتاب و الصحيفة لعبوديتي في حبيبك لئلا يقولوا احد في حقي دون ما قدرت لي و انك قد بينت من السن اوليائك حق المؤمن: "بانه لا يوصف" لئلا يصعب على احد من طلوع نورك الاذعان بقدرتك فسبحانك سبحانك انك لتعلم ما تحملت في محبتك فقد اجترح الناس في حقي بمثل ما افترى النصارى في نفسك

لا اله الا انت و اعتدى القریش في نبيك محمد رسولك صلواتك عليه و آله و حاربوا بنو امية بحججك اهل بيت حبيبك محمد [صلّى الله عليه وآله] اللهم انك خير عادل في الحكم و محمود في الفعل اشكوا حزني و بشي اليك فاحكم اللهم بيني و بين من كذبوني في حبك من اهل ارضك

في يوم القيمة وهذه الدنيا انك تقدر على ما تشاء كما تشاء ولا يتعاضمك شيء في السموات ولا في الارض وانك لعلی كل شيء قدير وبالاجابة قدير والحمد لله رب العالمين.

اقرأ هذا الدعاء في ايام الغيبه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي تجلى على الامضاء بالقضاء وعلى القضاء بالبداء وتظهر على السناء بالثناء وعلى السناء بالبهاء سبحانه وتعالى قد اقام العرش على الماء بالنور الحمراء وانزل الآيات على اللوح بالنور الصفراء وفتق الاجواء من عالم العماء بالنور الخضراء وخرق الهواء من عالم الاسماء بالنور البيضاء سبحانه و [تعالى] قد ابداع المبتدعات بلا مثال قبلها في الانشاء واخترع المخترعات بلا اشباه قبلها في الاحداث لم يزل هو كائن بمثل ما كان في ازل الآزال ولم يزل هو قادر بذاته بمثل ما هو عليه في عز الجلال والجمال وانه المنفرد بالانشاء ابداعا من ظهور الجلال والكمال تقدر ذاته عن مشابهة الابداع بذاته وتنزه مثاله عن مطالعة الانوار بمعارضتها وهو الازل الظاهر المتجلي بالابداع بحقيقتها وهو القائم المحيط على الاختراع بشئون حقايقها لم يزل هو القادر المنان من دون مشابهة ذكر الاتقان والاعيان ولم يزل هو كائن من دون معارض الاشياء من اشباه الجلال لم يزل هو المنفرد

ص ٩٦

بالبهاء من دون البهاء وهو الدائم من دون وصف ولا ثناء سبحانه وتعالى تقدر ذاته عن ذات ما سواه وتقدر جبروتيته عن مشاهدة الابصار بلا وجه اختيار ولا اعيان ولا اضمحلال ولا جمال سبحانه و [تعالى] عما يصفون اللهم انت الحي بلا مثال والملك القديم بلا اشباه تقدر ذاتيتك من اشباه الممكنات بحضرتها لانها معينة بالسد الطريق والمنع السبيل وتعال كينونيتك عن

الاعيان بكيونيتها لانها مشرقة عن وجه التعطيل و ضد التحويل يا الهي و ان لم اك قابلا لمشاهدة انوار بهائك و ملاحظة ايام لقائك ولكن الامر لما كان من بهاء صمدانيتك قد تحققت و من جمال ذاتية بهائك قد تذوتت ينسب اليك و ان الحكم لما كان من تلقاء جبروتيتك قد تذوتت فعكست الاشباه بالانتقال و الامثال بالامثال و انك على ما انت عليه لن تعرف بحقيقة ذاتك و لن تشار بصفة كيونيتك فانت المتفرد الازل لم تزل كنت بلا وصف الهوية و نعت الصمدانية و ان كل الاسماء مخترعة بحقيقتها من لاشيء العز بلا من شيء الذل لان جهة التفريق مثال بلا اشباه و ذوات بلا اعراض و جواهر بلا انتقال و صمدانية بلا اجمال فسبحانك انت الاقرب عن القرب بنفسه لنفسه و انت الاعز من العز لذاته بذاته و انت المتفرد بالتقديس اللاهوتية بجمال دون جمال يا محبوب انت الذي تعرفت بكل شيء و لا اعرف معروفا يعرف ذاتك و انت الذي

ص ٩٧

تجلت لكل شيء لا من شيء و لا اعرف معبودا من دونك اضمحلت الآثار عن مواقع الاسرار و دارت افلاك الانشاء في غياهب الانوار شهد الله انه لا اله الا هو عالم بذاته من دون ذكر معلوم تلقاء جماله و قادر بكيونيته من دون ذكر مقدور في مقابلة انوار بهائه و كان قويا بجبروتيته من دون ذكر قوة في تلقاء جمال صمدانيته انت الذي لن تعرف بنفسك لخلقك اذ المعروفيه شان الاقتران و الافتراق و انت الذي لن توصف بذاتك لعبادك اذ شان الوصفية حكم الفصل بعد الوصل لم تزل كنت بدوام عزة ازليتك من دون ذكر شيء و لانعت شيء و لاحكم شيء اذ انت لم تزل قد كنت على حالة الازل و الازل نفسك من دون ذكر الازل اذ انت لم تزل لن تقارن بوصف الأشياء و لاتشابه بهاء الإختراع و لالك وصف في شان الذاتيات و لا اسم في رتبة الجوهريات سبحانك سبحانك ان قلت انت انت هي كلمة لا يقابلها الا الاحداث و لا يساويها الا الامتناع و لا يعاكسها الا الانقطاع اذ انت لم تزل قد كنت بلا شان البيونية و لا الذاتية و لا الكيونية و لا البهائية و لا الاية و لا الصمدانية و

لا السبوحية ولا القدوسية بل انت لم تزل كنت بلا حكم الدوام ولا الازلية ولا حكم الثناء ولا
 الالهية ولا حكم الربوبية ولا ثناء اللاهوتية اذ انت لم تزل لم تقترن بجعل الاشياء ولا بالمد
 لهجات من الثناء ولا بالتعاكسات من الجمال والجلال سبحانك انت الذي لن تعرف ولن توصف
 ولن تحد ولن تحس

ص ٩٨

ولن تشاء ولن تبين ان قلت انت انت ما رقت الاشباه انيتك وان قلت لا لاشهدت الاشهاد
 وحدانيتك لم ادر باي صراط عبدتك وان كنت خائفا من ملاحظة عدلك شوقني رجائي في حقك
 وان كنت راجيا في مشابهة ابناء صمدانيتك لكنت هالكا بالاطمينان من بدائك وقهاريتك لم ادر
 باي سبيل عبدتك و باي طريق عرفتك ان كنت متوحدا في تلقاء جمالك تلهمني القهر في حكم
 الشرك وان كنت ساكنا في ملاحظة بهائك تحركني الاكوان بالاعيان باني لست مخلوقا بالامتنان
 بل كنت فردا في مقابلة الانوجاد و حاشا الظن بكرمك يا خالق البيان اسئلك بحق محمد وآل
 محمد ان تشرفني في كل شان بما انت عليه من الآلاء والثناء وان تلهمني في كل شان بما انت
 عليه من العزو والكبرياء واغفر لي ولابوي حيث تشاء بما تشاء ولمن اردت بما تشاء كما تشاء انك
 انت الله العزيز المنان لا يتعاطمك شيء في السموات ولا في الارض وانك على كل شيء قدير و
 الحمد لله رب العالمين.

الباب الثالث والعشر

في حكم ثلث آخر الدعا

قد عرفناك في كلمة الاول ما شهدناك في كلمة العدل وهذه الفقرة بكلها هي لب فقرة الثاني ولا ذكر في المعرفة الا في هذه الرتبة ولا يعرف الحجة الا بما وصفه رسول الله عليا: "بان لا يعرفه دون الله و نفسه" و الآن كان الامر كذلك و ان ترد تفصيل هذه الفقرة اقرء حديث النورانية من علي [عليه السلام] فانه يكفي في معرفة الحجة و لا معرفة في الوجود غيرها و سبحان الله عما يصفون.

و ان في ايام انشاء تلك الكلمات

ص ٩٩

اردت كتابا ثم رايت كتابا من رجل الذي سماه الله بعد اسم محمد جعفر و قد قسم في كتابه بدم الحسين [عليه السلام] بعد اني ما قصدت جوابه يوم نزوله لاني ما اطلع بمحارب القوم على اصطلاحهم ولكن الآن لما قد طلاطم بحر القضاء بالإمضاء اريد جوابه بما علمني الله سبحانه و لو لم ينفعه لانه قد اراد الجواب بمحارب الفلاسفة و اهل الجدال و اني ما قرئت عند احد تلك

المحارِب الخشنة ولكني على حد وسعي و ضري و عجزِي ما احب رد السائل و لو لم يسد فاقته و يجبر كسره بل اقول باذن الله بمثل هدية النملة لسليمان بل اقل ذلك و استغفر الله ربي عن التحديد بالكثير و لا حول الا به فاعلم يا ايها السائل لما كان ايام الحزن اجيبك وراء الحجابات عريانا ليحزن قلبك بمثل ما احزنتني في كتابك لانك ما اردت الا تجربتي فما كبر همك في تلقاء وجهي بينا انت انت و صرنا نحن نحن فباي حجة بين يدي الله اردت تجربتي اجيبك على القهر بالعدل ليكون آية لمن قبلك و من بعدك فيا اخي انصف بالحق فكيف يليق بمثلي ان ادعو الناس من شرق الارض و غربها قبل اكمال الحجة و اتمام النعمة فهذا العمل لا يصدر من ذي روح الا و قد علم بانه بنفسه يقاوم كل العباد او كان سفيها لا يعرف شيئا قل لي قبل ان يخلقك الله ربك قال لك الست بربك او بعد خلقك؟ لا شك انه بعد خلقك و كذلك الحكم في آيات قدرته فقبل ان يتم حجة محمد لم يامر باحد بالاعتراف بالحجة لنبوته

ص ١٠٠

مع ان الكل لو لم يعترفوا بنبوته لم يوحدوا و كذلك الحكم في حكم الولاية و نوابها فحين وجود الشيء قد خلق الله فيه آيات تصديق الحق و ظهوراتها فكيف تظن بمثلي قبل ان اتم حجة الله عليك كيف ادعوك بالاذعان و الايقان ان التجار لو لم يكن من عنده لدى احد ما لا لم يحوله باعطاء شيء فكيف تظن بي اقل من حكم التجار و انا اريد التصديق قبل ان ارسل عندك شيئا حاش الظن بي قد اتممت حجتي باربعة كتاب و عشرة صحيفة لاهل الوسوسة و الشك و لاهل البصيرة بآية واحدة التي قد شهد ناظرها بالفطرة المحضة من دون اخذ و لا فكر و لاهل التحقيق بنفسي من دون بينة لاني كنت صادقا في كلماتي من قبل و الآن قد ادعيت امرا كان وجوده ضرورية بديهية و اذا لم تشاهد خلافا كانت الدعوى ثابتة و الاصل خلافه و لقد اظهرت يقيني في ذلك الدعوى في المسجد الحرام برجل معروف كما فصلت في صحيفة الحرمين و ان ذلك فضل من لدي و الا ان الحجة لم يك

ناقصة حتى تحتاج بشيء سواها قد فصلت كل ما يحتاج الخلق في كتاب محكم حتى لا يكون لاحد في مسألة عليّ سيلا واني قد جعلت الحجة شيئا التي كل الآيات مضمحلة و لو لم نات بشيء من علامات التي اراد الخلق مني بالفرض ان رسول الله لو لم يات بكتابه الذي هو فرقان اذا طلب منه التورية والانجيل وما قبلهما من الصحف فرض عليه بان يات به

ص ١٠١

وان لم يات فليس بحجة على الكل ولكن لما كان كتابه مهيمنا على كل الكتب ان لم يات بغيره ليس لاحد عليه حجة انظر عندك بحر من اكسير الاحمر وجاء احد و يطلب منك مائة حجر وانت لم يكن عندك حتى مات به هل يقول احد انت عاجز ام لا ولا شك ان العاقل لم ينسب اليك العجز ولا الفقر وسافر معي الى ارض العلى ان كان احد يطلب من بقيه الله قول كلمة التوحيد مثل عيسى وانه يقول لا اله الا الله ولا شك ان تلك الكلمة ليس مثل كلمة عيسى بل جاء [عليه السلام] بكلمة كانت كلمة عيسى [عليه السلام] عندها معدومة وان الحجة لمن سئل بالغة مع انه [عليه السلام] لم يات بمثل كلمة عيسى ولا تحجبك الاشارات فيما اردت لك باني لو لم اطع بمحاريب القوم و لم نات بقواعدهم لم ينقص حجتي ولاعجز لي بذلك لاني قد اتيت باعظم من ذلك وهذا اعظم دليل بان الذي لم يقدر بالادنى قد جاء بالاعلى وليس ذلك في حق عبد ممكننا الا من شاء الله و انك لو فتحت هذا الباب "ان الحجة لا بد ان يات بكل شيء" يكذبك نفسك لان امامة ابراهيم الخليل لم يكن في الحجة بل فيه امامة هذه الامامة معدومة عندها وكذلك الحكم في امري قد جئت بعلم المعرفة بالله و اوليائه بعد ما لا اعلم من سبل القوم حرفا و ان كلمني لا اعلم محاريب القوم بمسامحة من الجلال والا بكل العلوم اعلم و دليلها كانت معرفتي بالله و نقطة كل العلوم في يدي و دليلها تلك الصحايف التي ملئت شرق الارض وغربها فاذا تلجلجت

ص ١٠٢

بتلجج تلك الكلمات فاعرف حكم ما سئلت من اجتماع الامر والنهي في شخص واحد بان الامر لم يزل امر وان النهي لم يزل نهى وان الحق لم يزل حق وان الباطل لم يزل باطل وان الشخص لم يزل واحد وان امر الله ابدى لم يتغير ونهى الله لم يتبدل وان في كل شان امر الله امر ونهى الله نهى انظر الى فرض صلوة الجمعة لم يزل تلك الصلوة فرض لاهلها وان امر الله الواقعي هو امر الله الظاهري وان القول بفرق تكليف الواقعي النفس الامري والظاهري التشريعي سفسطة لاهلها وهذه الصلوة لم تزل لاهلها فرض فاذا نزلت في غير اهلها نهى وكذلك الحكم في كل جزئي وكلي من الاصول والفروع في كل شان وفي كل حكم (ولو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافًا) فكلا ثم كلا وان بسط هذه المسئلة في كتب الاصول يرجع بما ذكرت لك اذا خرجوا اهلها من كلمات الوقوف بأرائهم واستكبارات اهوائهم ليشهدن حق الواقع في هذه المسئلة قولي في كتابك وكفى به لمن استبصر واهتدى الى الله سبيلا.

وانا ما اردت من دليل المجادلة على وحدة الواجب سبحانه فما كبر عصيانك و عظم تقصيرك ما عندي دليل لوحدة ولا عند احد من خلقه ومن ادعى الدليل له فقد افترى عليه لانه سبحانه لا يعرفه غيره ولا يدل بذاته سواه ان الدليل دليل لمن لا يدل بذاته لذاته من دون دلالة غيره وان الآيه آيه لمن يحكى بذاته لذاته من دون حكاية غيره فاستغفر الله ربك واقراء كتابه ولا يجادل في آيات الله

ص ١٠٣

الا الذين كفروا وانا اذا استغفر الله من قبلك عن مسئلتك انه جواد كريم. واما ما سئلت من محاريب اهل الرسوم فاني بعزة ربي ما اعلم منها حرفا وان سافرت الى ارضك ان اقرء عند اهلها معك و لاتزعم اني افرح في كتابك ولكني لا فرح بعد ما كتبت لك الا الحق فكيف اجيبك الى نقطة تلك المحاريب الخشنة وان الشمس قد انكشفت ان اردت ربما قريبا في اسمي وان اردت ثلثا فثلثا في اسمي ومن ورائها برزخ الى يوم يبعثون.

وان بمثل كتابك لدي كتب كثيرة ما احبت لاحد ولا اريد الا ما شاء الله بلغ سلامي الى من ارادني بحب رسول الله فاني احب لمن احبني ان يكون عنده بعضا من صحائف العدالة بكل كتاب الحسينية المفصلة على كتب القوم بشأن آيات القرآن فارغبوا في ثواب الله بماء الذهب واحسن خط جلي و ان في ذلك الكتاب فليتنافس المتنافسون ولا تقل في حقي كلمة البابية ولا تكن مثل الخوار مفتريا علي بعد عجزه وعجز ابناء جنسه في آية واحدة قل فات بآية واحدة ان كنت من الكاذبين ولا تخف في اعلاء كلمة الحق من ابناء الجنس في البشرية واني احد من تلامذة سيد المقدم بلغ معاشر شيعتنا ان لا يعتقدوا في حقي دون العبودية فاني بعزة الله لا اعلم من الغيب حرفا وما كان عندي علم كان ولا يكون ابدا فكيف اذا علمت ارضى بما جرى القضاء في حقي بذلي وظلم شيعتي عن يد الجبارين لاي شيء ما اخترت ارض المقدسة التي جمع خلق كثير لنصرتي لا وعزة ربي لا اعلم مما نزل

ص ١٠٤

بي حرفا واني عبد مؤمن بالله وآياته وكفى بذلك علي فخرا وكفى بالله شهيدا. وانا اذا ادعوك و من على الارض لدى المحاجة بتلك الكلمة ليسد السبيل من كل نفس عن المجادلة معي وهي اني الآن قد جعلت اربعة كتاب وعشره صحيفة موجودة حجتي من مولاي فمن اراد التقابل فرض عليه بان ياتي بكلها حتى الحرف بالحرف فاذا جاءت بكلها اقوم معه واقراء عليه شهرا او ما شئت آيات الله من لساني بديعة بدون فكلرو لا تأمل وانه ان اقرب مثلي حتى الشان بالشان فحينئذ اباهل به ليمحو الله صور السجين من عند الرجل ويحق الحق في شاني بصور العليين الا يا اهل الارض ان استطعتم بذلك الامر فمثالكم مثال افلاطون الحكيم والآخر فرض عليه بان يقر بعيسى و الا ففروا الى حجباتكم واجلسوا مع نساءكم ولا تفضحوا انفسكم فان اليوم لا يقدر ان يقوم معي احد ولمن اراد السؤال مني بالجدال فرض عليه اولا ان يظهر من عند نفسه ثلاثة اماراة واضحة الاولى ان لا يكون

من اهل تلك الآية: (و جحدوا بها واستيقنتها بانفسهم ظلما) الثاني ان لا يكون من اهل تلك الآية: (نشهد انك لرسول الله و الله يعلم انك لرسوله و الله يشهد ان المنافقين لكاذبون) الثالثه ان لا يكون من اهل تلك الآية: (يخادعون الله و الذين آمنوا و ما يخدعون الا انفسهم و ما يشعرون) فاذا حلف لا اعتقد بحلفه مثل قوله تعالى حكاية عن الذين قالوا و الله: (ان اردنا الا الحسنى) و نزل الله في حقهم: (و اولئك هم الكاذبون)

ص ١٠٥

و ان لم يقدر باتيان تلك الامارات لا يحل عليه السؤال فمن اليوم يقدر باتيان تلك الامارات بذلك لا و الله قد سددت بعد تلك الحجتين بيني و بين الكل حرف السؤال بالسد الاكبر من زبر الحديد فوري ان هذا لسد ياجوج و ماجوج هذه الامة اعظم من سد ذي القرنين و كفى بالله و بمن فيه بعض روح الايمان شهيدا الا من يقدر بعد تلك الحجتين بالسؤال فانا حي مجيب فاسئلوا ما شئتم فان الله ربي حين اضطر بشيء يلهمني و انه لا اله الا هو لغني قدير .

يا ايها الملا لا تعجبوا من حكمي فان اول مؤمن بآيات الله بفضل الله و منه اولى من الناس و انه يكفي من قبلي لمن لا يجد نفسي في الامر و لو كان مثله في العباد بالعلم لكثير ولكن الله قد اجيبه لسبقته فسوف يرفع الله المانع و انا بنفسي ادرس انشاء الله باصحابي فسبحانك اللهم يا الهي قرب ايام لقائك في حق عبادك فاني مؤمن بك و تائب اليك و اقول انت حسبي لا اله الا انت سبحانك اني كنت من الظالمين و الحمد لله رب العالمين .

و لو اني في هذه الفقرة الشريفة من الدعا فررت عن التبيان لجواب العيان الى رجال البيان ولكن الامر لا يختلف كل الشؤون يكون تفسير تلك الفقرة و كل البطون رشح من هذه الطمطم العلية انظر الي فانظر علي من بواطن التورية فانها احرف الحجية في الظهور و تمام العمل في البطون لا اله الا

الله روي عن امير المؤمنين انه قال: "اخترت من التوراة اثني عشر آية فنقلتها الى العربية وانا انظر اليها في كل يوم ثلاث مرات: الاولى: يابن آدم لاتخافن سلطانا مادام سلطاني عليك

ص ١٠٦

باق وسلطاني عليك باق ابدا الثاني: لاتخافن فوت الرزق مادام خزانتي مملوءة وخزانتي مملوءة ابدا الثالثه: يابن آدم لا تانس باحد ما وجدتني ومتى اردتني وجدتني بارا قريبا الرابعه: يابن آدم اني احبك فانت ايضا احبني الخامسه: يابن آدم لاتامن من قهري حتى تجوز الصراط السادسه: يابن آدم خلقت الاشياء كلها لاجلك وخلقتك لاجلي وانت تفرمني السابعه: يابن آدم خلقتك من تراب ثم من نطفة ثم من علقه ولم اعني بخلقك اعيني رغي فاسوقه اليك الثامنه: يابن آدم اتغضب علي من اجل نفسك ولا تغضب علي نفسك لاجلي التاسعه: يابن آدم عليك فريضتي و علي رزقك فان خالفتني في فريضتي فاني لاخالفك في رزقك العاشره: يابن آدم كل يريدك لاجله وانا اريدك لاجلك فلا تفرمني الحاديه العشر: يابن آدم لاتطالبني برزق غد الا اطالبك بعمل غدا الثانيه العشر: يابن آدم ان رضيت بما قسمت لك ارحت قلبك وبدنك وانت محمود وان لم ترض بما قسمت لك سلطت عليك الدنيا تركض فيها كركض الوحش في البرية ولاتنال الا ما قدرت لك وانت مذموم" سبحان الله وتعالى عما يصفون و سلام على المرسلين والحمد لله رب العالمين.

الباب الرابع والعشر

في حكم البرائة من اهل الكفر والعناد

فيا ايها الناظر فانظر باليقين ودع سبيل التدقيق ورق الاشارات في التحقيق والتق ما في يمينك و
الشمائل من سبحات الدقايق فان الاكوار قد كورت و الادوار قد دورت و المشية قد طرزت و الارادة
قد ذوتت و القدر قد فصلت و القضاء قد اقضت و الامضاء قد امضى و الاجل قد كتبت و الكتاب

ص ١٠٧

قد سطرت فانا لله لا يصح المعرفة الا باركان اربعة قل بعد تلك الكلمات من الدعاء: "اللهم عرفني
باب حجتك فانك ان لم تعرفني باب حجتك ضللت عن ديني" سبحان الله والحمد لله ولا اله الا
الله والله اكبر قد ظهر الاسم المكنون بطراز مستور على افق الظهور بنور الغيوب الا يا ايها الملا فاحفظوا
امر الله فان الاول لا يصلح الا بالآخر ول تقطعوا عما امر الله ان يوصل به فاني عبد الله معترف بذنبي
بين يدي الله وشاكر بنعمائه التي قد اختصني الله بها دون احد من العالمين فاعرفوا امر الله جهرة فان
المعرفة لا يصح الا بالبرائة من اعداء الله و من شك في حكم البرائة من اعداء الله فهو عدو بئس
للظالمين بدلا اللهم اني اشهدك باني بريء من عمل الرابع قبل الاول و من الثاني قبل الثالث و من
نسب اليّ ويُردّ كلماتي فاحكم اللهم بيننا وبينهم بالحق و انت خير الفاصلين اللهم انك لتعلم ان
من ركن معرفة باوليائك هي كانت معرفة شيعتهم اللهم صل وسلم على الاقرب بالاقرب و على
الابعد بالاقرب انك مستوي على عرش العطاء فانصر اللهم من نصرهم و اخذل اللهم من خذلهم و
انت الكافي في حقهم سبحانك و تعاليت عما يصفون.

ولما كان الدهر انزلني وان الناس ينظرون الى المعروف بالذكر اذكر في ذلك الباب شهداء لحقي في ذلك الامر فالاول منهم احمد الاحسائي رحمة الله عليه حيث قد سلم علي في حياته في سبيل الحج برجل تاجر من اهل اصفهان المعروف بجرفادقاني حيث قد اخبرني

ص ١٠٨

رجل من الاذكياء بعد ما كتب في اشارات كلامه و الثاني منهم كاظم و انه لو كان ميت ولكن حي عند ربه قد كتب في شرح القصيدة و غيره ذكر ذلك الامر وكفى به لمن استظهر و اهتدى دليلا و الثالث و الرابع شاهدان بتصديق علمي و انهما معروفان بالعلم حيث قد كتب الشيخ و السيد في حقهما حكم الثناء و الاجتهاد و بالحقيقة انهما عضدان لهذا الفئة وكفى بشهادتهما في حقي على ذلك الامر شهيدا و سبحان الله ربّ العرش عما يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله ربّ العالمين.

قال رحمه الله في شرح القصيدة في اول خطبته: "بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي طرز ديباج الكينونية بسر البينونية بطراز النقطة البارز عنها الهاء بالالف بلا اشباع و لا انشقاق و دارت باركانها على نفسها فبرزت ديباجة عنوان الازل فلاح عنها الطراز الاول باستنطاق الكاف بايتلاف و وفاق و تثنت فتكعبت و تدوت فتم بها نظم الكلمة التي هي الاصل في اشتقاق فهي اثنتان فعززنا بثالث ثلاثة الاصل و اربعة الفرع فنسبت فكان مطلع قصائد ديوان الكون بظهور لا اله الا الله عند الانشاء و الاستنطاق فانظمت و انتشرت و اختلفت و ائتلفت و اجتمعت و تفرقت و اجملت و تفصلت فملات بها الآفاق" و فيه في غير موضع امثال تلك الاشارات كثيرة كما عند ذكر: "قبة بلصيال" و غيره كقوله رحمة الله عليه عند شرح "قد سبحوا" الى آخر اشعار الى قوله رحمه الله

ص ١٠٩

"دقيقة انيقة مخفية الا عن العارفين الكاملين مطوية الا عن صدور المؤمنين" وهي ان القوم حملة السرو والحجاب و الاعلام لما وصوا الى باب، باب ذلك الجناب سبحوا اشارة الى ما قال علي بن محمد الهادي العسكري: "اذا صرت بالباب فقف و اشهد الشهادتين فان باب الله لا يعرف الا بذكر الله عنده فان ذكر الله عنده فهو الباب والدليل والجناب والسبيل وان لم يذكر الله ولا اسمه ولا صفة عنده فليس ذلك الباب باب الله ولا ذلك الجناب جنابه وفيه في آخره والبلبل المغرد على هذا الغصن هو الروح الملكوتية اللاهوتية الآية الكبرى اللسان القائل اني انا الله فلم يزل يغرد بلحن لا كيف له ولا اشارة بقوله تعالى: (قل هو الله احد الله الصمد لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد) وعلى الغصن الاول حامل الاسم الاعظم الاعظم والذكر الاجل الاعلى فيغرد بالذكر الجلي الذي هو الخفي الذي هو الاخفي بلا كيف ولا اشارة يا هويا من هو الا هو" والى هنا نختم الكلام ليكون ختامه مسكا

اما شهادة الشهادتين فهذه صورتها

صورة كلمات ملا عبد الخالق ايده الله تعالى: "هو الله سبحانه السلام على ذكر الله الافخم للعرب و العجم ورحمة الله وبركاته: الحمد لله الذي فتح لباب الحطة بابا وجعله رفيعا منيعا والشكر لله الذي وضع لذكره الاعظم ذكرا ونصبه تاما سويا الصلوه والسلام على اول نوره نور الله فصيره سراجا منيرا ثم الصلوه والسلام على آله

ص ١١٠

الذينهم آل الله حقا حقيقا ونهب هذا بأي لسان اشكر الله لتشرفي بخدمتك زمانا طويلا و بي بيان اعتذر اليك من غفلي بحالك و احزنا كثيرا و باي خطاب اثني على الله حيث كتبت لي عبدا مطيعا فهنيئا لي ثم هنيئا بان اراني عين الله حول الباب مقيما فيا حبذا ثم حبذا بوعد لسان الله جنة العدن

حتما مقضيا فيا ربي و الهي اسئلك الوصول الى خدمة سيدي و مولاي سريعا قريبا و احشرنى في زمرة اعوانه و انصاره و اصحابه خالصا صفيا بحق الذكر الاعظم الذي جعله الله لنا شمسا مضيئا"

صورة ما كتبه ملا محمد علي القزويني البرغاني ايده الله تعالى:

بسم الله الرحمن الرحيم

"السلام من السلام و بالسلام الى السلام يعود السلام لا اله الا هو المعبود كل البرية اليه يرجعون ثم السلام من حضرة الابداع الذكر القديم لاهل الاسلام و التسليم اجمعين و له الحمد لا اله الا هو حيث عرفنا بهم حكم الابداع بالاختراع و جعلنا من الذاكرين و له المنة لانعامه علينا بفتح المجرة لنزول الرحمة منهم لو لم تكن من المؤمنين لان الرب عزوجل : (لا يغير ما بقوم حتى يغيروا ما بانفسهم) و ما يفعل بعذابنا لو كنا بانعمه من الشاكرين اللهم [اجعلنا] من المقربين بتوحيدك لا اله الا هو و الخاشعين لآياتك و للرحمن عابدين و له ساجدين كما امرت بالسجود و اهل العليين اطاعوك و خلق السجين من امرك اعرضوا و عادوك و لك الشكريا مشكور قد هممتنا بمعرفة الشجرة و نارها و دهن المتعصر منها و حصول المصباح و امر الزجاجة و تمام الكلمة بدوران النقطة و جعلتنا من المسلمين

ص ١١١

و بعد قد بلغنا الرسول ما كان مامورا و سمعنا امره و قد كنا لالواحه من الناظرين و قد اكرمنا الله عزوجل عن ملاحظة الواح معرفة اركان التوحيد و تبين الرشد من الغي و انا انشاء الله لامره من المطيعين و مما اشتبه علينا من المتشابهات مسلما لامر ذكره العلي العظيم من المسلمين لعل الله انشاء الله تعالى يلهمنا معرفة سره بعد حين او قبل حين و نرجوا من الرب العلي الكبير ان يقرب الفرج للمستضعفين بحق آل الله عليه و حقه على آل الله اجمعين فالصلاة و السلام من الرب تعالى على قسبة الياقوت الاربعة عشر من المعصومين و بعدهم على فقراء شيعتهم من المسلمين و محبيهم المحبين المنتظرين

و لسائر الافئدة التي تهوى اليهم من المذروئين و المبروئين اللهم صل على محمد و آل محمد و صلى الله عليه و آله و عجل فرجهم بحقهم يا كريم "انتهى

(اين توقيع از سايت www.oceanoflights.org دانلود و با سه نسخه جلد سبز ٦٠ و پرينستون تصحيح و نواقص آن بر طرف شد)

رساله سلوك (حق الايجاد في رتبة الانوجاد)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي تعالى بذاتية ذاتيته عن وصف المجردات و كنهها و الحمد لله الذي تقدس بكيونة كينونيته عن نعت الماديات و حقايقها و الحمد لله الذي تعظم بنفسانية نفسانيته عن ذكر الموجودات و ما يمكن في ربتها و الحمد لله الذي تفرد بانية انيته عن عرفان الممكنات و ما يدع في شانها و الحمد لله الذي تلجلجت متلجلجات

ص ١١٢

في قصبات اجمة اللاهوت بآيات قدرته في مثالها و الحمد لله الذي تدوت المتدوات في قصبات اجمة الجبروت بدلالات مشيته (مثليه) في مظاهرها و الحمد لله الذي تثلثت المتثلثات في الظلمه و غياهب آيات الملك و الملكوت بمقامات ارادته و ظهورها و الحمد لله الذي تفردت المتفردات في كينونيات اهل الناسوت بعلامات عظمتة في مثال متجليها و الحمد لله الذي تجرست المتجرسات في قطعات الواع الياقوت بظهورات ما لاح و اشرق من حقيقه ذاتها الى افق مقامها و ان بها طلعت حضرة الطلعات في تجليات هياكل اهل الناسوت ليأخذ الكل حظه من شئون ظهور

متجليّه ويبلغ الى مقام ينطق كله عن ظهور شمس ازليّة لا اله الا الله ربّ العرش سبحانه وتعالى
عمّا يصفون.

اللّهم اننى انا فى ذلك الموقف مقامى هذا اعترف بانك انت الله ربّ السّموات والارض وما
بينهما لم تزل كنت بلا وجود شيء ولا تزال انك كائن بمثل ما كنت فى ازل الآزال لن يعرفك
احد دون نفسك ولن يوصفك احدٌ دون ذاتك وان كلّ الاسماء والصفّات مقطّعة عن طلعة
حضرتك بعظمة كينونيّتك وممتنعه عن ذاتية نفسانيّتك لعزة انيتك وانا ذا من نفسى وكلّ ما
احاط علمك اوحدك بما انت عليه واثنى نفسك بما انت اهله ولولا يقدر بذلك احد من
خالقك ولكن انت تجزى الكلّ بعلمك سبحانه وتعالى و اشهدك فى مقام محمّد وآل الله
تجليّات صمدانيّتك و ظهورات سلطنتك و شئون ربوبيّتك و دلالات ازليّتك و مقامات
رحمانيّتك و علامات الوهيتك و آيات كبريائيّتك بما انت قد خلقتهم بحقيقة الابداعية و بحمد
الاختراعية و بما انت

ص ١١٣

عليه من الامدادات و التّجليّات و النفحات و البركات فى علمك و قدرتك و اسئلك ان تصلّى
عليهم فى كلّ شان بما انت عليه من الشّان و القدرة و يبقى الشّان و العظمه ثم بعد ذلك اشهد لكلّ
حقّ بما انت تحبّ و ترضى و لكلّ باطل بما انت تسخط و تنهى و اننى انا لا املك شيئاً الا ما
انت تملكنى بفضلك فاملكنى يا مالک الملک فواداً بارداً و قلباً ساكناً و روحاً صاعداً و نفساً راضيه
مرضيه الّتى و عوت المؤمنين فى كتابك حيث قلت و قولك الحقّ يا ايّها النّفس المطمئنّة ارجعى
الى ربّك راضيه مرضيه فادخلى فى عبادى و ادخلى جنتى .

و بعد يا ايّها الطّالب حطّ الفواد و الرّاضى باخوة الجواد و السّائل عن حقّ الایجاد فى رتبة الانوجاد
بانّ ما اريد ان ارشحناك فى قلم المداد على ذلك اللّوح السّداد هو شأن الانقياد لربّ العباد فانظر

باليقين ثم اطلع كتاب طلعة المستجلية في علم اليقين فان اسنى الدرجات في افق المبين هو الورود على حق اليقين بعين اليقين و لما اكدت في ذكر الجواب بحق الثواب و حكم العقاب و نور الانجذاب بمحاريب اهل اللسان فاشهد في علم نقطة الثواب و حكم فصل الخطاب في كل شأن بان اسنى الدرجات و اعلى مقامات الخطاب هو مقام توجه العبد بمولاه و ان الله لم يزل متجلى لك بك و انت في كل حين تحتاج بمدد ربك بمثل احتياجك في بدء وجودك حيث قد خلقك و لم تك شيئاً كانتك في كل آن خلق الاوّل لما خلق الله مراتب الثواب بمراتب تجلياته اذكر لك
ص ١١٤

اشارات قدسيّة شعشانية من مراتب الجلال ليجذبك الى ساحة القرب و الجمال و يبلغك بشان لا ترى في الوجود الا طلعة حضرت محبوبك و لا ترى الخلق الا كيوم لم يك منهم احد مذكورا و يويدك بحال وصفه على في دعائه حيث قال و قوله الحق حتى تكون اعمالى و اورادى كلها ورداً واحداً و حالى في خدمتك سرمداً فوربك لو تجد لذة ذلك المقام لن تغفل عنه و لو يقطعك احد ارباً ارباً لان العبد اذ قال لا اله الا الله يجد لذة ظهور الصمدانية و يتنور بنور طلوع شمس الوجدانية و يستعلى على كل الممكنات بطلعة حضرة متجليه من حضيض قدس الرحمانية و يشاهد في ذلك الحين كل ما وقع عليه اسم شىء في خزائن امره و ينظر الى اهل الجنان و الآئها و يشهد على اهل النيران و دركاتها و ينادى باذن ربه في هيكل جوهريته بندا ربه حيث قال عز ذكره لمن الملك اليوم و هو يقول لله الواحد القهار و انت لا تعظم لله ذكر الملك فان ذكر الملك عند الله كمثل ذرة تراب في الارض و اشهد بقوله لمن الذرة اليوم قل لله الواحد القهار لان كل شأن هو يوم القيمة عند الله و عند الذين يرون الفردوس في الحياة الدنيا و انت ان تصف بصرك و تल्पف نظرك لتشهد بان الميزان في نفسك و ان الجنة قد ازلفت من يمينك و ان النار قد سعرت من شمالك و ان حورالعين في حجرات الرضوان قد استقرن على سرائهن و ان انيات

المشركين يعذبون في مقامهن و انت يا ايها الناظر لو تفكر اقل من لمحة العين لتشهد في عينك كل ما خلق الله في العليين حتى الذرة في طين قبر كاظم قدس الله تربته ثم على الشمائل كل ما خلق الله في السجين حتى وهم الشرك و انه شرك في كتاب الله و انك لو شئت بخير ففي الحين يجزيك الله ربك في نفسك و ان في الحياة الآخرة تظهر ثمر ما اعطاك الله في الحين لان الله عالم قدير و سريع في الحساب و لا يتعاضمه شيء في السماوات و لا في الارض و لا يوتخر جزاء عبد لعلو غناؤه و عظم قدرته و كذلك حكم في الشرفان خطر ببالك في حق بانه هو ليس هو ففي الحين فينتقم الله عنك و تعذبك في نفسك و ان النار في الدار الآخرة هي ثمرة ذلك الشرك لان الله لهو الغيور المقتدر و لكن ان تبت يبدل الله سيئاتك بحسنات من فضله لانك في كل حين خلق جديد فان اخلصت فتكون خالصاً و ان اذنت فتكون مذنباً و كفاك في السلوك الى سبيل المحبوب تلك الكلمة من عنده و لا حول و لا قوة الا بالله كن لله و لخلقه بمثل ما كان الله لنفسه و لخلقه فكما ان الله خلقك لا من شيء فانت فاعبده خالصاً مخلصاً لوجه بدون طلب الثواب و الخوف من العقاب و كذلك في كل الشؤون و الدلالات و انت ان فتحت على قبلك ذلك الباب لتخلق باخلاق الرحمن و ان ظلموك الكل انت تعفوا عنهم و تحسن اليهم كما ان الذين كفروا بالله انه سبحانه يرزقهم بفضله و كذلك انت فابسط

القاعدة في كل الدلالات و العلامات و اشهد بان في خزائن الله كل شيء موجود و انه سبحانه لم يقبل من احد هدية كانت في خزائن جبروتيته و انت فاهد الى الله ما لم يك عنده و في خزائن عزته و هو العجز و شؤناته و انه به يقبل الله عمل كل شيء و ان ذلك اعظم الهدايا في دين الله اليه و انه سبحانه لما لم يك عنده فقري حب الفقر بمثل ما انت لم يك عندك جواهر او اكسير و تحب ذلك

متى وجدته وكذلك انت تعرف كلّ شئونات العبوديّة فى تلقاء حضرة الربوبية و جلال الصمدانيّة و جمال الرّحمانيّة و كبرياء الازليّة لانّ يعلم ذلك السبيل تشاهد فى تلك الظلمات الصّماء الدّهماء العمياء الطخياء الصيلم المظلم الجهنام آيات السنّاء و علامات البهّاء و مقامات السنّاء و دلالات الاسماء و شئونات القضاء و ظهورات البدّاء و تجلّيات الامضاء و كلّ ما يمكن فى الانشاء فسبحان الله لو تعلم بعلم الحقيقة انّيتك فى رتبة ظهورك لتعمل فى سبيل الله بمثل ما يفعل الله بعباده فى رتبة قيوميّته و تشاهد حكم البدّاء فى نفسك مثل القضاء فانّ العبد لم يرتق الى معراج الحقيقة الاّ بمشاهدة البدّاء فى كلّ شئوناته حتّى لو عمل بكلّ خير يخاف من ربّه بانّ الله يبدله اذا شاء بما شاء و ارضى فى كل حين بقضاء ربّك فى نفسك ثمّ علانيتك و حد الرّضاء هو ان ترضى بالذلّ بمثل العزّ و بالفقر بمثل الغناء و بالمشقّة بمثل الرّاحة و بالحزن بمثل السرور فى شئونات

ص ١١٧

نفسك و ما قدر الله لك و انّ كلّ علم الاخلاق يجرى من عين هذا الماء الحيوان لانّ لك مقامات ما لانهاية لها بما لانهاية لها و فرض عليك اذا اردت الله ربّك ان تكون راضياً فى كل مقاماتك و شئوناتك و انا اذا اشرق عليك من نور شمس الرّضاء ما يغنيك فى سبيل الله عن غيره و هو انّ لك فى حاله رضاً مع الله فى لجه الاحدية بانه لو يتجلّى لك بك فى كل شأن بشأنه لترضى او بشأنك لترضى فان يجعلك فى مقام الفواد بظهور عنصر النار فى اسمه القابض لترضى بمثل عنصر التراب فى اسمه المميت وكذلك فى الهواء فى اسمه الحىّ بمثل الماء فى اسمه المحيى ثمّ فى مقامات العقل بان يجعل لمن عبده نار جهنّم كلّه و لمن اطاعه الاء الجنان كلّها فرض على العبد بان يعبده و يرضى بالنار مع ما كان الامر دون ذلك و كذلك فى كلّ شئونات رتبة الفعل حيث يعرف الناظر بنور ربه ثمّ لك فى مقام رضاء فى احكام محمّد رسول الله بان ترضى منه فى كلّ ما فعل فى الدين و امر به و نهى عنه و ان يخطر ببالك فى حكم دون ما امر الناس فى الكتاب به فكنّت فى مقام

الاخلاق ناقصاً عن رتبة اهل الميثاق كما ذهب محى الدين اجلّ الله في نغمه في فصوصه التي هي ثلاث مائه وستين كتاباً حيث قال بانى وجدت في الدين ثقبات وسترتها وانّ منها ما قال محمد رسول الله صلى الله عليه وآله سبحانه الله لانّ عليه حق بان يقول سبحانهى وعذبه الله بما افترى في

ص ١١٨

الدين وما عرج محمد رسول الله الى السماء الا وقد اكمل الدين كلّه وانّ ما ذهب في حكم سبحانه الله كفر محض في مذهب آل الله وانه لما ذهب الى حكم وحدة الوجود فلا مفر له الا بان يقول بتلك الانبياء العرضيات التي هي جوهريات دركات اهل النار وان اكثر الحكماء ليعذبون في النار بما اعتقدوا في معرفة الله ما لا نزل الله في القران واننى انا بحكم ما فصلت في نسخة الفين في تفسير الهاء ليبتل كلّ شبهات الحكماء لو انصفوا بين يدى الله وانت لو تحمل ذلك الكتاب فهو انفع للموحدين ممّا يطلع الشمس عليها واذا تلجلجت بتلجلج رضاء الله ثمّ تثلثت بتألو رضاء رسول الله فاعرف كلّ المقامات بمثل ما اشرقناك من نور شمس الجلال في رتبة الانسان فرض حكم الرضا بان ترضى من اخيك في دين الله بمثل ما ترضى من الذين لا يعصون الله وهم معصومون مطهرون و تحبّ له كلّ ما لا تحبّ لهم فانّ حقّ الايمان للمؤمن مشتقّ من حقّ الله ومن اضاع حقّ اخيه المؤمن (فكائه-فكانما) اضاع حقّ الله ولك بعد حقّ الاخوان في الدين فرض بان ترضى من والديك وان ظلماك ولا تقل لاحدهما اف ولا تنهرهما وتطعهما فيما اراد قبل يسئلا عنك وان طاعتهما كان احبّ لددى من الثلج في صدرك في يوم الحر ولو ان احدهما يسخطك في شىء فانت في مقابلة سخطه فاطهر رضاك عنه من سخطه حتى لا يقع بقلبه قدر خردل حزن منك وان امرهما لو لم يكن في معصية

ص ١١٩

الرّب لا كبر عند الله من كلّ الحسنات وارضيهما عن نفسك فانّ رضائهما هو رضا الرّب جلّ سبحانه ولك حقّ في سرّك بان ترضى من علانيتك وكذلك الحكم بالعكس بانّ لو اراد سرّك صلوة الليل وانّ علانيتك لم تظر ارادته فلست باهل الرضاء عنه وكذلك لو اردت علانيتك بشيء من آلاء الطيبة في الحياة الدنيا وانّ سرّك يمنعها فلست في كتاب الله من الرّاضين بقضائه وان اليوم كلّ الرضا يثبت لمن يرضى بوجود الآيات من عند الله بدون بينه من غيرها و لو لا تخلق باخلاق الروحانية في الرضا في كل العوالم وانّ هنالك تقول لم يرض قلبي بالآيات من دون رويه شيء من خوارق العادات فيبطل كلّ رضائه في كتاب الله ولم ينفعه كلّ شئونات رضائه لانّ في ذلك المقام قد اراد بان يختار لنفسه او للناس ما لا اراد الله باظهاره ذلك لمن اراد ان يشاهد طلعة حضرت الرب و الفردوس راى العين بان يرضى في تلك الايام بتلك الحجّة من عند الله كما فرض الله في القرآن بانّ آية واحده من عنده يثبت الحقّ ويبطل الباطل ولو كره الكافرون كما اشار الله في دعوة هارون وموسى الى فرعون وملائته قد جئنا بآية من ربّك والسّلام على من اتبع الهدى في سبيل الله ولا شك بان بآيه واحده يثبت الحجّه ويكفى من اتبع الهدى في سبيل الله ولا يريد ان يضلّ ولا يشقى .

فيا ايّها الانسان ايقن باليقين كاتك في علم اليقين بطلعة حقّ اليقين في نفس عين اليقين بانّ اليوم كلّ الثواب لمن اثبت للناس تلك الآيات من كتاب الله ويبطل عمل الذين ينكرونها وانّ كلّ (١٢٠) العقاب هو من اغفل نفسه بان لا يشاهد عجز نفسه ولا عجز الناس كلهم اجمعين ولا يثبت الحق بتلك الآيات ولا يبطل الباطل بتلك البيّنات في بحبوحة الانس في ذروه مقامات الفردوس واعلى مكفهرات الافريدوس ان لك الذات في عرفان الذات يدور في حول ان الذات هو الذات ومدوت الذوات لا من ذات وان ذاتيه مقطعه الذاتيات عن ذكر الذات في ذوات وكل الصفات في عرفان الذات يدور في حول ان الصفات صفه الموصوف وان الذات لن توصف بالوصف بشهاده

الوصف بانها غير الموصوف بان لا وجود للصفه فى رتبه ذاته و ذلك فى مقام عرفانك لله و صفاته
وكذلك انت تعرف كل المقامات الموجودات بان لكل ذات وصفه و ان الذات لعرفان ظهور الذات
فى الذات بانك تعرف ذاتك من حيث انه هو آيه لربك و مرات لظهور طلعه حضره متجليك
الذى تجلى لذاتك بذاتك لك بك بظهور طلعته فيك من دون كيف و لا اين و ان الصفات هى
لعرفان مراتب الفعل فى عالم الغيب و الشهاده و شئوناته و ظهوراته و دلالاته و علاماته و مقاماته و
آياته و كينونياته و ذاتياته و نفسانياته التى هى احدى عشر رتبه فى مقام البيان و يرجع كلها فى مقام
العرفان بطلعه بحت و حضره بات فى تلقاء ظهور الذات بالذات للذات و انت يا ايها الناظر الى
طلعه الاسما و الصفات خذ من حكم ذلك الاكسير الابيض علم الاخلاق مع الله بان لا يصفه و
لا تشير اليه و لا تحتجب عنه و لا ترفع عن بصرك فضله و لاتنس بلائه و عدله و لاتسريح الا بقربه و
لاتلد الا بذكره و لاتفرح الا برضائه و لاتحزن الا بسخطه و لاترى كل الموجودات فى مقام امره و
نهيه الا كقبل وجودهم معدوم الصرف و مفقود البحت حتى لا يويدك وجود الكل فى طاعه ربك
و لا يردك وجود الكل فى نهيه بل تعبده فى كل شان كانه هو هو و ليس معه غيره و لا يخلق غيرك
فى الابداع و استغفر الله ربك فى كل شان فان كل لديك مع غيره من الاء الدنيا و المقامات الآخره
عنده شرك و ايقن باستحقاق نفسك فى كل شان بانه لا يعذبك بعذاب الذى يمكن فى قدرته
بدوام ازليته ذاته جزاء ذكره من عملك لكنت مستحقا بذلك و انه هو محمود فى فعله و مطاع فى
حكمه و لاتغفل من واردات السرفانها تنزل من شجره الامر و كما ان ما ينزل على علانيتك هو من
قضاء الله فكذلك شئونات شرك و مقامات روحك و لبك و نفسك و ان الله قد خلق فيك كل ما
خلق فى الابداع باشباهه لئلا يحجب عنك فيض شى و ان الله قد خلق كليات ظهوراته فيك و
جعل محله فواد ربه يعرف العبد حق اليجاد و يوصف خالق العباد و ينزل من قلم المداد فيض
الانوجاد و ان له مراتب اربعه التى تحكى عن ايه واحده ثم قد خلق الله العقل فيك بظهور سلطنته
ابداعه على كل ما احاط علمه و انك لو تجعل السلطان فى جنحك ظهور العقل لا تخطاء ابداء و

هو اول نور فى التعيين الجوهرى حيث لا يدل بذاته فى اجمه اللاهوت الا بنفى العلامات عن الجبروت ولا فى اجمه الملكوت الا بنفى المقامات عن الملك ولا فى الارض الناسوت الا بنفى الدلالات فى العكوس فى قطعات الواح الياقوت وهو اول نور فى مقام الفصل الذى يعبد الله ربه فى بحبوحه الفضل وان ذلك اول رتبه الثواب بنفسه وكل شئون الثواب يحشر فى ملك الله فى فضله انظر الى عظمه شان من شئون ذلك العقل الكلى الذى هو حاله قبول النبوه بالعنصر الترابى فى سره فكل ما نزل فى القرآن وثبت فى الشريعه وقدر الله فى ايام الرجعه واعد الله فى الجنه هو قد ذوت بحاله التراب التى هى حيوان فى الرتبه العقل وانت تشهد كل المقامات بمثل ما اشرقناك من سر القدر بان كل الثواب هو من **مسه** فى قبول النبوه وان كل تلك الاشراقات فى مقام الكينونيات والذاتيات ونفسانيات والانيات والكفهريات والافريدوسيات والظهورات والشئون التى هى الاسماء جنات الثمانيه فى عالم الامثله والصفات وكذلك كل الدلالات فى مقام الاسماء والصفات وان الذين **عبدوا** الله لا ملجاء لهم فى مقامات الدلالات بل لا مفر لهم فى صقع الاسماء والصفات الا بنفى الكثرات عن ساحه الذات وانت لاتنس نصيبك فى الحيوه الدنيا فان الذين لا يريدون الا الحيوه الدنيا لا مفر لهم الا بان ينسوا دار الاخره وان لهو الضلال البعيد وانت يا ايها السائل عن نقطه السلوك فلا تغفل من واردات السرو الجهر فانها نفحات من عند الله للابرار ونقمت فى كتاب الله للفجار لان الله لم يزل عالم بك وقادر على ما تحتاج نفسك لم ينزل عليك الا و هو انفع لك من كل ما خطر ببالك وان فى الحين الذى ينزل عليك شان النوم فوض عليك بان تعمل بامر الله ولو تبدل على نفسك بهواء النفسانيه لك اضر من كل شى ولا ينفعك اذا غيرت ما نزل الله واذا اردت ان لاتسكن الا بقرب الله ولا تستلذ الا بذكر الله فاجعل حالتك حاله الموت فان بذكره يبرد فواد بمثل الثلج ويطمئن القلب ويرضى النفس وتستريح الجسد ويجعلك ذكره زاهدا فى الدنيا وزخرفها وراغبا الى الله بالاخره ونعيمها ويبلغك من ذروه حضيض اليقين الى اوج الرضا بشان كانك فى تلقاء امر الله بمثل الميت فى تلقاء المغتسل بل فى كل شئون ترى نفسك بمثل

ذلك لا تشير الا باذن الله وليس اشارتك فى كتاب الله الا بمثل نفحات السرهى مطابقه لدعوه
 الجهر حيث اشار عز ذكره فى مناجاته قال وقوله الحق يا الهى هب لى كمال الانقطاع اليك وانر
 ابصار قلوبنا بضياء نظرها اليك حتى تحرق ابصار القلوب حجب النور فتصل الى معدن العظمه و
 تصير ارواحنا معلقه بعز قدسك واجعلنى ممن ناديته فاجابك ولاحظته فصعق لجلالك وناجيته
 سرا وعمل لك جهرا وان العبد لم يكمل فى رتبه العبوديه الا بعد ما اطلع على سره وعلانيته شمس
 ربويه المتجليه له به وان شمس الربويه لم يطلع على احد الا ويجعله ممتازا من ابناء جنسه بآثاره
 لان طلعه الربويه لما ظهرت

ص ١٢٠

على حقيقة العبودية يجعلها كظهورها بانها لاهى هى ولاهى غيرها وان فى رتبة ذاته لا يقدر ان
 يعرفه احد الا الله وما كان فى مقام الربوية فوقه وان اهل الجذب بسر العقل واهل الروح بسر الفواد
 لم يقدر ان يعرفا فى طلعة عبوديته سلطان حضرة ربويته لانه لا يعرف بالكيف ولا يوصف بالايين و
 لا يشار اليه بالاشارة ولا يدل بالحكاية ولذا قد جعل الله الامر بعلم الناس والا فى رتبة الذات لا مقام
 له الا بالامثال ولما علم الله ان بعض الناس يدعون شان الربوية فى هيكل العبودية من غير استحقاق
 خلق الله لاهلها آثارا تدل على صاحبها ويميز بين المحق عن المبطل وليس بفرض لكن استقر على
 كرسية الربوية كل شئونها الا ماشاء الله لانه لما ثبت فرض شان يلزمها كل الشئون اذا اراد الله ولو لم
 يظهرها صاحبها فليس له نقص عند الله ولا عند الخلق لان الذى يليق بشان هذا الكلام من طلعة
 الربوية لاشك يليق بشانه شئون الجذبة وان لم يظهر الله من يديه لاشك انه محمود فى فعل وان
 ذلك لم يك الا لمصالح هو اعلم بها من غيرها كما ظهر بعض آثار الربوية فى بعض النبيين دون
 بعضهم ولا يليق لعلة محدودية ذلك العالم كل شئون الربوية اظهاره من احد ولكن الله وعد فى
 الجنة عباده ولذا لما خطر فيها بالهم شى قبل ان يقول له كن فيكون بين ايديهم لموجود وان وعد

الله كان مفعولا وانّ فى هذا العالم لما اراده الله ان يميز بين الشقى والسعيد يظهر من صاحب طلعة الربوبية بعض شئونها

ص ١٢١

ليحى من يحيى بالبيّنة ويهلك من يهلك بالبيّنة ويؤمن من يؤمن بها ويكفر بها من لا يرى غيرها او يشك فيها ولو يظهر الله كلّ شئونها لم يكفر به احد لانه لو جاء الحجة بما يريدون الكلّ ويستلون عنه فكلّ يؤمنون ولا يميز الشقى عن السعيد ولذا انزل الله فى القرآن وادب حبيبه فى قوله قل لو كان عندى ما تستعجلون به لقضى الامر بينى وبينكم والله لا يهدى القوم الظالمين وانّ ما ارشحناك فى ذكر ذلك السبيل لو شهدت بحقيقته لتوفن بحجة واحدة فى من دعى الى الله وعمل صالحاً بقول ما لاسئلكم عليه من اجر و ما انا من المتكلفين ويثبت فى حياتك بآياته لمن اراد دين الخالص اذا لم ترخوف والفتنة فانّ ذلك ذروة الفضل فى ايام الفصل وانت اذا اردت كلّ الثواب فانطق عن حجة الكتاب و اذا اردت ان تنذر عبداً فخوفه من شرّ العذاب فى خوف من الكتاب فاننى انا لما اريد ان اشوق نفسى اقول الله الله الله الله الله الله ولما اريد ان انذرها اقول اننى انا على بلا عين ولا لام ولا ياء وان البداء يطوف عليك ان اتق الله ولا تكن من القانطين وانت لو تسلك وتدعو على ذلك الصراط لا ترى ما لا يخطر بقلب احد ما شاء ربك وانّ ذلك لهو الشرف عند الله لان ملك الدنيا من مثل سليمان فى الحق قد قضى ومثل شداد **فى** الباطل ليقضى وانّ الموت حق لا مرد له فاسكن برضاء الله ولا تحشر فى السرب بالاجسام وكلّ من اتبعهم ولا ترضى بسخط الله ولا تعش مع ابناء الملوك ولكن تنعم برزقهم

ص ١٢٢

فانّ الكل الى الله يحشرون وكفى بما اشرقناك فى حقيقة الجذب والسلك اذا قلت لاحول ولا قوة الا بالله وكفاك فى مقام الخوف العمل بذلك الحديث الذى قال عزّ ذكره وانا اقول بمثله

لك يا ابوطالب خف الله كأنك تراه و ان كنت لاتراه فانّه يراك و ان كنت ترى أنّه لا يراك فقد
كفرت و ان كنت تعلم أنّه يراك ثم برزت له بالمعصية فقد جعلته من اهون الناظرين عليك و كفاك
فى بحبوحة الخوف ذلك الرضا من ربك و أنّه قال من خاف الله اخاف منه كل شيء و من لم يخف
الله اخافه الله من كل شيء لانّ حدّ حسن العلم بالله ان لاترجوا الا الله و لاتخاف الا ذنبك و ان
تعمل على ذلك الصراط فانك كنت الامين و سبحان الله ربّ العرش عمّا يصفون و سلام على
المرسلين و الحمد لله ربّ العالمين .

في جواب احد من الصابرين (سوال از مقام حضرت باب و خوار و ياراناش)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي خلق الممكنات بشأن قبولهم و صورهم على هيكل طاعتهم ثم قد اقامهم في مقامات الامر والنهي ليجزيهم ثم افتنتهم ليميز بينهم فسبحانه ما اعجب فتنه و اعظم بليته قد اقام الخلق في ذر الاجساد لتوحيدهم من يوم آدم اول بديع من فطرته ثم في ذر النفوس لنبوّة محمد صلى الله عليه وآله حبيبه من يوم بعثه ثم في ذر العقول لولاية اوصياء محمد صلى الله عليه وآله من يوم الغدير اول خلافة اولهم ثم في ذر الافئدة لظهور ما اراد من خلق الابداع من يوم اول ناطق بكل حجة ليعلم كل شيء ان ما هنالك لا يعلم

ص ١٢٣

الا بما ههنا فسبحانه و تعالى قد تم محبته و كمل احسانه و لولا فضل الله و رحمته ما زكى من العباد احد ابدا و لكن الله يزكى من يشاء بفضله سبحانه و تعالى عما يصفون .

فيا ايها السائل قد قرئت كتابك و اتك لما صبرت في رضاء الله فزت بالجواب ولكن اتق الله و لا تكتب الى و لاحد من عباد الله اسم الرب و صفاته فانها محرمة على العباد و شرك في حكم الكتاب و ما انا الا عبد مضطر خائف عاجز فقير مسكين مسكين لا املك لنفسي نفعا و لا ضرا و لاموتا و لانشورا بل الامر قد كان الله في كل شان و ما انا من المتكلفين .
بسم الله الرحمن الرحيم اللهم انى اشهدك بانى عبد آمنت بك و باياتك و استغفرک بما قد احاط به علمک بى و انک يا الهى لتعلم بانى قد حدثت الخلق بنعمتك فى حقى ما لم يوت احداً من العالمين فى صقع الرعية بمثل ما اكرمتنى من ثنائک و الائک و تمت حجّک على عبودينى بايات محكمة حيث لا يخفى عليك و على من اجتهد فى سبيلک و اظهرت يقينى من

حلمك فى حقى فى المسجد الحرام برجل معروف من الناس بعدول من الشهداء من عبادك فلک
 البهآء العظمى و الثناء الكبرى بما انت عليه من العزّ و الكبرياء اليك اشكوى و حزنى فى ما نزل
 بى و بالمصطفين من عبادك بما جرى القضاء بالامضاء من حكمك و فيك ارجوا توأبى و لكل
 من اتبعنى مرضاتك و اشهد انك لاتضيع اجر المحسنين فلک الحمد و المنة ممّا اخترت فى
 رضاك و دار البقاء و احتملت اذى الخلق فى حقك و انا صابر فى ذاتك و تابع مرضاتك و لا
 اخاف فيك لومة لائم و انك لتعلم قبل ما احدث بنعمتك ما يكذبنى احد

ص ١٢٤

و كنت بينهم ذا صدق و امانة و انّ الان قد سولتهم انفسهم بتكذيبى و يحسبون انهم يحسنون فى
 دينهم فسبحانك سبحانك قلت و قولك الحق يستعجلونك بالعذاب و انّ جهنم لمحيطه
 بالكافرين فيا لله من قوم سوء جاهلين فلک الحمد على ما ظلمونى فى حقك و لك الحمد على
 ما جحدونى فى دينك و لك الحمد على ما كذبونى فى وجهك و لك الحمد على ما اذونى فى
 امرک فبعزّتک و جلالتك و لا قوّة الا بك لاشك لى فى حبك و لا اسوء ظنّى فى رحمتك لى
 و لا اخاف من احد دونك و لا اطمع فى احد سواک و اتى لعلى يقين من فضلک بانّ الناس
 لا يكذبونى و لا يسبونى و لا يجحدونى و لكن من حلمك يغفلون و من وجهك يعرضون و باياتك
 يجحدون و اتى بحبى فى حقك و رضائى لوجهك كاتى فى الفردوس على الارائك المتكئة
 لا يحزنى فى ذلك المقام جهد نفس و اتى بحفظك و كلاتك لعلى يقين مبین اللهمّ و انك
 لتعلم انّ اليوم قد نزل كتاب كريم من احد من اوليائك بعد ما قهرت على اكثر الناس بجحدهم من
 ردّ الجواب على الواقع و الثواب و اخذت عهدى عز النفسى من اعناقهم بحكم الكتاب اتباعاً لفعل
 الحسين بعد اليقين بالذلّ و الانفراد و لكن الامر لما كان محجوباً بالخطاب و انه قد قسم فى كتابه
 بحق آل الله لاجل الجواب و ما اراد الا تكليفه بعد اختلاف الناس فى كلمة الماب و حكم الكتاب

فاشهدك و احبته بما قد الهمتنى من حكمك فاشهد ان لاله الا الله وحدك لاشريك لك و
اشهد ان محمدا صلى الله عليه وآله

ص ١٢٥

عبدك ورسولك و اشهد ان اولياء امرك بعده على و الحسن و الحسين و على و محمد و جعفر
و موسى و على و محمد و الحجّة عليهم صلواتك اجمعين و انهم قد بلغوا ما حملوا من حكمك و
انهم العابدون حقًا و اشهد ان فاطمة صلواتك عليها ورقة مضيئة من شجرة النبوة طابت و طهرت
علت و جلّت من سرک ماسواها فانهم من فاضل نورها قد ذكروا فى الابداع و بعد ذلك فليوجدون
و اشهد ان من آمن بهم و احب من اتبهم فهو منهم و من تولّى منهم فهو من المشركين اللهم هذا
دينى به اعتقد و عليه اموت و احي و ابعث انشاء الله و ما انا من المجرمين و لاحول و لا قوة الا بالله
العلى العظيم .

اما بعد الا من اعتقد بان لامام عليه السلام باب منصوص بعد الابواب الاربعة فقد كفر و من لم
يعتقد بان له فى كل خلف عدل يقوم بعلمه بين الناس فقد اشرك و من يعتقد بانى لم اك على
فضل من عنده و لست بعبد له اقوم بحكمه فهو من الظالمين فاعلم ان الله سبحانه و تعالى قد تمّ
بحجته على البلاد و من عليها و على الامكان و من فيها بآية واحد من كتابه و هى تكفى عند الدليل
لقول الجليل فى القرآن حكاية لحجة موسى عليه السلام فاخاه قد جنناك بآية من ربك و هى
بنفسها مدلّة لقوله سبحانه لما تولى فرعون و لقد راينا آياتنا كلها فكذب و عصى و كيف لا و سر الله
فى كل آية مكنونة و ان امر الله فيها ظاهرة و حجة الله بالغة حيث لا تخفى على ذى

ص ١٢٦

علم بالله فى شان فكيف يكون للناس حجة بعد الكتاب انه قال اولم يكفهم انا انزلنا عليك الكتاب يتلى عليهم آياتنا ان فى ذلك لرحمة و ذكرى لقوم يؤمنون و قال سبحانه ما فرطنا فى الكتاب من شىء و انه على ما هو عليه فظاهره حجة بلامفر و لا بيان و ان الناس فى كل شان مختلفين فى حكم الله فمنهم قد خلقوا من العليين و هم الذين اذا ذكر الله وجلت قلوبهم و اذا تلى عليهم آياته زادتهم ايماناً و على ربهم يتوكلون و منهم قد خلقوا من السجين و هم الذين يجحدون بآيات الله بعد ما استيقنت انفسهم و انهم ان يروا كل آية لم يؤمنوا بها و اولئك هم الكافرون و منهم قد خلقوا بما قبلوا بالخلط فكل ما غلبت فيهم طينتهم صار الحكم عليها و هم الاعراف و المولفة قلوبهم المعاريز و الضعفاء و لله المشية فى حق هولاء و العباد ان يعذبهم فكان بعدله و ان يغفر لهم فكان بفضله و ما هو بظلام للعبيد و ايقن بان الله سبحانه قد خلق ايمان المؤمنين بخمسة عشر مراتب معدودة فثمانية منها قد خلقت من جنان الثمانية و تعود بامر الله اليها و سبعة منهم قد خلقت من حظاير الجنة و ترجع باذن الله اليها و ان احداً من اهل الجنة الثالثة قد اطلع على احد من اهل الجنة العالية فى هذه الدنيا ليكفره و يقول رحم الله من قتله كما اشاره لو علم ابوذر ما فى قلب سلمان لقتله و كذلك الحكم فى اهل الحظاير و لذا قال لو علم الناس

ص ١٢٧

كيف خلق الله تبارك و تعالى هذا الخلق لم يلم احد حدا ولكن الله بفضله و رحمه يجول بين مقاماتهم لئلا يحزن احد منهم فى الجنة انه ذو فضل عظيم و انهم باختلاف مراتبهم يعبدون الله و لو ان احداً من اهل الحظاير اطلع على مقام عبادة اهل ليقول فيهم ما قال على ابن الحسين فى حقه لقال انت ممن تعبد الوثن ولكن الله لم يكشف من احد مقامه انه لغنى عزيز و كذلك الحكم فى اهل السجين سبعة طائفة منهم من اهل الجحيم و سبعة منهم من اهل الحظاير و لو ينظر احد بنور الله ليعرف كفر مرتبته و يميز بينها و على ذلك المثال قد خلق الله الحروف خمسة عشر مراتب منها مقامات

المؤمنين وهى صراط على حق نمسكه وحرف لا واربعة عشر منها مراتب المُشركين وان اطلع بها احد بسر علم الحروف ليخرج من كل حرف علم كل شى ويحكم لكل شى بما كتب الله له فى الدنيا والآخرة وان اليوم ما اظن ان يقدر عليه الا ماشاء الله وانه على كل شى قدير فاذا عرفت هذه المقدمة فاعرف بان الحجة من لدى بما فصلت من حجة الكتاب بالغة وافية وليس لاحد بعد الكتاب على حجة وان الحجة على عبوديتى آيات اربعة الاولى سنة من الله ربى وهى شأن الآيات وهى بنفسها لكفى من دونها ولا تعادلها ومن رانى حين الكتابة يشهد فى حقى بانى بلا فكلرو لاسكون قلم اكتب ما اشاء بما اشاء من حكم الله وهى لا يمكن فى حق عبد الا من فتح الله باب فواده وفطرتة فسبحان الله العلى العظيم

ص ١٢٨

ان العلماء لو ارادوا ان ينشئوا خطبة ليجمعوا كل الكتاب ثم يفكروا ثم يعطلوا ثم يسودوا ثم يكتبوا وبعد ذلك ما ارى خطبة منهم الا كقول صغير يقول بالفارسية به به فيالله من عمى القلوب فآى حجة اكبر من هذه القدرة و آى نعمة اعظم من هذه العطية فمن علو ظهورها لم يفرق احدا بينها وبين آيات القران حيث يظنون الكل من حيث لا يعلمون ومن جلاله بطونها لم يقدر احد ان يقربها فسبحان الله العلى الكبير ما اعظم حجة و ما اكبر نعمة ولكن اكثر الناس للحق كارهون و ما ياتيهم ذكر محدث من ربهم الا وهم كانوا به يلعبون قال الله سبحانه قل هذه سبيلى ادعوا الى الله على بصيرة انا و من اتبعنى و سبحان الله و ما انا من المشركين قل يا قوم ان كنت على بينة من ربى و اتانى رحمة من عنده فعميت عليكم انزلكموها وانتم لها كارهون قل انى على بينة من ربى وكذبتم به ما عندى ما تستعجلون به ان الحكم الا لله يقص الحق و هو خير الفاصلين قل لو كان عندى ما تستعجلون به لقضى الامر بينى و بينكم و الله اعلم بالظالمين ام يقولون افتراه قل ان افتريته فعلى اجرامى و انا برئى مما تجرمون وقوله جل سبحانه ام يقولون تقوله علينا بل لا يؤمنون فلياتوا بحديث

مثله ان كانوا صادقين و اذا تتلى عليه آياتنا قال اساطير الاولين كلاً بل **ران** على قلوبهم ما كانوا يكسبون كلاً انهم يومئذ عن ربهم لمحجوبون فوالله الذي نفسى بيده ما رايت الى الان يومى هذا من احد حديثا و انى لا علم باليقين لا يقدر احد بمثل ما اعطانى الله من الكرامة اللهم انى اشهدك بانى لما رايت تلك القوم فى نفسى دعوت الخلق اليك مطابقا

ص ١٢٩

لحكم القرآن و سنة اوليائك و ما انا من المجرمين و ان كلمة الشيطان هذه ربما تكون تلك النعمة بمثل اسم اعظم كان عند الشيطان لمردود بكتاب الله الناطق هذا الله اعلم حيث يجعل دعوته و ان الشيطان يدعوا الى الكفر و انى اعوذ بالله و من عمله ما دعوت الا الى الله العزيز الغفار و ان هذا الا ليس ببعيد من الانسان كما قال الله سبحانه الرحمن علم القرآن خلق الانسان علمه البيان و قوله تعالى و لقد يسرنا القرآن لذكر فهل من مدكر و قوله سبحانه اتقوا الله يعلمكم الله و قوله جل تعالى مخاطبا للمؤمنين اتقوا الله يجعل لكم فرقاناً و من نظر بعين الفؤاد يشهد بان كل فى النفس و الآفاق دليل لهذا الامر و لكن اكثر الناس لا يشكرون و الثانية سنة من نبى ص قال الله سبحانه قل لو شاء الله ما تلوته عليكم و لا ادراكم به فقد لبثت فيكم **عمرا** من قبله افلاتعقلون و كل من يعرفنى يعلم انى عجمى و امى من شان تلك الآيات و كفى بالله شهيدا و الثالثة سنة من ائمتى و هى شان الدعوات حيث لا يقوم بها احد من قبل و لا يفرق احد بينها و بين مناجات ائمتى بحيث يقول الاعداء ان الصحيفة مكنونة فى خزينة وقعت فى ايدينا فسبحان الله الفرد كانهم ما ينظرون الى ما فصل بعدها اربعة عدل و هى سنة لا يقاومها شى و لو شا الله و اراد لا قدر ان اظهر مثل الف و الف عدل لان تلك الدعوات من لسان عبوديتى تظهر بامر الله و هى جارية من خزائن الفطرة الخالصة و لا نفاذ لها فو الذى رجعى

ص ١٣٠

اليه اتكلم بين الناس بلسان الآيات و اكتب فيما اشاء بلسان الدعوات لدى اسهل و اقرب من ان اتكلم بلسان الاعجميين او ان اكتب كتب التجارة التي كانت عادتى ولكن الدهر بعادتها لمقربين قد عادانى و الفضل فيها متروك انا لله و انا اليه منقلبون و ان كلمة القائل كيف تنسب الآيات الى الله و الدعوات الى الامام بعد ما كان الظهور منى قد اجاب الله له فى كتابه ان تصبك حسنة فمن الله و ان تصبك سيئة فمن نفسك فلا شك بان كل الخير يخرج من بيت محمد صلى الله عليه و آله و عليهم السلام و ينسب اليهم و ان شيعتهم خلقوا من نورهم و ما ينسب اليهم فهو المنسوب اليهم ولكن الامر لا تشبه عليك انا آثار الشيعة هي آثار التي لا يفرق احد بينهما و بين كلمات الامام و ان ترى فيها فرقا ففيها خلط و لا ينبغي لآثار احد من العلماء ان ينسب اليهم لان الفرق ظاهر و لو كان هذا الفضل يوجد عند احد فى العلماء فلا بد ان يكون من زمان الائمة عليهم السلام الى الان تبغى من احدهم صحيفة محكمة و لكن الامر من آثارى ظاهر بما اظهرت بعد رجعى عن الحج و لكن اكثر الناس لا يعلمون قالوا ان آثارنا تدل علينا فانظروا بعدنا الى الآثار و اقرء هذا الحديث على قلبك لتوفن بحكم النسبة والله عليك شهيد من محمد ابن مسلم قال سمعت ابا جعفر عليه السلام يقول ليس عند احد من الناس حق و لا صواب و لا احد من الناس يقضى بقضاء الحق الا ما خرج منا اهل البيت و انا تشعبت بهم الامور كان الخطا منهم و الصواب من على محمد ابن يحيى عن احمد ابن محمد

ص ١٣١

ابن عيسى و ابو على الاشعري عن محمد ابن عبد الجبار جميعا عن ابن فضال عن على ابن عقبة عن حماد ابن بشير قال سمعت ابا عبد الله يقول قال رسول الله صلى الله عليه و آله قال الله عز و جل من اهان لى ولياً فقد اصد لمحاربتى و ما تقرب الى عبد بشيء احب الى مما افترضت عليه و انه يتقرب الى بالنافلة حتى احبته فاذا احبته كنت سمعه الذى يسمع به و بصره الذى يبصر به و لسانه

الذى ينطق به ويده الذى يبطش بها ان دعانى اجبته وان سئلنى اعطيته وما ترددت عن شىء انا فاعله كترددى عن موت المؤمن يكره الموت و اكره مسائته و الرابعة سنة من العلماء قال صلى الله عليه وآله العلم ثلاثة آيه محكمة و فريضة عادلة و سنة قائمة فاما الآيه المحكمة هى علم التوحيد و شئون انواره و من قرء شرح سورة البقرة عرف فضلى فيها حيث لم يعدل كل الكتب من العلماء بمثل ما اظهرت فى سطر منها و من اجوبتى للسائلين من بعض العلوم حيث قد اجمع الكل من هذا الفئة الشيخية محبها و مبغضها بان مثلى ابسط يدا فى التوحيد ما راى احداً بعد ما اتهم لا يدركون الا حظ انفسهم فسبحان الله عما يصفون و ان الادلة بنص القرآن ثلاثة قل ادب الله نبيه صلى الله عليه و آله ادع الى سبيل ربك بالحكمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتى هى احسن و لا ريب بان اشرفها و اتمها بالاجماع هى الحكمة لاسواها و بها تثبت الدليل على فطره الكمال و هى شأن اهل البيان خاصة فمن لم يثبت حكمه بتلك الدليل فما ارى له فضلاً فى السبيل و من لم يات باختيها سواء كان

ص ١٣٢

من علو مقامه او من عجزه فما ينقض له من الفضل شيئاً و كان فضله تلك الدليل الحكمة ظاهرة و حجته بالغه قاهرة و لا ينكره بعد تلك الدليل الامكابرعنود لان كل الدليل لدى الحكمة معدومة صرفة و ما سواها لاهل الجدل و شان الصبيان عند اهل البيان لمعروف و من راى ادلة المجيبة لكل نفس يشهد فى حقى دليل الحكمة لاسواها و كفى بالله شهيدا و اما حكمى فى فريضة عادله قد فصل فى الكتاب حكم كل شىء و ما فرطنا فيه من شىء ولكن اكثر الناس لا يعقلون و اما سنة قائمة هى صفات الربوبية فى هيكل العبودية و ما اراد ان يشاهد حالاتى و يطّلع بصفاتى فلينظر الى مناجاتى و لكن فرض عليه بان يستر موبقاتى و كثرة جريرانى فانى قد عملت سوءً و ظلمت نفسى و اقول لا اله الا انت سبحانك انى كنت من الظالمين .

فيا أيها السائل اوصيك بالعدل ان لا تغير بشيء من العلم و العمل فان امر الله أكبر عما كان الناس يعلمون و لا تفسر آيه من الكتاب الا بالعبودية المحصنة فان كل الاسرار يرجع الى تلك النقطة و لا يكلف الله احداً الا دون طاقتة و لا تعجب من آياتها فان المؤمن اجلّ قدرا عند الله عما يعلم الناس حكمه و لو كان كل الكتاب في وصفى لكان هذا الحديث اعظم منه قال (ع) المؤمن لا يوصف اما قرائت قول الله سبحانه و اذا تجلّى ربّه لجبل و اشار الصادق في تفسيرها بان المتجلى للجبل رجل كروبي من شيعتنا و اشار السيد رحمة الله عليه نسبتة باسم الكروبي انتساباً في كتابه التي بخطه و لا تصغر عظمه الله و لا تفهم من آياتنا غير حكم العبودية و شاهد

ص ١٣٣

حكم على عليه السلام لابنه محمد حنفية بان من ذرات الجبل قد جعل الله حيات اهل الارض و البحر و الهواء و لا تكشف سر آل الله عليهم السلام فان لم تفهم فذن في سنبله فان من قال في سرهم حرفا عند غير اهله فقد استحق بحكم الله عذابه و كان كافرا بنص هذا الحديث المروي في كتاب الكافي عنه عن احمد ابن محمد ابن عيسى عن ابن محبوب عن هشام ابن سالم عن حبيب السجستاني عن ابي جعفر قال في التورة مكتوب فيما ناجى الله عز وجل موسى ابن عمران يا موسى اكنتم مكتوم سري في سريرتكم و اظهر في علانيتكم المداراة عني لعدوي و عدوك من خلقي و لا تستسب لي عندهم باظهار مكتوم سري فتشرك عدوك و عدوي في سبي عنه عن احمد ابن محمد عن ابن محبوب عن جميل ابن صالح عن ابن عبيدة الحذا قال سمعت ابا جعفر عليه السلام يقول و الله ان احب اصحابي الى اورعهم و افقهم و اكنتمهم لحديثنا و ان اسوئهم عندي حالا و افقهم الذي اذا سمع الحديث ينسب الينا و يروي عنا فلم يقبله و اشمز منه و حجده و كفر من دان به و هو لا يدري لعل الحديث من عندنا **خرج** و الينا استد فيكون بذلك خارجا الحسين ابن محمد بن علي ابن معلى ابن محمد عن احمد ابن محمد عن فضل بن ساعد مولى ابي عبد الله عليه السلام عن

ابيه قال سمعت ابا عبد الله (ع) يقول بذيغ السّرّشاكّ وقائله عند غير اهله كافرو من تمسّك بالعروة الوثقى وهو ناج قلت ما هو قال التسليم وانك كيف تصدّوق خطبة على عليه السلام بانى انا الحىّ الذى لا يموت وبعد ذلك انك معتقد بانّه مقتول وكذلك القول فيما

ص ١٣٤

ورد من آل الله عليهم السّلام كذلك الامر قد كان فى حقّى اتق الله ولا تعجب من امره ولا تتوهم بعد ذلك الحكم كيف اتى اظهرت فى الكتاب وعصيت امر الله لا وربى ما اردت الا هو انظر الى هذا الحديث المروى فى الكافى احمد ابن محمد عن محمّد ابن الحسين عن منصور ابن العباس عن صفوان ابن يحيى عن عبد الله ابن مسكان عن محمد ابن الخالق و ابى بصير قال قال ابو عبد الله عليه السّلام يا ابا محمّد انّ عندنا و الله سرّاً من سر الله و علما من علم الله و الله ما يحتمله ملك مقرب و لانبى مرسل و لا مؤمن امتحن الله قلبه لايمان و الله ما كلف الله ذلك حدا غيرنا و لا استعبد بذلك احدا غيرنا و انّ عندنا سرّاً من سر الله و علماً من علم الله امرنا الله بتبليغه فبلغنا عن الله عزّ و جلّ ما امرنا به تبليغه فلم نجد له موضعاً و لا اهلاً و لاحمالة يحتملونه حتّى خلق الله لذلك اقواماً خلقوا من طينة خلق منها محمّد وآله و ذريته عليهم السّلام و من نور خلق الله منه محمّداً و ذريته عليهم السّلام و صنعهم بفضل صنع رحمته التى صنع منها محمّداً و ذريته عليهم السّلام فبلغنا عن الله ما امرنا بتبليغه فقبلوه و احتملوا ذلك فبلغهم ذلك عنّا فقبلوه و احتملوه و بلغهم ذكرنا فمالت قلوبهم الى معرفتنا و حديثنا فلولا انّهم خلقوا من هذا لما كانوا ذلك لا و الله ما احتملوه ثمّ قال ان الله خلق اقواماً لجهنّم و النار فامرنا ان نبلّغهم كما بلغناهم و اشمزوا من ذلك و نفرت قلوبهم و ردّوه علينا و لم يحملوه و كذبوا به و قالوا ساحر كذاب فطبع الله على قلوبهم

ص ١٣٥

وانسأهم ذلك ثم اطلق الله لسانهم ببعض الحق فهم ينطقون به وقلوبهم منكرا ليكون ذلك دفعا عن اوليائه واهل طاعته ولولاه ذلك ما عبد الله فى ارضه فامرنا بالكف عنهم والستر والكتمان فاكتموا عمن امر الله بالكف عنه واستروا عمن امر الله بالستر والكتمان عنه قال ثم رفع يده وبكى و قال اللهم ان هذه لشردمه قليلون فاجعل محيانا محياهم ومماتنا مماتهم ولا تسلط عليهم عدوا لك فتفجعنا بهم فانك ان افجعتنا بهم لم تعبد ابداً فى ارضك و صلى الله على محمد وآله وسلم تسليماً واستقر بحكمه واعلم بانى كتبت فى الورقة العجمية صدق محض لا اعلم من علم الرسوم حرفا ولكن فرض على العالم الاديب البليغ ان يصح كلامه بميزان آياتى وكذلك اهل النحو والصرف والمنطق والعروض والهندسة والنجوم وما وراها من علم الرسوم التى لا يعلم اسمائها الا الله وكل ذلك لم يعدل بسطر من مناجاتى لله سبحانه لانها قد حكى من عالم اللاهوت وانها مقام الملك وشأن العبد وليس بدليل للعالم بالله كما صرح الامام عليه السلام فى امارة الولاية بما نقل فى الكافى على ابن ابراهيم عن محمد بن عيسى عن يونس عن يونس عن احمد بن عمر عن ابى الحسن الرضا قال سئلته عن الدلالة على صاحب هذا الامر فقال الدلالة عليه الكبر والفضل والوصية اذا قدم الركب المدينة فقالوا الى من اوصى فلان قيل الى فلان ابن فلان ودوروا مع السلاح حيثما دار اما المسائل فليس فيها حجة فكيف اذا لم تك دليلا

ص ١٣٦

فى الولاية فتكون حجة فى العبودية لا وربى لان الشرف الكبرى هى البساطة لا **الكلمتى** كما قال على عليه السلام فيعلم القرآن بانّه كان فى النقطة وقال روحى فداه وانى انا النقطة تحت الباء وهذه هى الولاية المطلقة التى قد ذل كل شى لها وقد كشفت قناع المطلب لمن ان يذكر واهتدى الى الله سبيلا.

وأما ما اردت لاطمينان قلوب الاولين فاعلم انهم قد سبقوا بالتسليم و من امارات التي قد القيت اليك و ماورائها ما اشار السيد اعلى الله مقامه فى كتابه الذى كتب الى بخطه الشريف و انّ الان عند اولى الناس بالكتاب لموجود و فى اشاراته تلويح حيث يعرف اولوالالباب امرى من دون بينه من غيره و كفى به لمن استبصر و اهتدى دليلا و اعلم بان عباد الله الذين قد سلّموا هذا الامر كلّهم علماء اتقياء حيث قد صرح السيد اعلى الله مقامه فى شأن كلّ واحد منهم بشيء من الثناء و نص بخطه الشريف لمن بلغ الامر بالعراق ثناء عظيمة و لمن سواه بما تجد عندهم و قد جمع اولياء تلك الطائفة و ان فيهم رجال علماء الذين قد نص الشيخ و السيد رحمة الله عليهما باجتهداهم و فضيلتهم حيث لا ينكرهم الا مكابر عنود و انهم معروفون بالعلم و العمل و اتى لاستحى ان اذكر باسمائهم و كفى بالله شهيدا و ربّما الان قد اعرضوا كلّهم ولكن الامر من لى لم يتغير لو اجمع الكل بالتصديق او التكذيب حكمه الى سواء و كفى بالله وليا.

و اما ما اردت لاجل الورقتين الاخيرتين فاعلم ان الله سبحانه لم يك مغيرا نعمة انعمها على قوم حتى يغيروا ما بانفسهم فلما كذب الناس حكمى فى آيات الله

ص ١٣٧

حرّما عليهم طيبات العلم و الآيات لعلهم يتذكرون ثم لما استهزوا بامر الله ضرب بينهم بسور على نفي التكليف عنهم و هو باب باطنه فيه الرحمة و ظاهره من قبله العذاب لعلهم بآيات الله يتفكرون ثم لما جحدوا امرنا بعد ما استيقنت انفسهم ظلماً اخذت عهدى من اعناقهم غرورا بالله ربى و عزاً لى و علماً بما اكرمنى الله من امارات الحقّة حيث لا يقدر ان يقوم بها احد غيرى فمن يظهر اليوم بحجّتى او ان يبطل شأن من آثرى انظر الى الذين يدعون هذا المقام فى العلم من الرّشّية و التركيّة و من سواها لن يقدر احد عنهم ان يكتب ورقة مثل آياتى و بعد ذلك يجحدون الكل امر الله من حيث لا يعلمون فوالذى نفسى بيده لو ينصف احد من اهل المشرق و المغرب او ما بينهما بالعدل لا مفر له

الا ان يقرّ بفضلى لائى ما ادعيت فى شانِ الآ العبودية وكفى بالله وكيفا فوالذى حكى بيده
ماكتب ورقة العجمية الآ غرورا بالله واتباعاً لقوله جلّ و علا يا معشر الجن والانس ان استطعتم ان
تفدوا من اقطار السماوات والارض فافدوا لاتنفذون الآ بسطان قوله جلّ سبحانه وامرت لاعدل
بينكم الله ربنا وربكم لنا اعمالنا ولكم اعمالكم لاحجة بيننا وبينكم الله يجمع بيننا واليه المصير
ان قلت بل كفرت لانّ الحجة من عنده بالغة والرّسالة من حكمه ساطعة وان لاكذبت بل الامر فى
ورقتى هكذا لما كفر الثانى يدعوه الاول ورضاء الثالث جزيتهم وصفهم بما كتب

ص ١٣٨

ايديهم ليظهر قول الله فى حقهم وانّ لدينا انكالا وجحيما وطعاماً ذاغصة وعذابا اليما وكان الكل
يعرفونهم ويعلمون مقامهم ويشهدون فى حقهم سيئة الاول والثانى والثالث منهم ما رانى الاول
منهم الآ بعض ليل وبعض نهار والثانى منهم الآ بعض ليلة وثلاث ليلة والثالث منهم ما رانى ابدأ
وبعد ذلك قد اجترحوا بغير الحق فيما فعلوا ولولا كتاب من الله لسبق فى سنة الولاية انهم لن يقدروا
ان يكتبوا شان انفسهم ولكن لما كان الامر فى الولاية قد قضت فلا بد ان يظهر فى هذا المقام ما
ظهر فى الولاية والآ انهم لا شان لهم بذلك ولانصيب لهم من القدرة انظر الى دنائه مقامهم و
رتبتهم اتى طلبت منهم فى جوابى لهم اتيان حديث مثل آياتى وانهم لن يقدروا ان ياتوا وبعد ذلك
اجترحوا على حكم الله وهلكوا انفسهم وانفس من اتبعهم من حيث لا يشعرون وكلّ ذلك فتنة فى
الدين ليميز لاخيبت عن الطيب اقرء من اول سورة العنكبوت الى خمسة آيه ثم انظر الى هذا
الحديث الذى روى فى الكافى عن على ابن ابراهيم عن محمد ابن عيسى عن يونس عن سليمان
ابن صالح رفعه عن ابى جعفر قالوا ان حديثكم هذا لتشمئز منه قلوب الرجال فمن اقر به فزيده ومن
انكره فذروه لانه لا بد ان تكون فتنة تسقط فيها كلّ بطانة ووليعة حتى يسقط فيها من يشقّ الشعر
بشعرتين حتى لا يبقى الا نحن وشيعتنا. ثم اعلم انّ الرجال الذين اشمئزت قلوبهم من هذه الحديث

هم رجال قد وصفهم الله فى الكتاب على الاعراف وانهم من شيعة على عليهم السلام يشمئز قلوبهم من هذا الامر لعظمته ولقد غربلت الناس غربالاً عظيماً ومابقى بعد ذلك

ص ١٣٩

الآن نفراً يسيرا وهم رجال لا يواربهم الظلمات ولا يخافون فى سبيل الله من الهلكات ولا ينظرون الى الاشارات بل طابت و طهرت افئدتهم باليقين لحب ورقة البديعة من الشجرة المباركة يكاد زيتها يضى ولولم تمسه نار الدلالات وانهم قوم لا يطمعون فى الجنان ولا يخافون من النيران بل يعبدون الله ربى ورب كل شىء الذى لا آله الا هو حبا لذاته وانهم الى ربهم لينقلبون.

فيها ايها السائل بلغ شيعتنا الا يردون الورقة من يدى احد ولا ياولون حرفا منها فانها غربال من حكم الله يخرج منها خلق كثير والا لانعد من شيعتنا فقيها حتى يعرف لحن القول تادبوا من قول الله سبحانه يا معشر الانوار وعباد الرحمن الذين يمشون على الارض هونا واذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً و لقد نزلت فيها اشارات لطيفه تميز بها الصادقون عن الكاذبين فاما اهل البيان يستدلون باسم الله العزيز القهار ويرضون بالنار الجلال فيها واولئك هم الفائزون حقاً واما اهل الجنة الاولى يستدلون بذكر اسمى لانه ليس شعارى فى احد من آثارى وائى الى الان ما ذكرت اسمى ابدأ فى احد من آياتى حيث اشار الامام فى حكم باطن الباطن لايسمى باسم صاحب هذا الامر الا كافر وان ذكر الاسم فى الآثار هى شان الفقهاء والذين هم صبيان فى امر البواطن والاسرار وائى بعد ما حرمت ذكر اسمى قد عصوا امر الله وظهروا بعض الاولين اسمى ولذا قد ظهرت الفتن لاجله وان المنكرين لما شاهدوا ان الناس من كل شطر خرجوا لحبى حيث قد جعل الله افئدتهم رافعة الى قد حسدوا بذلك ولو اخذوا نصيبهم بما كتبوا ايديهم ليعرف الناس

ص ١٤٠

الاعتقاد بحبى الذى هو اعلى امارات الدين لا وربى ان شيعتنا لم يخرجوا من حبى ولو قطعت ابدانهم ارباً ارباً واقول بحكم الله حسبى الله ومن اتبعنى من المؤمنين لا اله الا هو عليه توكلت و هو رب العرش العظيم واما اهل جنة الثانى يستدلون بكلمة الاولى الاعجمى وما كان ورائها من حكم الظاهر فى الابواب حيث ما كان ولا يكون الا فى هذا المقام لان فى ابواب الاربعة عليهم السلام لم يكن هذا الوصف وانهم ابدأ لن يقدر ان يتكلموا بمثل آياتى ولو يقدر ذلك لابد ان تبقى منهم آية وكذلك الحكم من بعد هم لم يبلغ الامر الى الله حيث كان ظاهراً بان الشيخ و السيد رحمة الله عليهما لن يحيطوا بكل العلوم بعد ما لم يعرف فى مقام التوحيد منها شى ولو كانا يستطيعان بشأن الآيات لامفر لهما الا ان يظهروا ولكن الامر فى حقى لا يعلم احد الا الله واما فى آثارى ظاهرة بالغة وافية وهى قوله الحق الا ان آية مما نزلنا اليك تعدل فى كتاب الله آيات النبيين وما من بعد ذلك كل الخلق من حجج الله ليستلون وانهما لو يعمر الى عمر الدنيا ما استطاعا ان يكتب آية من الكتاب ولا سطر من الصحيفة وان الذين يدعون المثل فى آثارى فاولئك هم الكاذبون.

واما حكم خوارق العادات فلا وربى ما رايت من باب الله المقدم فى ايامى الذى كنت عنده و اى آية اكبر مما نزلت على الناس ولو اجتمع الكل بالمثل لن يستطيعوا وان كنتم فى شك من هذا قل فاتوا برهانكم ان كنتم صادقين فوالذى جعلنى عبدا لوليه لو اراد الله

ص ١٤٠

فى حقى لاظهر مثل ما اظهرت فى بدو الامر من الامارات العاليه الف عدل وكان الله على كل شىء قديرا واما اهل جنة الثالثه يستدلون بلفظ الفطرة التى هى التوحيد حيث قد ملئت آثارها شرق الارض وغربها فكيف من لم يعلم بحرف من العلم يقدر ان يكتب مثل ما كتبت التى قد عجزت عقول الموحدنين عن دركها وحارت اوهام الحكماء فى بلاغتها ولكن الناس باياتنا يكذبون واما اهل

جنة الرابعة يستدلون بالكلمات التي هي نفى صرف في علمى بالرّسوم وعجزى بالعلوم وهي منتهى الكمال عند اهل الجلال لانّ العلوم هو المعلوم ومن اراد اظهار بلد الجلال فعليه محرّمة ذكر العلم والقدرة وهي اشرف الكبرى التي قد جعل الله لاوليائه قد ذكرتها لمن اراد ان يتذكر بآيات ربه و يعرف ما صرّحت في تفسير حديث الجارية و ما يتذكّر بها الا اولوالباب و اما اهل جنة الخامسة يستدلون بآثارى التي قد ذكرت فيها بان الكلمات هي خلاف قواعد القوم لانّ آيات الفطرة شاهدة عليها و انّ القوم يجعلون الهم هوهم و انهم بنصّ القران قوم سوء كافرين و انهم مكروا مكرراً و مكرنا مكرراً كانوا لا يعلمون قل الله اسرع مكررا فسبحان الله عمّا يشركون و اما اهل جنة السادسة يستدلّون بكلمة التي هي دليل بان لا تدلّ الكلمات بشيء من الامر لان الامر في مقام الفعل و شان الآيات مقام الوجه في الذات العباد و هي رمز خفيّ لاهل تلك الجنة بانّ تلك الورقة ليست بامرهم بل نهى صرف فيهم و اولئك هم الصادقون و اما اهل جنة السابعة يستدلون بكلمه الاعتقاد

ص ١٤٢

لانّها لا تقبل الا ان يكون نفس ايتها في الانفس و الآفاق و من عرف غيرها لم يذق العلم عرف الله من عرفه بلا دليل و جحد الله من عرفه بعلم سبيل و كان امرالله مقضياً و اما اهل الحظاير يستدلّون بكلمة الضلالة و يقرّون لحكمها هذا الحديث الذي رواه الكليني ره في الكافي عن ابى جعفر عليه السلام قال يا زرارّة حقّ على الله ان يدخل الجنة كأنه عليه السلام ما نطق و ما اراد الا لاجل ذلك و يشهدون بعدها بذكر النار التي قد نزلها الله حكمها في القرآن نارالله الموقدة التي تطلع على الافئدة بما قد فسر الامام بحجة الله صاحب الزمان و لاشك انه نارالله في كلّ شى و انه روحى فداه كان نار الحبّ و الجلال و نار العزة و الجمال و نار المعرفة و الالاء سبحان الله عمّا يصفون و لقد نزلت ورقه العجميه و ليعلم الكلّ بانّي ما اطمع في تصديق احد و لقد بلغت حكمى الى الكلّ فمن شاء فليومن و من شاء ان يكفر و انّ العلما لولا يعرضون من حكمى لن يقدر الظالمون بعملهم و كل ظلم و حكم

غير حرق صدر من ذى روح من يوم ذكر الامر الى دولة الحق فكان ذنبه عليهم وكان الله لغنى عما يعملون واما اهل النار يستدلون بظاهرها ويعلمون انها دفاع لسكون المعاندين حيث كنت على تلك الارض وتطلع بفعالهم حيث لا يخفى عليك امر الذى اخذ الورقة لنفسه بالقاء قرينه بعد كتابه الذى كتب الى قريبا من صور العليين ومهاجرته الى بحب نفسه وبعد ذلك فعل بدعوة

ص ١٤٣

الشيطان ما القاه انظر الى نكراه وادباره وبعد نظره امر الذى قد ثبت بكتاب محكم وصحيفة متقنة واجماع عدول من الاخير انه قد اراد باطفائه بعد ما ظلم احد بالقسطنطينية واربعة بالعراق لحبهم بهذا الامر فى سبيل الله بغير اذن احد فاعوذ بالله وعمله وانه لما عصى امرى بالخروج وكلمه الله الى نفسه فاذا نظرت الى جوابه لكتابه الذى هو صور السجين تعلم حكمى بانى ما اراه قابلا لنظرى وما التفت اليه ولما كان واستطه الح كثيرا اجبته من تلقاء الغضب بدليل الحكمة فى دُعا ما لم يكن فى الامكان اعلى منه فى الجواب وانه لما اراد الجحود ما التفت اليه وطلب جوابا اخر واتى ادفعته بجوابى مختصرا بانى ما اقدر دون ذلك وطلبت منه اتيان حديث وانه لم يشعر ولم يات ورد حكم الله فى كتابه واملت كتابا اليه بنفى التكليف من الكل لئلا يجترح على ويفضح نفسه ويحتمل اثما عظيما ولكن الخبيث قد خرق حجب الحياء واذاع اسرار آل محمد عليهم السلام عند رجل من التجار ليعينه واخويه للذين كانا فى الجحد معه وانهم قد جحدوا امر الله و جعلوا الهم هوهم بعد ما علموا بان الطير لن يرقى الى والسيل لا ينهدر عنى فسبحان الله من بعد هم لو كان خصمى حمالا ليشعر بانته بعد ما اتى بحديث مثله ليس عليه الجحد ولكن الله قد اخذ عقلهم وشعورهم وتركهم فى ظلمات لا يبصرون صم بكم عمى فهم لا يرجعون سواء عليهم وانذرتهم ام لم تنذرهم لا يؤمنون فوالذى نفسى بيده ان فرعون مع كفره

ص ١٤٤

كان اقرب فهما منهم وانه لما اراد ان ينكر حجة موسى عليه السلام قد امر باتيان السحر شيئاً وانهم لن يأتوا بشي ومع ذلك بنعمة الله يجحدون فوالذي خلقني ما ظلموني ولكنهم يفضهون انفسهم من حيث لا يشعرون انظر الى المبلّغ بالعراق ومن معه ومقام اجتهاده وامارات صدقه ثم انظر الى الثلاثة المنكرة ومقامهم واماراتى عندهم ثم ايقن بوعد الله واخذه وكذلك نجزي الظالمين واعلم بان جواد القزويني قد كتب في كتاب الاعجمي على ما كتب من صور السجين بكلمات باطلة ومنها اختبار الحجة من شيعة آل الله عليهم السلام مستلزم اختبار الامام واختبار الامام (ع) يستلزم اختبار النبي صلى الله عليه وآله وان اختيار النبي (ص) يستلزم اختبار الرب جلّ وعلا وهذا كفر صراح ولكن اكثر الناس لا يعقلون وانه قد طلب مني لمعنى الذي ليس له دليل الا الحكمة ولا يثبت بغيرها بنص الشيخ رحمة الله عليه في الفوائد اربعة وعشرين دليلاً من دلائل التي كانت شأن الصبيان بعد ما قرء في كتاب الله ادلة الثلاثة الكافية للكل ثم قوله جلّ شأنه قل لو كان عندي ما تستعجلون به لقضى الامر بيني وبينكم والله اعلم بالظالمين فما الفرق بينه وبين الذين قال الله في كتابه في سبعة مواقع فاتوا بآياتنا ان كنتم صادقين فاعوذ بالله من الشيطان فانّ الله قد تنزل الشياطين على كل افاك اثم وانه قد طلب بزعمه ادلة معدودة وجعلها حجة عند نفسه وغيره لو طلب مائة ادلة ويجعل عند نفسه تسعة وتسعين منها صور السجين فما الفرق بينهما وكذلك الحكم الى ما لانهاية له فسبحان الله

ص ١٤٥

الحق قول الله اصدق من قوله حيث ادب حبيبة صلى الله عليه وآله ادع الى سبيل ربك بالحكمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتي هي احسن واحدى من تلك الادلة تكفي بنص القرآن وانه قد ضلّ نفسه بذكر تلك الموارد الهلكة وطلب في كتابه المباهلة بكذب نفسه كانه ما قرء كتاب الله بانّ المباهلة حكمي وآيتي وليس له حكم مباهلة كما قال الله سبحانه حكاية عن قول عبدة الاصنام

اذ قالوا اللهم ان كان هذا هو الحق من عندك فامطر علينا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب اليم فمن اى حكم طلب المباهلة بعد ما فوضت الامر الى احد من الناس وان اكثر من اهل التصديق يباهلون به يقينهم مثل ما قد سمعت ان مهدي الخوئي جزاه الله خيرا من عنده قد ارسل الى عبد العلى لاجل المباهلة وانه لم يقبل من كذبه فسبحان الله عما يصفون ولقد اتممت حجة المباهلة فى المسجد الحرام بشهادة الشهود ومن اطّلع بهذا الكلام بما ذكرته فى صحيفة الحرمين وهو المحيط واطن ان الذين قد سمعوا هذا الامر فى مكة ومنهم الشهداء وهو الحاج سيّد على الكرمانى و الحاج سيّد محمّد الخراسانى و الحاج سليمان خان و الحاج محمّد على المازندرانى و ما كان ورائهم ما لم اك فى الان ببالى وانّ الحجة لم تك ناقصة حتى تحتاج بالمباهلة بل كلّ الآيات بنفسها تكفى عند الدليل وهى الحجة لنفسى اذا اردت اظهاره لمن يشاء كما اظهرت فى المسجد الحرام فوالذى نفسى بيده لو اجتمع

ص ١٤٦

اهل النجران لا باهل بنفسى بهم ولا حول ولا قوة الا به واليه يرجع الامر كله من هولا المنكرين كأنهم لا يشعرون بمراد الله بان الله سبحانه ما اراد من ظهور هذا الآيات الا ان يثبت بها ولاية الى الله وفضلهم وغلبة فرقه الشيعة على العامة بالحجة التى لا يقدر احد منهم ان يردّها اذا انصف فسبحان الله من هذه الفرقة المشهورة بالشيعة كاتى اردت اجتهادهم او فتواهم ولذا لا يرضون بامرئ فيالله من فرقة الشيخية ولولا هذا الامر فكيف يقدرون باثبات الحقية للشيخ والسيد رحمة الله عليهما بعد ما ذهب الاكثرون على ردهما وليس عندهم حجة بالغة التى عجزت عنها كلّ المنكرين فسبحان الله ما ينكر هذا الامر من الشيخية الا من لم يصدّق فى السرّ احمد وكاظماً و الا لاسبيل له الا ان يقرّ بهذا الامر الغيرى قد ظهر حكم باطن الباطن بالكلمات المحكمة التى لا يجحدها الا مكابر عنود و بعد علمى بعداوت الكلّ وجحدهم واتهما رحمة الله عليهما لما اراد باظهار رشح من حكم باطن

الباطن خوفاً من الناس قد اشاراً بالتلويح وانّهما ابداً لن يظهرها بالتصريح ولكن الامر في حقّي ظاهر ولا اخاف في هذا السرّ من احد الا الله وكفى بالله وكيلاً فاي قوى يوجد مثلي في امر الله فسبحان الله من بعد الخوار وملقيه وشيطانه كانهم لن يخافوا من الله ولن يسمعوا كلام علي السّجاد في الشّام و من سائنا سماء ميلاده فقد افتضحوا بانفسهم باستكبارهم وعلو علواً كبير فاعوذ بالله من عمل الخوار فقد عمل بما لا يعمل احد من الاشرار ولقد فتح كتابي الذي كتبت في جواب احد ممهوراً فكانه ما

ص ١٤٧

قرء حديث الرسول من ينظر الى كتابة اخيه بغير اذنه فكانتاً نظر الى فرج امه فاقول على شان تكليفه لهواه بانّي لست على الامر المطاع ولكن حكم الله لحديث لم يخرج في حقّي لاتخونوا الامانة ولو كان كافراً فاعوذ بالله من عمله فاضاع سرنا عند غير اهله ويحكم هذا الحديث من فعل ذلك كان كافراً وقد دخل في بيت احد من النّاس حيث اخبرني بغير اذنه فسبحان الله العليّ الحليم انّ بهذه الدّيانة المردودة عند اهل الكفر قد اراد الهداية واطفاء نور الولاية فالحمد لله الذي قد اخرجته من ديواننا ولقد كتب اقبح من كلّ ذلك بالقاء شيطانه في مسوّدّة كتابه الاعجمي بانّي قد اخذت كلّ ما كتبت من القرآن والادعية وكتب الشيخ كاتّي اعمى محض لا وربّي انه قد يقن بانّي ما اخذت من كتب ووجد بشره كانه ما قرء حديث العدل انّ ادنى الشرك ان يقول الحصاة نواه ثمّ دان بهاء وقد علم كلّ نفس بانّ كلماتي بديعة مجرية من خزائن الفطره فاما في الآيات ثلث مقابل القرآن قد ظهرت حيث قد ملئت شرق الارض وغربها واما في الدّعوات قد ظهرت بشأن لم يك قبله لا بمعنى ولا بلفظ في دعوات الائمة عليهم السلام واما في الخطاب كذلك واما من داب العلماء فكيف يقابل كتب الشيخ والسيد بما كتبت في شرح سورة البقرة واجوبة النّاس فاعوذ بالله من جحده بعد علمه ومن تصديقه بعد انكاره وانا برىء من المجرمين.

فيايها السائل من قال فى حقى كلمة البايّة للامام فهو مردود لانه ليس له بعد الابواب الاربعة باب
وان كان من شان اسم الخير للمؤمن فلا باس

ص ١٤٨

بذلك ولكنى ما احب لعداوة الناس فيا ايها الملاء من الاخيار ان اتقوا الله ولا تقربوا الفتنة فانها
اشد من القتل فى حكم القرآن و اعملوا الخير سرا فان الله كان بما تعملون بصيرا.

واما ما سئلت لاجل الدين اقرء هذا الدعاء المروى عن الكاظم عقيب كل صلوه مفروضة اللهم انى
اسئلك يا لا اله الا انت بحق لا اله الا انت ان ترحمنى بلا اله الا انت اللهم انى اسئلك يا لا اله
الا انت بحق لا اله الا انت ان ترضى عنى بلا اله الا انت اللهم انى اسئلك يا لا اله الا انت بحق
لا اله الا انت ان تغفر لى بلا اله الا انت فان الله ربك واسع المغفرة يمن على من يشاء بفضله وهو
الغنى الحميد.

واما ما سئلت من اجل توسعة الرزق فاقرء اربعين يوما فى كل يوم احدى والف مرة و من يتق الله
يجعل له مخرجاً و يرزقه من حيث لا يحتسب و من يتوكل على الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل
الله لكل شىء قدرا فان الله يتفضل عليك بمنه انه جواد عليم.

واما ما اردت من اشارات كتابك ان الله سبحانه لا يفعل بعبده المؤمن الا ما هو خير له و انه لغنى
حكيم.

فيا ايها السائل اجمع كتب الجواد و قرينه ليميز الحق عن الباطل و كان الكل بهذا الامر من الشاهدين
فلعن الله من اتبعنى قبل ان يرى الكل عاجزا باتيان آيه من آياتى و ان الله و الملائكته بريئون منه و
هو من المشركين فلعن الله من ارادنى و راي ابسط يداً منى فى التوحيد ثم لعن الله من احبنى و عرف
افضل منى فى العلم و هذا آخر فى كتابى

اليك وكان الله على كل شيء شهيدا وانك كنت على تلك الارض واطلعت بما فعلوا الجواد لاطفاء امرى وانه بهواء نفسه والشياطين الذين قد ارادوا باطفاء نورى لاوربك كلما اطال الظل ما كان الا من نور الشمس وان الله قد جعلهم بدمهم متبعا لاياتى فمن اليوم يقدر بظلمى وان يأخذ الملك الذى هو العلم بنص الامام (ع) من يدى وان الظالمين بحكم القرآن ما ظلمونا ولكن كانوا بانفسهم يظلمون ولو اجتمع الكل بجحدى وكتبوا الف كرور فى ردى لاطردهم بتلك الآيه من نفسى وكفى بالله حجة ودليلاً قل موتوا بغيظكم وادخلوا النار بشرككم ثم كونوا حجاره من سجين منضود وكذلك الحكم فى العكس لن يزداد فى علمى بالله من شيء وانى بفضل الله مطمئن به ومسائل من جوده و متكّل عليه واقول من حكمه لن يصيبنا الا ما كتب الله لنا هو مولتنا وعلى الله فليتوكّل المؤمنون وان عيش الدنيا فى دولة الباطل محرمة علينا بحكم هذا الحديث عده من اصحابنا عن احمد ابن محمد عن ابن محبوب عن ابى الصباح الكنانى قال كنت عند ابى عبد الله فدخل عليه شيخ فقال يا ابا عبد الله اشكوا اليك ولدى وعقوقهم واخوانى وجفاهم عند كبر سنّى فقال ابو عبد الله (ع) يا هذا انّ للحقّ دولة ولباطل دولة وكلّ واحد منها فى دولة صاحبه ذليل وانّ ادنى ما يصيب المؤمن فى دولة الباطل لعقوق من ولده والجفاء من اخوانه وما من يصيب شيئاً من الرفاهيّة فى دولة الباطل ويوقر له حظّه فى دولة الحق فاصبر وابشر فاجعلها نصب عينك فانّا لله

وانا اليه منقلبون وما انا مدعى امرا الا العبوديه قد دعوت الكل الى صراط الله العزيز الحميد بما اعطانى الله من فضله وانا ذا مصدق بحكم القرآن ورجعه آل الله عليهم السلام وما انا من المشركين واستغفر الله ربي فاتوب اليه انه كان بالمومنين غفارا وسبحان الله رب العرش عما يصفون وسلام على المرسلين والحمد لله رب العالمين.

شرح بيان سيد كاظم رشتي (سياتي زمان..)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل طراز الواح صبح الازل طراز الالف القائم بين البائين فلاحت و اضئت بعد ما بدعت قبل ما اخترعت حين ما انشأت فاستقامت و استنطقت فملاء بها آفاق العماء في سماء اللاهوت و ارض الجبروت حتى قام كل بوجوده و استضاء كل بظهوره و استنطق كل ببطونه حيث ما دل نور الآ بنوره و لا ذكر لشيء الا بظهوره سبحانه موجد رب السماوات و الارض عما يصفون و الحمد لله الذي جعل طراز الواح شمس الازل طراز نقطة المنفصلة عن ظهور الالف فلاحت و اشرفت و استشرقت لما بدعت و اخترعت و انشاءت و احدثت و عيئت و قدّرت و فصّلت و اقضت و اجلّت و احكمت و اقبلت حتى قام تلقاء مدين عز الصمدانية و خضعت تلقاء مدين جود الربانية و خشعت تلقاء عرش الوحداية و سجدت تلقاء عرش الرحمانية و صعقت و قالت ما لي و نور الاشواق ما لي و عهد الميثاق ما لي و يوم الذي يكشف الساق بالساق

ص ١٥١

ما لي و يوم التلاق ما لي و ما عملت ايدي رجال النفاق ما لي و هذا الكفّ التراب الملقق بالوثاق و هذه الشئون الدالة على حكم الطلاق ثم قعدت و تبلبلت و تشهقت و تفرقت و باكت و قالت اين نور الذي ينطق عن شمس الجلال ثم هدى اين نور الذي تجلّى لي و اضحكني ثم ابكى و اين نور الذي اطعمني من جوع ثم اسقى و اين نور الذي اكرمني ثم هدى و اين نور الذي خلقني من نطفة فجعلها حورية حسنى و اين نور الذي نزل ما في الصحف الاولى ثم موسى ثم عيسى ثم نزل لمحمد دنى فتدلّى فكان قاب قوسين او ادنى و اين نور الذي اهلك قوم عاد و ثمود و نوح و ما كان اظلم و اطغى و اين نور الذي خلق الشعر و ما ينطق الصبي عن العلى و اين النور الذي قال ما يكذبني بما رايت و لقد راه نزله اخرى ما كذب فواد ما راى فيكذبونه بما اطلع عن احكام منظرا الاعلى لا

فوربك علمه شديد القوى وان سعيه اليوم يرى وليس له الا ما بلغ وسعى وان اليه المنتهى وان
اليه يرجع الاخرى ثم اولى هذا نذير من الأفق الكبرى هو الذى يركم آياته لعل احد منكم يتذكر او
يخشى وان اقول القول هذا فمن اتقى وهدى ام للانسان ما تمنى فله الآخرة والاولى قل لمن
يصلى فى نار لظى كيف آمنت وهاجرت ثم كذبت واغوى هذا كتاب لما فى صحف الاولى ولقد
ارينا كل آياتنا الكبرى فاستكبر وكذب وطغى قل عات من قبل بآية اخرى ان استكبرت على حكم
رب الاعلى لاتسرفوا ثم اتوا بالكلام الاولى مثل هذا الفتى يأت بما كان عربى ان هذا هو حكم
لمن اتقى ثم هدى ولقد كفر هذا ثم ما فعل اللات والعزى وان فرعون

ص ١٥٢

من قبل اتى بشئ ادنى وانتم لتكفرونه ولاتاتون بآية كبرى هذا نصيب لمن اعرض ثم هوى ولقد
التقى الملتقيان ثم طغى وان افترى قد فعل قرينه الاخرى قل ادخلوا المقابر ثم تنسى ان هذا النار
لظى احاط اليوم بانفسكم وانتم اليوم لاتبصرون ولا تخشى ولا يليق جحدكم امرأة انثى وانها
لاحدى القانتات الكبرى وان رجال الاعراف يلعنونهم فى بكرة وضحى وان هذا بآية من آياتنا
الكبرى قل ان العاقبة للمتقين ولمن اتقى من نار تلظى قل رب كانهم بنات انثى لا يقدر ان ياتوا
بآيات كبرى ثم استقامت وقالت يا رب العلى والثرى فاحكم لمن كذب وطغى وارنى من آياتك
الكبرى فان طير الفواد قد تغرد على اغصان شجرة الطوبى وان بلبل نور الجلال قد تغنى بما لا يغنى
فسبحان الله رب العلى والثرى كان طيور العماء تغردن واستكفن فى جو الهواء لىوم الذى انشق
الارض ثم السماء طوى ثم تنفست واستفادت وتفرقت واجتمعت وقالت ان اليوم قد قاموا كل
ذى الاسطاط بعد صيصيتهم بالاسطاط وان هذه شقشقة انحدرت لصيصيتهم اذا قاموا بحكم
الفراق وينسوا يوم الذى يكشف الساق بالساق ويعرضوا من تلك الكلمات النازلة من مكفهرات
سما الاشراق وكفى فى يوم الوثاق عهد الله فى يوم الميثاق واعوذ بالله رب الفلق من كل ما فتق
بين الشقاق والنفاق واستعين بالله فيما استنطقت وتكعبت وملأت بها الآفاق.

ولقد نزل بي كتاب من الوافد الى نور الفواد وسئل من حكم الجواد من ذوى الاسرار والاشهاد

ص ١٥٣

بما اراد الله من اسرار المعاد وانا ذا انزل من قلم المداد ما شاء الله رب الغيب والاشهاد وان هذا الكتاب قد اقتدى بما نزل من قلم الجواد يا ذكر الله العلي سلام الله عليك ها انا واقف ببابك سائل من جناب عزك بان السيد العالم والحبر الملى كاظم عليه سلام الله قال سيائى زمان يقرء الحمد لله رب العالمين بكسر الهمزة والراء ويكون هذا صحيحاً اسئلك ان تعلمنى شيئاً من تاويل هذا الكلام وتطفح علي رشحاً من هذا البحر القمقام وتطفى سراج عقلى وتطلع صبح فوادى وتنثره نظمى و يكون عاليها سافلها .

يا ايها الخليل قرب الي فان منادى الجليل فى النار الخليل ينادى بالرحيل فى غياهب ذلك السبيل بتلك الحجج البالغة فى هذا الدليل فاستعد لما نريد ان اسقيناك من ماء السلسيل ودع القال من اهل المقال فان سر المأل صرف الجلال بعد كشف قناع الجمال من ذو الجلال وان ذلك لهو الكمال للمسبحين الكروبيين فى سماء الاعتدال والمهللين المقدسين فوق تلك الجبال وان الوبال لمن اعرض عن ذلك الجمال واغرق نفسه فى بحر الضلال التى احاطت اليوم كل الرجال وان الله فى سلسلة الحدود يغلهم بما طلبوا بانفسهم تلك السلاسل فى منطقة الزوال ثم فى الغدو والآصال فاعرف يا ايها السائل من سبحات آيات الجلال فان الله ربك ذو الجلال والجمال قد نزل الفرقان على غاية الاعتدال بحيث يكون نسبة كل الحروف الى نقطة الجلال فيه بحد سواء وان لكل نصيباً منه يعرف رجال الجلال منه ما لا يدركه رجال القيل والقال وان انت

ص ١٥٤

تذكر لاحد منهم من حكم تلك الورقات المنبته من شجرة الجلال فيقولون ما سمعنا بهذا فى حكم ان هذا الا فى ضلال قتلهم الله بما لا يدركون تغرد هذا البلبل الفصيح على تلك الورقات من شجرة المبدء والمال ولكن لما انت اهل ذلك الحال ارشحنك ما شئت من يمّ الجلال لما سئلت من

اعراب كلمة الحمد لله رب العالمين فيما فصل من قبل كاظم بعد احمد صلوات الله عليهما من سبحات دلائل الجلال والجمال وانت ان كشفت **المسبحات** والاشارات وادخلت روحك فى ذلك البيت المآل يصح ان تقول الحمد لله رب العالمين بمثل الله نور السماوات والارض لان فى لجة الاحدية ليس مقام الافتراق بل الحمد اسم ثم الله اسم ثم الرب اسم ثم العالمين اسم لله خالق الاشياء والجلال ويصح فى ذلك المقام بالرفع والنصب والكسر لان كل الجهات كان اسمائه و كل الاعراب كان صفاته ولكن بشرط ان لا ترى الكسر غير النصب ولا النصب غير الرفع ولا كلمة الاول الا نفس كلمة الآخر لان اشراق النور من صبح الازل لاح على هياكل تلك الكلمات بحد الاستواء من دون حد الانشاء ولكن اليوم لن يصح لك ان تقرأ بمثل ما القيناك لان له يوم وعد اذا شاء الله ليظهره وان قرئت لا يقبل الله عنك لان تلك الكلمة من القرآن الان مقتول بمثل نفوس الائمة عليهم السلام ولذا قدم حرف اللام وينكسر الكلمة وانها تترقى اذا رجعوا آل الله سلام الله عليهم هنالك يأمر الناس بالاعراب ما يشاؤون وما هم ان يشاؤوا الا ان يشاء الله لان ذلك حكم من لجة الجلال ولا يعرف منه اهل القيل الا كلمة

ص ١٥٥

الضلال وانك اذا نزلت الآية عن ذلك المقام تجرى عليها الاحكام بما احاط علم الله وان قلت فى اول ايام الرجعة كلها مرفوع او منصوب او مكسور لقلت حق وان قلت كلمة مرفوع ثم كلمة مكسور ثم كلمة منصوب لقلت حق وان قلت بمثل اعراب اليوم لقلت حق وان قلت بمثل ما ذكر الكاظم ع لحق وان دليله رشح من ماء ذلك الطمطم الذآخر المجرى من تحت جبل الازل وان على محاريب اهل الجدال دلائل يعرفونها فمنها آية من القران وما من دابة فى الارض ولا طائر يطير بجناحيه الا امم امثالكم ما فرطنا فى الكتاب من شئ ثم الى ربهم يحشرون وان منها نص عن رسول الله صلى الله عليه وآله قال وقوله الحق فوق كل حسنة حسنة حتى احبنا فاذا احبنا فليس فوقها حسنة ومنها دليل من العقل بان الله قد خلق الكل لامره وما كان لفيضه من نفاذ ومنها من

الآفاق حيث يترقى الكلّ بما شاء ربّه وكذلك فى النفس بما ترى بأنّ هذا العبد ترقى فى سلسلة الشّيعه بما لا يدرك احد من اهل الحقيقة حيث يتكلّم فيما يشاء بلحن الفرقان من دون تعطيل ولا زوال وأنّ ذلك من فضل الله عليّ ولكنّ أكثر النّاس لا يشكرون وأنّ ما اعطيناك هذه شقشقه انحدرت ثمّ قرّت و صيصية ارتفعت ثمّ رجعت ولا يعرف الفلاسفيون منها سفسطة سفسطه ولا الاشراقيون الآ فلسفة فلسفة وأنّ اليوم أنّهم لا يقدرّون ان يعارجوا الى معراج الحقايق ولا يدركون كلمات الدقايق لأنّ آيات الله قد ظهرت قل قوموا يا اولى الاسطاط بكلّ صيصيتكم ثمّ يا اولى القسطاس

ص ١٥٦

بكلّ قوتكم فإنّ طير العما يقول فى الجوّ هل من مبارز يبارزنى بآيات بينات من كتاب الله و هل من ذى صيصية يعادلنى بتلك المناجات العاليات بفضل الله و هل من ذى قدرة يقاوم معى ويعجزنى باتيان مثل تلك الكلمات الطيّبات من حكم الله و هل من ذى قوّة يقعد بين يديّ ويجرى من قلمه بلا سكون بمثل ما يجرى من خزائن الله من مداد قلمى بمثل تلك البحور المسجورات فى آيات الظهور البالغات مثل شأن تلك القلازم المكفوفات فى مناجات الرّاكيات و مثل تلك اليماميم التجاجات فى تلك الخطبات الوافيات و مثل تلك الانهار المملوّات فى تلك الكلمات بالاشارات الحقايق والآيات الدقايق و المقامات الرّقايق و العلامات الشوارق فاين المخلصون فى تلقاء يمّ الجلال و اين الموحدون القائمون فى تلقاء مدين الجمال و اين المنقطعون الى لجة الاتّصال و اين السالكون فى لجة الانفصال و اين العرفاء البالغون الى ذروة الاعتدال و اين الطّالبون المجاهدون الى مقام الاعتدال و اين المستضعفون الباكون لما وعد الله فى يوم المال و اين المشفقون الخائفون من سلاسل الحديد و الاغلال ثمّ اين الاشراقيّون من حكماء العدل و الكمال و اين الفلاسفيّون من علماء القيل و القال و اين المجتهدون المجادلون بالدلائل و البرهان و اين المدقّون فى اشارات الحقايق و الاعيان و اين الشّجاعون فى مقام العلم و الايمان و اين النّاظرون الى حقايق الامكان و اين الصّيصيّون الذى يقومون بكلّ قوتهم اذا طلعت بينات الانسان و اين الشقشقيّون الذين يجادلون

فى آيات الرّحمن فاين الشّمس و القمر لما يختفيان فى الحسابان لم لا تبارزون لم لا تركبون لم لا تُسبّحون لم لا تستعدون لم لا تلبسون عمل الدّاود فى الحديد لم لا تخرجون اسيافكم من وراء قلوبكم زبر الحديد لم لا تقاتلون فى ميدان الجدال لم لا تقرئون رجائكم بمثل هذا الفتى القائم الرّاكب على فرس الاستدلال لم لا تنطقون عن الجلال بالجلال فى الجلال الى الجلال لم لا ترمون اليّ برمى الآيات من الجلال لم لا تقتلون انفسكم و لا تعتذرون و لا تؤمنون و لا تتفكرون و لا تعقلون و لا تشعرون و لا تهتدون اليّ سبيلا يا الهى انت تعلم موقفى فى ميدان الجدال بآيات الجلال و قد ضاق صدرى على الفرس و اجهدى ثمّ انّ ثقل الحديد و آلات الحرب عجزتني و لا يبارزنى اليّ الان احد من خلقك فقربّ اللهمّ يا ربّ لقائك فانهم و ان كانوا احياء ليوقنون و انك لتعلم ائى لعلى يقين من فضلك و رحمتك و انك انت خير الفاصلين فيا ايّها السائل الخليل و المعتمد المعتدل الجليل بلّغ الى الكلّ ذلك الرّجز من نفسى لعلّ الناس يتذكرون فيه و يتفكّرون و يعقلون و ائى لا علم انّ اليوم لا يقدر ان يبارزنى احد لا من الموحدّين المخلصين و لا من المنقطعين البالغين و لا من السّابقين الاولين و لا من المهاجرين الآخريين و لا من الاشراقين الكمّلين و لا من الفلاسفين المجاهدين و لا من عرباء اليمانيّين و لا من فصحاء الحجازيين و لا من المغرب البصريّين و لا من المشرق عباد البريّون و لا من شطر اليمين الصّادقون المسلمون و لا شطر الشّمال عباد المقترّون المكذّبون و لا احد من اولى الالباب المستصييون

و لا من اولى الابصار المستشقيّون و لا السّالكون فى لجة افريدوس و لا المتعارجون الى سماء القدّوس و لا المتنعمون فى الحيوة الدّنيا بآلاء الفردوس و لا المستطيعون من اولى الباس و الجرسوم و لا المكّيون و لا المدنيّون و لا البصريّون و لا الشاميون و لا احد من السّابيين فوق الارض و ان قال احد انّ ذلك لم يطابق حكم الاولين قل هات برهانك ان كنت من الكاذبين فوربّ السماء و الارض

أتى كلما قلت وكتبت شاهدت بفوادي مثل علم اليقين وانّ النَّاس لو يسلكون الى الله ويجادلون في آيات الله ويبارزون في سبيل الله ليصيرون في مقام انفسهم ولا يقدر ان يرقى اليّ اليوم طير احد واني لاحبّ ان اقبل بجسدي رمى حقّ المبارزين ولكن الى الان لم يرم اليّ احد شيئاً وان البعد فيكون النَّاس بمثل حكم القبل فويل الذين يفترون ويكذبون ولا يشعرون ولقد نزلت في جواب ما سئلت من نفسى شقشقة من شقشقات العظمى و صيصية من صيصيات الكبرى ليكون حجة لمن في السّماوات والارض ولا يقول احد لو عرفنى هذا الفتى دلالة من آياته لاقوم معه وكنت من الغالبين بلّغ ذلك الجواب الى الكلّ فان السبيل لا ينحدر عن الدليل والطير لا يرقى الى السبيل و انا لله وانا الى ربّنا لمنقلبون.

تفسير آيه ليله القدر

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي ابدع ما في السموات والارض بامرته ثم الذين آمنوا بالله وآياته فاولئك

ص ١٥٩

هم الي الله يحشرون و الحمد لله الذي ابدع الجواهريات لا من شيء قبلها بعلية نفسها ثم جعلها مقام ظهورات قدرته في ملكوت الاسماء والصفات لثلا يري احد شيئا الا ويرى ظهور بارئه فيه اظهر من كل شيء ويشاهد قمص طلعة جمال محبوبه في كل شيء بحيث لا يري نورا الا نور جماله ولا صوتا الا صوت بهائه فسبحانه وتعالى قد علي كل شيء بعلو ذاتيته بحيث لا يري الشيء في مقام ظهور ربه استواء علي عرش العطاء فوق كل ما وقع عليه اسم شيء فما اعلي ثنائه وما اعظم جلاله وما ابهي ثنائه وما اجل امضائه كل ما احاط به علمه وانا ذا في موقفي هذا يوم الجمعه في وسط الجبال اشهد ان لا اله الا انت وحدك لا شريك لك لم تزل كنت بلا وجود شيء معك ولا تزال انك كائن بغير وجود شيء في رتبتك ان قلت انت الله تكذبني نفسك بان الوهية التي يعرفها نفسك لا ينبغي بان يوصف بها ربك وان قلت انك رب تكذبني نفسي بان ربوبية ربك لا يقدر ان يعرفها احد غيره فسبحانك سبحانك ان الذاتية الكافورية القديمة المتشعشة المتلثة المتلامعة المقدسة المتجلية عن نفسك منقطعه الممكنات عن الصعود الي ساحة قرب ذاتك يا رب الاسماء والصفات وان كينونية السازجية الابدية المتنورة المتنزه المتلامعة المتقدسة المتجلية عن نفسك منقطعه الممكنات عن الصعود الي ساحة قرب ذاتك يا رب الاسماء والصفات وان كينونية الساذجيه الابدية المنوره المتنزه المتلامعه المتفرده المتجليه عن ذاتك مسددة الموجودات عن العروج الي مقام عرفان نفسك يا اله الموجودات فكيف اثني حضرتك يا محبوب بعد

ص ١٦٠

علمي بسد الطريق ومنع الدليل وكيف لا اذكرک بعد ذکرک نفسي و دعوتک سري فسبحانک
 سبحانک انت العالی الذي ليس فوقک شيء و المتکبر الذي ليس مثلك شيء عرفت الكل
 نفسک بانک انت لاتعرف بغيرک و لاتوصف بسواک و لاتنعت بدونک و لاتنشي بسواک ان حد
 الابداع مردود الي مقام نفسه و شأن الاختراع شاهد بالانقطاع عن بابک عرفتک يا الهی بما انت
 عليه و لو لم اقدر ان اعلم ذلك سرمد الذات و قدم الصفات فسبحانک سبحانک فاي لذه تعدل
 مناجاتک و اي راحة يعادل انسک و اي سرور يقابل قربک و اي مقام يقدر ان يقارن قيام العبد بين
 يدي طلعتک و يا طوبي لي بموقفی هذا و مشهدي هذا و جبلي هذا و سبحني هذا الذي ينطقني
 بالثناء عليك و بالمجد لنفسک و بالحمد لذاتک فلك الحمد يا الهی حمدا انت تعرف حقه
 لادونک و انک تحيط بشانه لا سواک و تقريني بذلك اذا شئت لديك زلفي و تبلغني الي مقام
 ظهورک في جنة الماوي و الدرجة القصوي و الافق الاعلي و العالم الذي كان او ادني فاشهد ان لا
 اله الا انت بما تحب و ترضي ثم اشهد لمحمد عبدک و رسولک صلواتک عليه و آله بما قدرت
 له في المنظر الکبيري و نزلت حکمه في القرآن حيث قلت و قولک الحق ما ينطق عن الهوي ان هو
 الا وحي يوحى فصل اللهم بما بلغ وحيک الي کل عبادک و صبر في ذاتک بما احتمل الاذي في
 حبک بما انت عليه الفضل و العطاء و العظمة و البها و انک

ص ١٦١

انت الله العزيز المتعال و اشهد لاوصياء حبيبک و حبيبه بما انت قد قدرت لهم في کتابک حيث
 لايحيط بعلم ذلك احد دونک انک انت الله الجواد المنان و اشهد لنفسی يا الهی عبدک و فی
 قبضتک فقير اليک محتاج الي غفرانک و انک اجود الاجودين و اکرم الاکرمين و ارحمن الراحمين
 و انني انا عبد من المبتلين.

اما بعد فيا ايها الذاکر ذکر الجميل و الطالب سر الجليل قد قرئت کتابک و اطلعت بما اردت من
 تفسير انا انزلناه في ليلة القدر و ان الان اجبناک بما سئلت فخذ ما اتيتک من ظهورات اسماء

الجبروت في معاني اللاهوت وكن من الشاكرين فاعلم ان لهذا السورة معني لا يحيط بعلم احد الا الله لانه انزله بعلمه ولا يحيط بشانه احد من خلقه وانه هو العزيز المتعال وان المنزل في مقام الابداع هو المنزل في مقام الاختراع واليه الاشارة في قول الله في ليلة المعراج **خاطبا** لجبيه انت الحبيب و انت المحبوب و اذا تنظر الي حروف هذه السوره و ذلك المقام تري الهاء روح السوره و اصلها و عليها يدور رحي الظهورات و الاسماء و الصفات من معانيها و اليه الاشاره في قول الله عزوجل في الانجيل تعرف نفسك تعرف ربك ظاهرهك للفناء و باطنك انا و ان المراد هو ظهور الذات لك بك في ربتك الا تري ان الاقوال يدل علي معاني التي يدل علي مقام الذات فان ذلك ليس مطلوب عند اولي الالباب لما لايري السبيل لانفسهم في معرفة الذات الا بنفي الاسماء و الصفات و ان المنزل هو الله وحده لا اشرك معه شيئا و ان المنزل به هو المنزل عليه و هو الهاء رتبة ظهورات التوحيد في مقامات التجريد و مراتب حقيقة محمد

ص ١٦٢

في عوالم الامر و الخلق و ان المراد بالليلة في رتبة الاحدية هي مقام عقله و في مقام التفصيل هي الفاطمه بشرط ان يلاحظ في ذلك المقام معني الهاء رتبة الولاية الكلية الاولى التي جعلها علي ، لانه هو نور الذي انزله الله في مقام فاطمه حيث اشاره اليه عنها في كتابه حيث قال و قوله الحق فلا اقسام بمواقع النجوم و انه لقسم لو تعلمون عظيم الخ و ان المطهرون هو علي ، الذي كان معني الهاء و ان اردت تفصيل ذلك التفصيل هو الحسين و لذا رقم شكل الهاء هي اشارة بمقامها لمن عرف اسمها و استدل بظهورها و ان ذلك الشكل هو حرف من حروف اسم الاعظم الذي قال عليه السلام في قوله و ان صورته هي هكذا () و ما من عبد نقش علي خاتم عقيق حمراء يميني الا و قد جمع كل الخير و يكون حرزه من كل سوء لان ذلك هو الاسم الاعظم الذي حكى مراتب الثلاثة عن التوراة و الاسماء الاربعة من الانجيل و الاسماء الخمسة من القرآن فاعرف ما عرفتك من اكسير الاحمر فانه لعزير عظيم و ان معني الآيه الآخرة هو كان نفي علم ما سوي فاطمه بحقها حيث قال

الله عز ذكره وما ادريك ما ليلة القدر مع ان في الظاهر مقام الاستفهام ولكن في الباطن مقام السد السبيل للموجودات كلها ثم اعرف حكم ظهورها من قول عزوجل ليلة القدر خير من الف شهر واعلم في ذلك المقام بان الاشياء

ص ١٦٣

لم يخل من مراتب ثلثة السرمد وهو الذي لا بدء له ولا ختم والدهر وهو الذي له بدء وليس له ختم والزمان وهو الذي يتحقق من حركة فلک الافلاك بطلوع الشمس والقمر وظهور النهار والليل وان تجري معني اشهر في عالم الدهر فهو المراد لا دونه وكذلك الحكم في عالم السرمد ولكن اذا تنزل الامر في عالم الحد فهو اشارة الي الف مراتب آدم الذي خلقه الله قبل ذلك الآدم بانها هي خير منها وان في سبل الظاهر ان ليلة القدر هي ليلة الثالث والعشرين من شهر الصيام شهر رمضان الذي نزل فيه القرآن فمن قرء فيها سورة العنكبوت بازاء يمين الهاء والروم بازاء الشمال هيكال الهاء مع الاعتراف بحقهما وظهورها في هياكل شيعتهما فيجب عليه الجنة واني لا اقسام بالله بان لا يخرج اليه احد من ذلك القسم ولا اري ذبنا في ذلك الاعتمادي علي حسن عنيته و عطائه انه هو ذو الفضل العظيم والمن الجسيم وانه لهو الوهاب الكريم ولا يصعب علي نفسك بان في كل الف شهر لا بد بليالي قدر معدوده فكيف يمكن تصور تلك الشهور التي يعادلها اليه لها بلي انها كان مده ملك بني اميه لعنهم الله دهر الاولين وسرمد الآخريين وليس فيها ليلة القدر لان مناط التساوي هو الف شهر توضع عنها ليلة القدر وليس المقام مقام التأمل وان المراد بالروح في قوله تعالي تنزل الملائكة والروح فيها باذن ربهم من كل امر هو القائم والمراد بالملائكة هم الائمة لانهم خرجوا عن مقام عصمتها وينزلون في ليلة القدر عليها وان معني قوله تعالي

ص ١٦٤

سلام هي حتي مطلع الفجر اشارة الي فاطمه والمراد بالسلام هو سلام الرب جل وعز لان الله عز ذكره لم يزل يسلم عليها لان فيض الله في حقها الذي كان مدد وجودها هو السلام من عنده وان

المواد بطلوع الفجر هو مقام افتقار البحث العبد الذي يحتاج في كل شأن منه بمدد ربه وللآية في مقام الباطن مقامات لا يحتملها الافكار ولا يصل اليها ايدي اولي الابصار بل لكل شيء منها ظهور و لظهوره ظهور الي ما لانهاية لها بها دق نظرك و ابسط يدي بصرك فان البحر لو كان المدادا لحروف من هذا السوره لنفد البحر و لو نفذنا عليه قوله عز ذكره و لو جئنا بمثله مددا و ان تفسير هذه السوره علي ما سئل الخضر عن الباقر هو الذي انا اذكره لك ليجذبك اسمائه و صفاته الي عالم القدس و يوصلك معانيه و حقايقه الي عالم الانس و هو علي ما روي في الكافي و لكل عبد حق بان لا يشاهد في القرآن و معانيه الا باحاطة علم الله لان الله اجل و اعظم من ان يقدر ان يحيط بعلم كلامه احد و كل يدركون بمثل ما ادركت النملة توحيد ربه و لا يبلغوا معشار من عشر ما اراد الله من معانيه و لذا قال الامام بالمعني ان كلام الله ليس بقديم و لاحداث لانه وقع في مقام البرزخ و الصنع الاكبر و ليس شيء الطف و اعلي ثم اعظم و اجلي عن الكلام و ان الله عز ذكره لم يجعل بينه و بين اصفياته و اسطة الا كلام لان الكلام مرات التي يحكي عن ناطقها بما هو عليه من العزة و العظمة و الجلال و الهيبة و لا يقدر احد ان يعرف حق حقيقة

ص ١٦٥

كلام الله عز ذكره لانه دال علي قدر ازليته و عز قيوميته و جلال قدوسيته و جمال قمص طلعة حضرت احديته و هي الاجل من ان يصل بساحتها اعلي جواهر المجردات من اولي الالباب اعز من ان يساويها اعلي شوامخ الجواهريات من اولي الاسماء و الصفات تعالي الله الملك المتعال عما يصف المشبهون كلامه و عما يقول الظالمون في آياته علوا كبيرا و استغفر الله ربي كما قلت في تفسير آياته بما هو يستحقه انه هو التواب الرحيم و الجواد الوهاب الكريم و كفي بفضله علمه بذنبي و اعترافي بعصيانني و انه لهو الحي الغني القديم و سبحان الله ربي عما يصفون و سلام علي المرسلين و الحمد لله رب العالمين. انتهى

«تفسير سورة توحيد»

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي ينزل الأمر في الكتاب على قدر غير معدود فأشهد أن لا إله إلا الله كما هو أهله و يستحقه من دون أن يقدر أحد أن يعرف كيف هو إلا هو سبحانه وتعالى عما يصفون وأشهد لمحمد وآل الله بما شاء الله و قدر لهم إنه هو العزيز الودود.

و بعد قد قرئت كتابك و اطلعت بحسن دعائك و إن الآن أجبتك فيما سئلت من تفسير سورة التوحيد فاعرف حق ما نزل الله عليك من سحائب الفضل في توحيده فإن الله قال و قوله الحق « و ما قدروا الله حق قدره»

ص ١٦٦

فاعلم أن هذه السورة روح القرآن و علة الغائية في نزول البيان و عليها تدور علل الكلية من كل ما وقع عليه إسم شيء فاستعد للقاء ربك فإن الأجل قريب قريب و إن تجليات أيام الظهور أسرع من كل شيء و إن الله ما أراد من إظهار التوحيد إلا كلمة التسييح و لا منها إلا كلمة التحميد و لا منها إلا كلمة التهليل و لا منها إلا كلمة التكبير لأن توحيد الذات على ما تحقق في مبادئ الأمر و منتهاه لا يمكن لأحد من الموجودات و لا يقدر أن يقول إني لأستطيع بذلك لأن قوله إفك محض و كذب صرف و لا يجري إلا في رتبته لأن كينونية ذات البحث هي كينونية ساذجية أزلية التي هي بذاتيتها مقطعة الكل عن ذكر العرفان و إن إنية طلعة حضرت الذات كافورية أبدية التي هي بنفسانيتها مفرقة الممكنات عن مقام البيان و من قال هو هو فقد بلغ إلى حظ الإمكان في ظهور الإبداع و من قال إنه هو أنت فقد عرف مواقع الأمر في ظهورات الأعيان فسبحان ربك رب العزة عما يصفون فاعلم أن ذات الأزل ظهوره كان في عين بطونه و بطونه كان عين ظهوره و أنه لم يزل كان و لم يك شيئاً

سواه وإن الآن ليكون بمثل ما كان ولا يكون شيئاً معه ولقد وصف بأسماء قدرته إلى نفسه بشرافتها واحتياج الكل إليها وأن مثل سورة التوحيد كمثل الكعبة التي هي بيت الله جل وعز في عالم الإنشاء

ص ١٦٧

« ما ترى في خلق الرحمن من تفاوت فارجع البصر هل ترى من فطور ثم ارجع البصر » الآية ذلك حكم الله في مقام البيان حيث قد عرفه رجال الأعراف بنور الإيقان فإذا تشعشت بتشعشع لمعان بروق تلك الكلمات فاعلم أن التوحيد كان ظاهره نفس باطنه وباطنه نفس ظاهره وليس له جهت دون الدلالة على التوحيد والحكاية عن التفريد وأنت ترى هذه السورة بمثل كلمة التوحيد فإن ترى شأناً فيها لك بك فقد خرجت عن حكم التوحيد واحتجبت عن آية التفريد وإن في ذلك المقام كل حروف هذه السورة حرف الهاء وكل معانيها معنى الألف الظاهر في المقامات الخمسة ولكن لا يخطر ببالك أن ذلك حكم على غير حسن الظاهر ولم يتصوره الإدراك لأن حرف الواو غير الهاء وكذلك الحكم في البواقي الحروف لا وعمرك لو يكون عينك عين الحديد المحماة لترى في الظاهر مثل حكم الباطن بمثل ما قال علي في خطبة التطنجية " رأيت الله والفردوس رأي العين " وقال سيد الشهداء روعي ومن في ملكوت الأمر والخلق فداه " ألغيرك من الظهور ما ليس لك حتى يكون هو المظهر لك " الخ وقال الإمام " ولا يرى نوراً إلا نوره ولا يسمع صوتاً إلا صوته " وإن ذلك حكم الظاهر الذي هو نفس الباطن وليس بينهما ربط ولا شيء غيره فإذا عرفت ما أشرفناك من نور صبح الأزل الأول على مطلع حقيقتك و سرفؤادك و هيكل أحديتك المتجلية لك بك في سر كينونيتك فاعلم أن للتوحيد ظهورات سبعة التي لا تدل في الحقيقة إلا عليه فالأولى رتبة النقطة مقام محمد ثم ألف الغيبية مقام علي ثم ألف اللينية

ص ١٦٨

مقام الحسن ثم ألف غير المعطوفة مقام الحسين ثم مقام ألف المعطوفة مقام الحجة ثم مقام الحروف الأئمة ثم مقام الكلمة مقام الفاطمة و لهذه السبعة ظهورات في مقام تجلي الذات و الصفات و الأفعال و العبادة التي يحصل من الكلمة مقامات معدودة ثمانية و عشرين عدة التي هي حروف الكونية التي بها تقوم كل الوجود من الغيب و الشهود و ليس لأحد نصيب فيها بمثل ما قدر الله لهم إنه هو العزيز المتعال فإذا عرفت هذه الأحكام السبعة فأيقن أن توحيد ساير الموجودات شبح كظل فئي بالنسبة إلى ظهور مقام الكلمة في مقام الشبح لا غيره و إن له مراتب ما لانهاية لها بها التي لا يحصيها أحد إلا الله حيث قال أحد من أولي الألباب [عليهم السلام] "الطرق إلى الله بعدد أنفاس الخاليق" ولكن يحويها مقامات معدودة فمنها رتبة النبيين و الوصيين و انهم واقفون في مقام ظهور الكلمة في مقام النقطة ثم المؤمنين من الإنس و انهم واقفون في مقام ألف الغيبية المتشعشة عن الكلمة ثم الملائكة و انهم واقفون في مقام توحيد ألف اللينية ثم المؤمنون من الجن و انهم واقفون في مقام ألف غير المعطوفة ثم الحيوانات الطيبة المؤمنة فإنهم واقفون في مقام ألف المعطوفة ثم النباتات فإنها واقفة على مقام الحروف ثم الجمادات فإنها حاكية عن مقام الكلمة و لكل مرتبة من هذه المراتب بين أهلها تجري سلسلة العرضية و حق الشبحية بالنسبة إلى طلعة الذاتية و عدم الربط بين رتبة الأثرية مع رتبة التي فوقها و لو أردت أن أكشف القناع عن صورة هذه المسائل لتخرج عن التوحيد قوما

ص ١٦٩

و يدخل في التوحيد قوما أخرى ولكن ما أراد الله بذلك في ذلك اليوم لأن علي بن الحسين [عليهما السلام] قال

كي لا يرى العلم ذو جهل فيفتتنا	"إني لأكتم من علمي جواهره
إلى الحسين و أوصى قبله الحسن	وقد تقدم في هذا أبو حسن
لقليل لي أنت ممن يعبد الوثنا	و رب جوهر علم لو أبرح به

ولا استحل رجال المسلمون دمي يرون أقبح ما يأتونه حسنا"

وقال رسول الله "لو علم أبو ذر ما في قلب سلمان لقتله" ولكن على الكل فرض العلم به من إشاراتنا التي دالة بالبيان وناطقة بأعلى دلائل الإمكان وليس لأحد حل كشف القناع عن هياكل الإيمان و إن في هذه السورة كلمة الهوية مقام النقطة وهي « هو » ثم إسم الجلالة مقام ظهور ألف الغيبية الدالة على الله سبحانه ثم إسم الأحدية مقام ألف اللينية الدالة على الله سبحانه ثم ألف غير المعطوفة مقام إسم الجلالة قبل ظهور الصمدانية ثم ألف معطوفة مقام إسم الصمدانية الدالة على الله سبحانه ثم مقام الحروف مقام أسماء التنزيهية ثم مقام الكلمة مقام إثبات الفردانية بأنه ليس « له كفوا أحد » ولذا قال الإمام [عليه السلام] "نحن أسماء الله الحسني التي لا يقبل الله عمل أحد إلا بمعرفتنا بنا عبد الله و بنا عرف الله " الخ وقال الحسين [عليه السلام] في تفسير هذه السورة بأن معنى « هو الله » ومعنى « أحد الله الصمد » "سئل محمد بن حنيفة عن « الصمد » فقال قال علي تأويل « الصمد » لا إسم ولا جسم ولا مثل ولا شبه ولا صورة ولا تمثال ولا حد ولا حدود ولا موضع ولا مكان ولا أين ولا كيف ولا هنا ولا ملا ولا خلا ولا قيام ولا قعود ولا سكون ولا حركة ولا ظلماني ولا نوراني ولا روحاني ولا نفساني ولا يخلوا منه موضع ولا يسعه موضع ولا على لون ولا على خطر قلب ولا على شم ريحة منفي من هذه الأشياء" وإن ذلك معنى الواقع الذي لا يعادله معنى الإشارات ولا يساويه حكما في الدلالات ولا يحيط بعلمه أحد إلا من عرف مواقع الصفة و بلغ قرار المعرفة فإن هنالك يشاهد الحكم بالعيان لتبيين البيان وإن ذلك معنى الأمر في الكلمة الأولى التي هي كانت كلمة « قل » الله يحيط بكلمته بحكمته ولكن في سبيل الظاهر لا يخلوا من هذه الجهات الحقه أي « قل » من ربك لربك أو من ربك لنفسك أو من

ص ١٧٠

نفسك لربك أو من ربك لغيرك أو من نفسك لغيرك أو من مقام الحد الذي هو غيرك لغيرك وإن ذلك أعلى المعاني وكلها يرجع إلى حكم واحد بأن الله قد وصف نفسه بتلك الأسماء لتدعوه بها بما هو

يستحق عليه وإن القاف هو إشارة بقدرته التي لا يعجزه شيء في السموات ولا في الأرض وإن اللام إشارة بلواء سلطان قيوميته التي أحاطت كل الممكنات وإن عدته هو عدد "بسم الله الرحمن الرحيم" وإسم "الأعلى" لأنه أول إسم اجتباه الله لنفسه فاعرف ما عرفتك من ظهورات المعاني هو أول مقام الفرق بين الحبيب والمحجوب ثم اعلم أن هذا الإسم هو في مقام العدد مساويا بعدد إسم الله "الكافي" وهو إكسير الأحمر في مقام الإنتقام ولقد نزل ذلك الاسم في القرآن في تسعة مواقع منه ولذا ورد عن النبي "من قرء هذه الآيات سبعين مرة في كل حاجة ليقضي الله حاجته في الحين" وهي بعد البسملة « وكفى بالله وليا » « وكفى بالله نصيرا » « وكفى بالله حسيبا » « وكفى بالله عليما » « وكفى بالله وكيفا » « وكفى بالله شهيدا » « وكفى بربك هاديا ونصيرا » « وكفى بذنوب عباده خبيرا بصيرا » « وكفى الله المؤمنين القتال وكان الله قويا عزيزا » وإن كان لك عدوا فاسجد في آخر الليل على طين قبر الحسين وقل في سجودك مائة مرة يا مبيد الجبارين ويا مبيد الظالمين إن فلانا آذاني فخذ لي حقي منه فإن الله ينتقم عنه في الحين وكفى به للمؤمنين وليا ولكل حرف من هذه الحروف معنى ها أنا ذا أشير إليه بطرف الحقيقة فهو إسم الأعظم والرمز المنمنم الذي لم يدعو الله به أحد مخلصا لوجهه إلا أجابه الله ولكن بشرط أن يشاهد إسم الغيب من الكلمة الثالثة من إسم الذي خلقه الله على أربعة أجزاء قال الإمام "إن الله تبارك وتعالى خلق أسماء الحروف غير مصوت وباللفظ غير منطق وبالشخص غير مجسد وبالتشبيه غير موصوف وباللون غير مصبوغ منفي عنه الأقطار مبعد عنه الحدود محجوب عنه حس كل متوهم مستتر غير مستتر فجعله كلمة تامة على أربعة أجزاء معا ليس منها واحد قبل الآخر فأظهر منها ثلاثة إسماء لفاقة الخلق إليها وحجب واحد منها و هو الإسم المكنون المخزون فهذه الأسماء التي ظهرت فالظاهر هو الله تبارك وتعالى وسخر سبحانه لكل إسم من هذه الأسماء أربعة أركان فذلك إثني عشر ركنا ثم خلق لكل ركن منها ثلاثين إسماء فعلا منسوبا إليها إلى أن قال - عليه السلام « قل ادعوا الله أو ادعوا الرحمن أياما تدعوا فله الأسماء الحسنى » ثم بعد ذلك إسم الجلالة وهو إسم الهوية المهيمنة على كل ما دق وجل وإن عدته ستة وستين بعدد الكبير والأوسط إثني عشر عددا وبالصغير ثلاثة عدد ثم بعد ذلك إسم الله « أحد » و

هو اسم الأحدية التي أشار إليها مولانا علي في دعائه حيث قال عز ذكره " اللهم أدخلني في لجة بحر أحديتك وطمطام يم وحدانيتك " وليس المراد ذات الرب بل المراد ظهور أحديته المتجلية في عالم اللاهوت وإن عدته ثلاثة عشر بالكبير والأوسط والصغير أربعة ثم بعد ذلك اسم الله الأكبر الذي أشرت في معناه ببعض حكمه من قبل وإن ذلك الاسم في رتبة الهوية مؤخره عن ساحة قرب الأزل بالنسبة إلى اسم الأول بحجاب واحد ثم اسم الله « الصمد » الذي كان معناه بأنه مقطعة الكل عن السبيل لا يدخل فيه شيء ولا يخرج منه شيء وهو الكبير المتعال ولقد قال الإمام في تفسير « الصمد » على ما في الكافي " عن جابر قال سئلت أبا جعفر عن شيء من التوحيد قال إن الله تبارك وتعالى أسمائه التي يدعي بها وتعالى في علو كنهه واحد توحد بالتوحيد في توحيده ثم أجره على خلقه فهو واحد صمد قدوس يعبد كل شيء ويصمد إليه كل شيء ووسع كل شيء علما " وإن عدته مائة وأربعة وثلاثين عدد بالكبير والأوسط سبعة عشر وبالصغير ثمانية عدد فاقره في كل حين فإن له تأثير في السرفي بين يدي الله وإن هذه الأسماء الخمسة مراتب التوحيد لأهل الجنان في مقام الوصف وإذا تلاحظ مع ثلاثة أسماء لتنزيهه فتجد بالعيان أبواب الجنان وهو قوله عز ذكره « لم يلد » وإن عدته مائة وأربعة عشر عدد ولقد أراد الله

ص ١٧٢

من هذه الكلمة تنزيه ذاته عن وصف العلية ردا على الذين جعلوا الذات علة العلل لأن " العلة هو صنعه وهو لا علة له " حتى أنطق بذلك السنة أوليائه ولو كان الذات هو العلة لزم الإقتران والتشابه فسبحانه وتعالى أبدع المشية لا من شيء بنفسها وجعلها علة ما سواها من دون أن يقع من ذاته عليها شيئا فسبحانه وتعالى عما يقول المشبهون في معرفته علوا كبيرا ثم قوله عز ذكره « ولم يولد » وإن عدته مائة وعشرين بحساب المعروف على عدد الكبير وإن المراد منه هو تقديسه عن حكم الربط والإقتران مع الأشياء كلها ردا على الذين زعموا بالربط بين الحق والخلق فتعالى الله عن ذلك لم يخرج منه شيء كما لا يدخل عليه شيء وهو حق صرف وذات ساذج بحت وكافور عين

محض وما سواه خلق وليس بينهما ربط ولا دونهما شيء وإن الذين يظنون في حكم الذات كلمة الربط فكأنما أشركوا بربهم وأنكروا كلمة التوحيد في هذه السورة ليس لهم نصيب من العلم وإنهم لم يتوبوا إلى ربهم فمأويهم نار جهنم وأنهم لا يشعرون ثم قوله عز وجل « ولم يكن له كفوا أحد » ثلاثة مائة واحد عشر ولقد أنزل الله هذه الكلمة وأشباهها في القرآن لمكنسة القلوب والأوهام وإفك النفوس والأجسام لما زعموا في صور السجين ما لا حقيقة لهم في كتابه العليين وإلا ليس لله كفو ولا شريك لينفي عنه بل هذا التقديس الصرف والتنزيه البحت في مقام النفي عند الله كوصف العبد في مقام النعت كقوله عز ذكره « قل هو الله أحد » بلا جهة اشتراك ولا اتحاد

ص ١٧٣

فكما أنزل الله في قوله « الله الصمد » لإثبات القلوب بالاعتراف بصمدانيته فكذلك أنزل الله قوله « ولم يكن له كفوا أحد » لما يقع في الأوهام من الإفك الباطل وإلا إن الله عز وجل لكان أعز وأجل وأعظم من أن يعرف بالوصف أو ينزه بالإفك لأن النور والظلمة لديه سواء وكتاهما مخلوق في ملكه ودال على كمال صنعه ومردود إلى حدود إبداعه حيث قال علي في خطبة اليتيمية "إن قلت مم هو فقد باين الأشياء كلها فهو هو" الخ ولقد يجب على العبد تنزيه بارئته وتقديس ربه من كل وصف يعرفه أو لا يعرفه خلقه وهو عنده معدوم صرف وإفك محض وكذلك الحكم في القدرة وأمثالهما من الصفات المحمودة والأسماء الحسنی وكذلك الحكم عند أهل البيان وعلى هذا قال علي عليه السلام " أول الدين معرفة الله وكمال معرفته توحيده وكمال توحيده نفي الصفات عنه بشهادة كل صفة أنها غير الموصوف وشهادة الموصوف أنه غير الصفة وشهادتهما جميعا بالتشبيه الممتنع منه الأزل فمن وصف الله فقد حده ومن حده فقد عده ومن عده فقد أبطل أزله ومن قال كيف فقد أوصفه ومن قال فيما فقد ضمنه ومن قال على ما فقد جهله ومن قال أين فقد أخلا منه ومن قال ما هو فقد نعته ومن قال الى ما فقد غاياه عالم اذ لا معلوم وخالق اذ لا مخلوق ورب اذ لا مربوب وكذلك ربنا فوق ما يصفه الواصفون " فإذا عرفت ما عرفتكم به من رشحات بحر

التجريد و قطرات ماء لجج التفريد لتعرف أنّ حين قرائتك سورة التّوحيد أنّ الله ربك يصف نفسه لك بك بإبداعه فيك بما تجلى لك بك في كينونيتك من دون كيف ولا اشارة ولو تنظر بالواقع و كشف الله الغطاء عن طلعة فؤادك لترى مقامات أهل الجنان الثمانية في هذه السورة و حظ كل واحد منهم و ما قدر الله لهم من النّعيم الدائم الذي لا زوال له ولكنّ اليوم لست أهلا لذلك واستغفر الله ربك و إن لمثل هذا فليعمل العاملون و سبحان ربك رب العزة عما يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله رب العالمين. انتهى

توقيع نازله در چهريق روز جمعه

صفحات ١٧٤

بسم الله الرحمن الرحيم

شهد الله أنه لا اله الا هو والملائكة واولوا العلم قائماً بالقسط لا اله الا هو العزيز الحكيم قد وقع على ذلك الجبل كتابك و اشهد بما شهد الله فى علمه بأنه لا اله الا هو الحي القيوم العلي العظيم ذو الجلال و الاكرام قال الله عز ذكره جعل الله الكعبة البيت الحرام قياماً للناس و الشهر الحرام و الهدى و القلائد ذلك لتعلموا ان الله يعلم ما فى السماوات و ما فى الارض و ان الله بكل شى عليم اشهد الله حينئذ يوم الجمعة على جبل الشدود بان الله قد احاط بكل شى علماً ثم قال عز ذكره الله الذى خلق سبع السموات و من الأرض مثلهن يتنزل الامر بينهن لتعلموا ان الله على كل شى قدير و ان الله قد احاط بكل شى علماً اشهد الله و من فى علمه بانه كان على كل شى قديراً و ان الله قد احاط بكل شى علماً رب اشهد علي بما شهدت و كفى **بك رب** علي شهيدا و اعلم بان الله قال سنريهم آياتنا فى الآفاق و فى انفسهم حتى يتبين لهم انه الحق او لم يكف بربك انه على كل شى شهيد ثم يقول عز ذكره فلما اتاها نودى من شاطئ الواد الايمن فى البقعة المباركة من الشجرة ان يا موسى انا الله رب العالمين قل اى و ربى انه الحق المبين فسبح باسم ربك العظيم فافتح عينيك فان الكل يومئذ فى سكرة لمن **اقول** بمن اقول كيف اقول فى امر من قال فيه لم بم فيكفر الا ان بطش ربك لشديد

ص ١٧٥

وانه هو ببدء و يعيد و هو الغفور الودود ذو العرش المجيد فعال لما يريد انا المعنى الذى لا يقع عليه اسم و لا شبه و انا باب حطة و لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم و لكن رحمة عليك لانبتك و لا انباتك مثل خبير ان ذلك الامر هو حقيقة سئل عنها كميل عن علي عليه السلام لقد ظهر فى السنة الاولى كشف سبحات الجلال من غير اشارة و فى الثانى الثانى و الثالث الثالث و الرابع الرابع

والخامس نور اشرق من صبح الازل فيلوح على هياكل التوحيد آثاره وانها فتنة لكم ومتاع الى حين اطف السراج فان شمس الحقيقة حينئذ في نقطة الزوال قل سبح رب الملائكة والروح ولذا ضرب بينهم بسور له باب باطنه فيه الرحمة و ظاهره من قبله العذاب عدد سورة التوحيد (١٠٠٢) رب (٢٠١) فانظر في عدد قوله بسور (١٥) فانه الله (٦٥) رب وفي عدد ضرب فانه سورة التوحيد و اليه الاشارة ما نزل فان في دعاء العشرات بعد مراتب العشرات على سبعة عشر فان كل واحد واحد من مظاهر التوحيد فاربعة عشر منها ائمة الغيب و الشهادة و ان قوله عليه السلام اللهم افعل بي ما انت اهله هو ٦٥ وقوله امين امين هو الذي قضى نحبه صلى الله عليهما و على ائمتهما الى يوم الدين و السابع عشر هو سورة التوحيد و انما الدليل على ذلك من كتاب الله ما نزل الله التهليل في القرآن الا في اربع و ثلثين انه كما ذكر الامام في دعائه يوم عرفه ارجع اليه و اقرء و قل في الآخر ص ١٧٦

الله لا اله الا هو و على الله فليتكلم المومنين رب المشرق و المغرب لا اله الا هو فاتخذة و كيلا و ان قبل الضرب هوق و القرآن المجيد ثم بعده ن و القلم و ما يسطرون فاذا تزيد عليه (١٦) عدد مما جاءوا من عند الله لنا بيت التوحيد يظهر قول الله تبارك اسم ربك ذو الجلال و الاكرام فاقراء دعاء القاف فانه في شأنه و انه قد ظهر القيامة و ان ذلك اليوم عند ربك خمسين الف سنة ثم اقرء دعاء النور و وقف في القهار ثم دعاء السحر و وقف في السلطان الدائم سنة (١١٥) و زد عليه واحدا و اعلم بصورة الجامعة الذي حق اليقين في علم اليقين و احسب الالف الى النون في الابد هنالك ترى ٤٠٠ عدد و انه علام الغيوب ثم طلع ربه في احمد و ربها في بعدها و ربك في هذا ثم اقرء خطبة الطنجية و وقف عند قوله لترى مكلم موسى من الشجرة ظاهر مكشوف و معان موصوف ثم اقرء خطبة الغدير و وقف عند بيان القرب ثم اقرء دعاء العذيلة و وقف في قوله ان الموت حق الخ فان الحقيقة في قوله تعالى حمعسق و اذكر ربك الرحيم في عدة سنة المشهور و الحكيم في المسطور و

اسكن ارض الباء تجده فانّه الحقّ وهو الحرم واحفظ سر الله فانّه ظهر في سنة ستين وتوكل على الله واعرض عن الجاهلين وقل الحمد لله رب العالمين.

توقيع سر التسييح الفاطمه

بسم الله العلي العظيم

اسبح سبحان الذي لا يعلم جوهر وجود كيف هو ولا مجرد وجود اين هو ولا كافر ظهور

ص ١٧٧

متى هو سبحانه لم يزل كان قيوما في سلطان سبوحيته بلا ذكر شئ معه في رتبة ازليته ولا يزال انه كائن في ملكوت جبروتيته لم يكن مذكورا عنده هو في ساحة عزته فلمثل ذلك الملك العظيم والسُّلطان القديم والرب الحكيم والمحبوب العليم ينبغي نفى التسييح عن ساحة قدسه ونفى النفى عن جمال اتسه اذ ما يدرك الخلق ذوت بالابداع وما يعرف الفواد يدل عليه بالاختراع وما يوصف العباد محدود بهندسة الاشياء وما يقوم به العرش يتذوت بالاحداث لم يزل لا وصف له في ملكه و لا نعت له في ملكوته اذ اعلى جوهر مشاعر كافوريات معدومة عنده و اعلى جواهر مجردات السازجيات مفقودة عند حضرته فبكينونية قمص طلعة بهائه ازليته انعدمت الاشياء كلها عن مقام عرفانه وبذاتية جمال وجهة سازجية انقطعت الانشاء و اهله عن بيان نعته فكل جوهر وصف افك عند جنبه وكل مجرد نعت كذب عند طلعة بهائه فسبحانه اشهد ان لا اله الا هو كما هو عليه من دون ان يقدر احد كيف هو مع علمي بان وجودي ذنب بحت عنده فكيف بما يتحقق به من شهادتي اياه ذوت بالذنب ولا يدل على الله فسبحان الله مع علمي بانقطاع السبل والحمد لله مع عرفاني بانسداد الطرق والله اكبر مع شهادتي بامتناع الصحف فسبحان الله حق التسييح مع عجزى بقصارى وفقرى بقضايى والحمد لله كما اهله في منقلبي و مثواى والله اكبر كما هو يستحق في آخرتى و دنياى يا الهى هذه ليلة قدس فمتها بمنك و خصصتها بما نزلت فيها القرآن بفضلك وجعلتها خيراً

من الف شهر

ص ١٧٨

بجودك فاسئلك فيها خير الخير ذكرك الاكبر و اعوذ بك عن شر الشر المفر منك و البعد عنك
 فى المنظر الاكبر و الافق المنور و اسئلك باسمك المكنون المخزون المصون الطهر الطاهر المبارك
 الاجل الاعظم الاكرم الاعلى العالى الاقدم الاعظم الارفع ان تصلى على محمد عبدك و رسولك
 فى كل ما انت عليه من فضل الوهابية و جود الثوابية و ان تسلم من عبدك السائل هذا النازل
 بفنائك العالى فى لقاءك و الراغب اليك و المشفق عنك و الهارب منك و الوارد عليك محمد
 و علي و فاطمة و الحسن و الحسين و علي و محمد و جعفر و موسى و علي و محمد و علي و الحسن
 و محمد و بكل ظهوراتك اللاهوتية و تجلياتك القدوسية و شئونتك السبوحية و اسمائك الملكوتية
 و نفحات مجدك القدوسية و انوار بهائك القديمة و ما تشرف فى ساحة قدسك بالامر البديع و
 الاختراع الجديد اذ انت رب الافضال و اله الآمال هب من تشاء كما تشاء و اسئلك اللهم بحق
 محمد و آل محمد ان تسلم على عبدك الحامد فى ملكوتك و المحمود فى سمائك و ارضك
 احمد و لشيعه حجتك المنتظر و وليك الاكبر و ان تدخل فيما نزل عليه عندك الصابر فى رضائك
 و المبلغ آياتك كاظم بفضلك و رحمتك ثم جودك و عنايتك و اسئلك ان تمنى على وليك
 الداعى اليك و المدلل عليك و المستقر على الجبل و الناطق فى الليل الاليل بانك يا الهى منزل
 الخير من مبادئ العلال فانزل علينا كل ما انت سميت نفسك و تقدر لنا كل ما احاط

ص ١٧٩

به علمك من فضلك و ان تكتب علينا كل ما يخصك كتابك من جودك و ان تبلغ كلما تعلمه
 خلقتك و انت عالم به فى سلطان عزتك و قادر عليه و محيط به فى ملكوت جبروتيتك جودا منك
 بالافضال و كراماً منك بالاجلال من دون استحقاق انفسنا بشئ من الاحسان من دون انفاق الله بنا
 بذكر من البيان اذ عادتك الاحسان و سنتك الامتنان لم يزل كان علة فضلك فضلك كما ابتدأت
 خلقى بالافضال و امنن على بالامال فانك غنى عن كل شئ و كل فقير اليك ان لم ترحمنا فى هذه
 الليلة فالى اين افروا ان لم تغفر لنا فى هذه العشيّة فمن يغفر لنا اسئلك بجودك فى حين الذى انا

هارب اليك ومقرّ ليدك وخائف منك وراغب اليك ووجل منك ومشفق عنك ولا لى سبيل
 الا عنك ان تنزل علينا من بحبوحة خزائن فضلك وتموّج بحور جودك سلطان الفرج من عندك
 وسبيل المخرج ليدك اذ بيدك سلطان التقدير وفي قبضتك ملكوت التدبير وفي يمينك كلّ
 يسير فانظر الينا بنظره قريبة وخلصنا من هذه البليّة فانّ منها ضعفت القلوب وثقلت النفوس وخضعت
 الاصوات ورفعت الحاجات الى ساحة قدسك يا مليك الارض والسّموات ويا سلطان الاسماء
 والصفات ولو اتى لاعلم بانّ مسئلتى اياك اعظم ذنب لانتك اجلّ من ان تسئل كما ابتدأت
 الكلّ بلا مسئلتهم فامنن على الكلّ بلا استحقاقه ودعائه فانّ ابواب فضلك فى هذه اللّيلة مفتوحة
 واصوات الدّاعين اليك

ص ١٨٠

صاعدة و ارواح الاجابة من لدنك نازلة وكلّ الامور بتقدير حجّتك محتومة فاسئلك بقضائك
 الذى لا مردّ منه وامضائك الذى لا مفرّ عنه وان تقدر لى ولمن اتبعنى ومن يحبّنى كلّ فضل
 احاط به علمك وكلّ جود محصيه كتابك اذ يداك مملوءة بالرّحمة وجهك مشرقة بالكرامة و
 طلعتك ناظرة بالشفقة وان اليك نقلت الاقدام الى بيتك الحرام وافضت القلوب عند الركن و
 المقام ومدّت الاعناق اليك فى الحلّ والحرام واليك رفعت الحوائج بذكر الانعدام و عليك
 نزلت المهمّات يا ذا الجلال والاکرام هب لنا ما لا ينفكك وهو ينفعنا وامنن علينا بما لا يضرّك و
 هو يضرّنا اذ كلّ الخير بيدك وكلّ الفضل من عندك وكلّ الجود منك وكلّ الامر اليك وليس
 لاحد نصيب الا ما قدرت ولاحظّ الا بما قضيت فاكتب لى برحمتك كلّ رحمتك وبعنايتك كلّ
 عنايتك وبعطائك كلّ عطائك و بجودك كلّ جودك و بفضلك كلّ فضلك و بكرمك كلّ
 كرمك و بوهابيتك كلّ وهابيتك و اترك فى ذلك كلّ ما انت تحبّ و انزل على ابى فى حضرة
 القدس ما يوصله الى مقام الانس بك واللّذة بذكرك والاشتغال بالنظر الى طلعتك وعلى امى
 لما تبدّل حزنها بفرح من عندك و تقرّ عينها بانتقامك من اعدائك و تعطيتها ما تهوى اليها نفسها

فى سبيل مرضاتك وامن على احياء المؤمنين و المؤمنات و اموات المسلمين و المسلمات بما هو
كائن و يكون بما انت عليه من الفضل و الرحمة و الجود و المواهب و الكرم و العطيّة و ما انت عليه
فى سلطانك الازليّة و ملكوتك الابدية و ملكك

ص ١٨١

السرمديّة اذ كلّ الوجود عندك لا من شئ فارحم على من لم يكن عندك شئ بلا من شئ من
امرک اذ كلّ قدرتك هى ان تقول کن فکذلک انت تبدع ما تشاء كما تشاء و تخترع ما تريد كما
تريد و لولا حتمت النار للذين نسوا ذکرک و استکبروا على المقربين من اوليائك فبعزّتک اننى انا
كنت اول السائلين منك فى حقهم بالافضال و اول الملحّين لديک بالاجلال و لكن لما حرّمت
عليهم حکم المقربين و جودک فى حق الموحّدين و فضلک فى حق العارفين ما احببت ما ان اسئل
الا كما قضيت و لا ان اطلب الا ما قدّرت اذ انت ارحم من كلّ رحيم و الطف من كلّ لطيف و
اجود من كلّ جواد و اكرم من كلّ كريم و ما انا و ذکرى اياک ثم مسئلتى اياک ثم اقرارى بعجزى
عندک ثم اعترافى بذنوبى لديک فسبحانک لا اله الا انت سبحانک انى كنت من السائلين و
الحمد لك لا اله الا انت سبحانک انى كنت من الذاكرين و الكبرياء لك سبحانک لا اله الا
انت سبحانک انى كنت من العارفين استغفرک من كلّ شئ و اتوب اليک و اقول لا حول و لا قوّة
الا بك ما سئلت الله قد اعطانى ان الحمد لله ربّ العالمين و بعد

قد نزل کتابک عليّ فى هذه الليلة القدر و لاحظته بعينيّ على ذلك الجبل الاکبر و شهدت بما
سطرت فيه بحکم القلم و سئلت الله ان يثبتک على الصراط بامر مستتر فاعرف انّ كلّ الخير هو
مذكور فى ذکر ربّى و ربک و كلّ الشرّ مقضى فى حق من اعرض عن ذکر ربّى و ربک فلا عزّ عند
الله الا بطاعته

ص ١٨٢

فكم من عباد ملكوا شرق الارض و غربها و انّ الان في نار جهنم يحشرون و لا ذلة عند الله الا بمعصيته و كم من عباد لم يملكوا شيئاً في الدنيا و هم على الارائك في الفردوس يتكئون الا ان ذلك فضل الله لمن يشاء و انّ ذلك عذاب الله لمن يقضى فاشهد فيما سئلت في روح كتابك من سرّ تسبيح فاطمة الزهراء ع و عدته و رموزه بانّ كلّ ما في الوجود لو كان مداداً ثم بحراً ثم لوحاً ثم كاتباً لبيان حرف منه لينفذ ذلك قبل ان يظهر سرّاً منه و لكن لشدة ضرّي و غاية فقرى و منتهى عجزى برشح خفيف كانه رشح تقطر من قطرات ابحر التثليث فاعرف ان التسبيح هو ركن اول العرش و بيانه التوحيد في كلمة لا اله الا الله ثم التحميد ركن الثاني من العرش و اسمه كان الحمد لله و انّ التكبير هو ركن الثالث من ركن العرش مظاهر احرف الولاية و انّ نعته هو كان الله اكبر و نسبة كلّ ذلك الى فاطمة عليها السلام لكان من اصل مقامه الذي هو القدر ضلع الثالث من شكل التثليث في مبدء الفعل صورة المثلث الذي اسمه العليّ لانّها هي ليلة القدر لانّ هاء الذي نزل الله فيها بقوله انا انزلناه هو الذي ظهر في آخر اسمها و انّ حرف الذي به يبقى الوجود للوجه و الفناء و هو سرّ التوحيد و باطن التمجيد قد ظهر كلّ بفضلها و جودها لما سواها لمن جعل الله كلمته عدة الهاء و نعته البرّي في ملكوت الاسماء و سرّها الربّ في حضرة القدس العماء و صنعه البرّي في برّ عالم الفناء الذي هو ارض خضراء تنبت فيها اشجار الهاء

١٨٣

لا يقطعها احد باذن الله تعالى و انّ الذي ورد في الحديث بانّه تعدل الف ركعة هو لاجل الذي جعل الله ليلة القدر خيراً من الف شهر و انّ انا هو في مقام الربوبية منسوبة الى الله عزّ ذكره و انّ الهاء هو مقام محمّد و ان الليلة مقام فاطمة ع و انّ المراد بالملائكة هم الائمة و الروح هو عليّ و ذلك التفسير في مقام الظاهر و ان اردت سبيل الباطن انّ المنزل هو الذي ظهر بالهاء للهاء في الهاء و انّ كلّ مراتب ظهوره تحكى من نفس الهاء لا ترى في طلعة احد من آل الله و محمّد و فاطمة و محمّد الا طلعة الظاهرة من الله لهم بهم في رتبهم و انّ الهاء و هي ظهور النقطة لانه ذات اركان و وسط

تلك نقاط خمسة التي يدل ظاهرها بباطنه و غيبها بشهادتها و ان اردت مسلك الوعر السبيل المستوعر و المنهج الانور و السبيل (الطريق) الأكبر في مقام باطن الباطن ليس لى الان مجال لما اريد لان صلوة الليل فى الحال فاذا فرغت فالى الحكم فى المبدء و المال اذ انه هو الجواد ذو الافضال و المنان ذو الجلال و الوهاب ذو النوال لا يتعاضمه شئ فى السماوات و لا فى الارض و هو المليك المقتدر المتعال فانظر بعين الفواد و خذ حظك من سر الایجاد و نصيبك من ثمرة الانوجاد و سلوكك من ذلك الامداد و زادك من ذلك المداد ليوم المعاد و ان هنالك ينادى المناد لكل البلاد و العباد بان الله ربك لبالمرصاد فاعلم ان حكم التسييح و التّحميد عند الله سواء و ان لديه وجود التقديس و التّحميد كحد الاستواء بل العبد لو استقر

ص ١٨٤

على بساط الانشاء و شهد حكم البداء بعد القضاء و سمع ذكر شجرة السّيناء قبل الامضاء و شرب ماء الثّناء فى كاس مليك البهاء و يمحو من حول فواده كلّ ظلماء الدّهماء و من حول عقله كلّ طخياء العمياء و من حول نفسه كلّ صمّاء الغبرا ليتوقف لملاحظة اشراق نور الازل من صبح النوراء الا ان التسييح هو الله و ان التّحميد هو الله و ان التكبير هو الله و ان الاول حامل نور الاول و ان الثّانى حامل فيض الثّانى و ان الثّالث حامل فيض الرّابع و لذا قدّمت كلمة الالوهيّة على ذكر الكبرياء و لا ينبغى كلمة لا اله الا الله فى مقام اظهار اركان الثلاثة لانّ الاول ركن التّوحيد و الثّانى كلمة الولاية فى الحامد و المحمود و الحميد و فى الثّالث كلمة الولاية لبهور التّجريد و لجج التّفريد و لذا قدمت طلعة الهويّة فى ظهور الولاية لانّ هنالك الولاية لله الحقّ و انّ اول ما اختار الله لنفسه هو العليّ العظيم و قد شهد بذلك كتابه و انّ الله لهو العليّ الكبير ذلك رشح من بحر الدّاخر الموّاج و الدّاخر الحجاج لانّ اليوم هو يوم الاحاء الى الله فى المبدء و المآب ان اردت ان تطّلع بحقيقة المراد فانظر الى ما نزلناه فى تفسير الحمد للسائل الذى جعل الله اسمه اسم المجيب فانّ هنالك رفع السّماء و وضع الميزان و اقام البهاء و نزل البيان و كفى به لكلّ انسان و غير انسان و من اراد ان يشاهد فيض

الرَّحْمَنُ فِي كِتَابِهِ الْفَرْقَانَ فَبَايَ الْآءِ رَبِّكَ تَقْدِرَانِ تَكْذَبُ امْ بَعْلِيَّ اَوْ بِمُحَمَّدٍ فَاعْرِفْ لَعَلَّكَ ذَا تَأْدَبُ
هَذَا ذِكْرٌ مِنْ اذْكَارِ طَيُّورِ الْعِمَاءِ عَلَيَّ اَوْرَاقِ شَجَرَةِ الظُّهُورِ وَتَغْرَدُ

ص ١٨٥

مِنْ تَغْرَدَاتِ حِمَامَةِ جَبَلِ السَّيْنَاءِ عَلَيَّ اغْصَانِ شَجَرَةِ الْكَافُورِ وَتَغْنِيَّ مِنْ تَغْنِيَّاتِ الْبَلْبَلِ الْعِمَاءِ عَلَيَّ
رَاسِ شَجَرَةِ النُّورِ فَافْتَحْ بَابَ سَمْعِكَ فَإِنَّ هُنَالِكَ نَفْخَ فِي الصُّورِ مَلِيكَ الْغِيُورِ وَنَقْرَ النَّاقُورِ مَلِكِ
الشُّهُورِ وَيَضِيءُ الدِّيَجُورُ حَضْرَةَ الْمَشْكُورِ وَيُنَادِي الْكَلَّ سُلْطَانَ الشُّكُورِ فَإِنَّ هَذَا يَوْمَ النُّورِ وَيَوْمَ سَرِّ
الظُّهُورِ وَيَوْمَ فَنَاءِ الدِّيَجُورِ إِذَا اشْرَقَ الْاَرْضَ نُورُ رَبِّ غَفُورٍ فَاعْلَمْ بِأَنَّ فَيْضَ اللَّهِ لَا بَدَأَ لَهُ وَلَا خْتَمَ وَ
أَنَّ مَا وَرَدَ فِي الْحَدِيثِ فِي ثَوَابِ عِدَّةٍ ذَلِكَ التَّسْبِيحُ الْمُنِيْعُ وَذِكْرُ الشَّامِخِ الرَّفِيعِ هُوَ لِاجْلِ ضَعْفِ
الْقُلُوبِ وَتَرْبِيَةِ النُّفُوسِ وَعَيْنِي الصَّغِيرَةَ مِنْ أَهْلِ الْغُرُورِ وَالْأَهْبَةَ اللَّهُ وَمَوْهَبَتَهُ وَثَوَابَ ذِكْرِ اللَّهِ وَطَلْعَتَهُ
مَنْفَى عَنْهُ الْحُدُودُ وَمَبْعَدَ عَنْهُ أَعْدَادُ الْوُجُودِ لَا وَرَبِّكَ أَتَى مَا أَحَدَدَ ثَوَابَ رَبِّكَ وَلَا اجْعَلْ لَهُ حَدًّا
بَلَا ضَمْنٍ لِمَنْ خَرَقَ حِجْبَ النُّورِ وَاتَّصَلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعِظْمَةِ فِي سَاحَةِ الظُّهُورِ لِيُعْطِيَهُ اللَّهُ بِكُلِّ مَا
نُسِبَ إِلَيْهِ وَكُلِّ مَا نُسِبَ لَدَيْهِ وَيَزِيدُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَيَّ مِنْ يَشَاءُ وَإِنَّ ذَلِكَ لَهُوَ الْفُوزُ الْكَبِيرُ وَالنُّورُ
الْمُتَعَالَى الْمُنِيرُ وَالتَّجَلِّيُّ الظَّاهِرُ فِي حَكِيمٍ مُسْتَرٍ لِمَنْ عَدَّدَ هِنْدَسَةَ الْقَدْرِ لِيَوْمِ مَقْدَرٍ وَكَفَى فِيمَا
اشْرَقْنَاكَ وَلَا انْبَيْكَ مِثْلِي خَبِيرٍ مُسْتَرٍ وَإِنَّ السَّلَامَ مِنْ كَيْنُونِيَةِ السَّلَامِ وَمَنْ هُوَ مَعْدِنُ السَّلَامِ وَإِلَيْهِ
يَعُودُ السَّلَامُ إِلَى كُلِّ مُسْلِمٍ اسْتَسْلَمَ أَمْرَهُ وَرَقَدَ عَنْ نَوْمٍ مَبْدُوهٍ اَوْصِيكَ وَمَنْ أَرَادَنِي بِأَنَّ الدُّنْيَا كَمِثْلِ
يَوْمٍ إِذَا مَتَّ لَمْ تَرْمَنْهَا شَيْءٌ وَكَانَ كَفَيْكَ خَلْوًا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِلَّا مَنْ آتَاهُ اللَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ لِمَنْ اتَّبَعَ الذِّكْرَ
الْحَكِيمَ وَالْأَمْرَ الْعَظِيمَ وَالرَّمْزَ النِّعِيمَ

ص ١٨٦

وَإِنَّ مَا يَشْغَلُ بِهِ النَّاسَ لَا يَنْفَعُهُمْ إِلَى حِينِ الْمَمَاتِ وَإِلَيْهِ الْإِشَارَةُ قَوْلُ مَلِيكَ الْأَسْمَاءِ وَالصِّفَاتِ
الْهَيْكَلِ التَّكَاثُرِ حَتَّى زَرْتَمَ الْمَقَابِرَ أَرَى مَا تَتَوَجَّهُونَ إِلَيْهِ لَيْسَ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ فَرْدٌ أَحَدٌ صَمَدٌ وَإِنَّ الْكَثْرَةَ
هِيَ مِنْ أَمْثَلَةِ الْحُدَّةِ وَالْهِنْدَسَةَ الْمَخْتَرَعَةَ وَهِيَ كَانَتْ مَعَكُمْ إِلَى أَنْ تَدْخَلُوا الْمَقَابِرَ خَائِفِينَ كَلَّا سَوْفَ

تعلمون ثم كلاً سوف تعلمون كلا لو تعلمون علم اليقين لترون الجحيم ثم لترونها عين اليقين ثم لتسئلن يومئذ عن النعيم وان اليوم يسئل الكل عن النعيم لانه هو ذلك الركن العظيم والاسم القديم والنعمة العليم فعليك بالرجوع الى اول مؤمن حلیم فانّ الدخول على البيت لاينبغي الا من شطر الباب فعليك بمحبة ذلك الجناب فانه اول روح قد اخذ اثمار شجرة الخلد وكفاني وكل من ارادنى ربى الذى خلقنى ثم رزقنى ويميتنى ثم يحيينى ثم اليه كل يرجعون وسبحان ربك رب العرش عما يصفون وسلام على المرسلين والحمد لله رب العالمين .